

مکتبہ اشاعت کلمت

آیت الحق

جلد دوم

شرح احوالات ینہ العلماء الربانیسین و فخر المعروف بالکاملین
حضرت علّامہ علی آقا قاضی قدس اللہ عنہ و کتبہ الزکیہ

کلازش
ینہ محمد حسن قاضی

ترجمہ
ینہ محمد علی قاضی زینا
مکتبہ اشاعت کلمت

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷

فهرست عنوان صفحه

یادداشت مترجم ۱۱

دعا ۱۳

خطبه کتاب ۱۵

مقدمه ۱۷

متن وصیت‌نامه مرحوم قاضی ۲۳

توضیحی بر وصیت‌نامه مرحوم قاضی ۲۷

کیفیت وفات مرحوم قاضی ۲۹

حکایات و اشارات ۳۷

اخبار از محل دفن والد توسط مرحوم قاضی ۳۷

حدیث مربوط به ظهور حضرت حجت (ع) و تشرف به حضور ایشان ۳۸

تقاضای مرحوم قاضی در دیدن روی امام زمان ۳۹

تکریم ایشان از سید قریش در وصیت‌نامه ۴۱

تحمل خلیات و رفتار ناهنجار دیگران ۴۲

حکایت شیخ مسلم از مرحوم قاضی در باب کمک به کودک ۴۴

ماجرای تقاضای ایشان از امام رضا (ع) ۴۷

اهمیت دادن به مجالس حسینی (ع) ۴۹

در لزوم مراقبت بر ظواهر شرع و دوری از خواهشهای نفس ۴۹

تقاضای دستور العمل از مرحوم قاضی و جواب ایشان ۵۱

شعر خواندن مرحوم قاضی در جلسه اهل فضل ۵۲

نکته ۵۳

مردود بودن انجام اعمال غیر عادی ۵۴

نقل قولی از مرحوم ملا حسین‌قلی همدانی ۵۶

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸

راز و نیاز ۵۸

مداومت بر قرائت قرآن و ادعیه ۵۸

اماکن متبرکه و رعایت احترام آنها ۶۵

در مورد مرحوم قاضی و درویش ۷۱

یاد نعمت‌های خداوند ۷۲

در ذکر و اهمیت و آثار آن ۷۳

حکایتی در باب مرحوم مرتضی کشمیری بزرگ ۷۵

اتصال به عالم غیب ۷۷

دیدار با فرزند پس از مرگ ۷۹

قرائت سوره توحید در قبرستان ۸۰

دیدار با حاج جاسم و مرگ او ۸۱

یک داستان عجیب ۸۵

در باب حضور و دستگیری نفوس قدسیه ایشان ۸۵

برخی نکات ظریف در سلوك ۸۶

عدم انکار منزلت عرفا ۹۳

ماجرای مراض هندی ۹۳

در باب حدیث سجد لك سوادى و خیالی و بیاضی ۹۵

تجلیل از اساتید ۹۵

در باب ظرافت طبع ایشان و آیت الله شیخ الشریعة اصفهانی ۹۶

در احوالات سید هاشم حداد ۹۹

عیادت شیخ علی قمی از ایشان (قدس سره) ۱۱۸

سلوك و رفتار عرفانی ایشان (قدس سره) ۱۲۳

عبادت در مسجد کوفه ۱۳۰

ماجرای ملاقات آن شخص ناشناس با ایشان (قدس سره) ۱۳۴

اهمیت استاد راه از نظر ایشان (قدس سره) و نکاتی در این رابطه ۱۳۸

نکته‌ای در باب ظهور کمالات ۱۴۱

آزمون و امتحان استاد از شاگرد ۱۴۲

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹

حکایتی از علامه طباطبایی ۱۴۴

- صفات یاران ایشان ۱۴۵
- کتاب‌های ایشان در مدرسه قوام ۱۴۶
- اهمیت زیارت اهل قبور ۱۴۹
- ادب مرقد ۱۵۱
- اقسام وحی ۱۵۲
- نکته‌ای در باب این مطالب ۱۵۵
- معنای نور و ظلمت ۱۵۶
- چند حکایت ۱۵۸
- توجه ایشان (قدس سره) به نظافت ۱۶۱
- در اهمیت خلوت ۱۶۳
- سخنی در کشف و شهود ۱۶۵
- دو نکته ۱۶۷
- در باب عشق زمینی ۱۶۷
- در مورد دوری جستن از مسائل دنیوی ۱۶۸
- در مورد امتناع از هوا و هوس‌های نفس ۱۶۸
- در مورد علاقه فراوان یاران به ایشان ۱۶۹
- در باب کمک به دیگران ۱۶۹
- بلند نظری و بلند همتی ۱۷۰
- در باب اعمال صالحی که خداوند آنها را بالا می‌برد ۱۷۱
- آداب ایستادن در نماز ۱۷۱
- در خصوص خودداری از وسائل غیر شرعی برای اطلاع از اسرار ۱۷۲
- در اهمیت تواضع و خشوع و ملکه شدن آن ۱۷۴
- در باب تقید ظاهر به باطن و باطن به ظاهر ۱۷۵
- در مورد آشکارا سلام کردن ۱۷۷
- در مورد کمک و مساعدت به دیگران ۱۷۷
- در باب نشکستن دل ۱۷۸
- آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰
- اهمیت توسل به امام حسین (ع) و زنده نگاه داشتن نام ایشان ۱۷۸

در تهذیب و آراستن نفس و وادار کردن آن به حرکت در طریق رشد ۱۸۳

در تحمل رنج و محرومیت همراه با پاکسازی و تربیت نفس ۱۸۵

در آرزوهای دراز ۱۸۵

در خصوص زهد و تقوی ۱۸۶

نماز و تسبیحات و اذکار توشه اصلی سفر است ۱۸۶

کم سخن گفتن و بیهوده نگفتن ۱۸۶

در خلوص نیت و اهمیت آن ۱۸۸

در باب کرامات بزرگان ۱۹۱

در باب کرامات ائمه ۱۹۲

دعا برای رونق کسب و کار ۱۹۳

استخاره دری از درهای رحمت الهی ۱۹۵

توجه و تأکید ایشان (قدس سره) بر حفظ وحدت در حوزه ۱۹۸

حکایتی در باب شیخ محمد تقی آملی رضوان الله علیه ۲۰۲

نکته ۲۰۳

طلب مال و مقام ۲۰۳

تأثیر اندوه و الم در رقت احساس ۲۰۴

عدم افشای اسرار ۲۰۷

در رابطه استاد یا مرشد با شاگرد و سالک ۲۰۸

نگاه دوباره به اهمیت استاد و ضرورت یافتن آن ۲۱۰

اهمیت آمادگی جسمانی ۲۱۲

در باب هدایت و ارشاد داوطلبان سلوک ۲۱۳

تأیید ایشان (قدس سره) بر رساله منسوب به بحر العلوم ۲۱۷

نکته ای در تکمیل مباحث ۲۱۸

بخشی از رساله سلوکیه ۲۱۸

در باب رساله سلوکیه ۲۲۱

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱

یادداشت مترجم

در تهیه این اثر و جلد اول آن، دوست ارجمند جناب آقای خلیل ملا جوادی همکاری و مساعدت فراوان نمودند که

بدین وسیله از زحمات ایشان قدردانی می شود.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

دعا

خداوند! سپاس و فرمانروایی تراست. مرا هدایت فرما در زمره کسانی که هدایتشان فرمودی و سلامت بدار در زمره کسانی که آنان را سلامت داشتی و سرپرستی مرا بر عهده بگیر در زمره کسانی که ولایت آنان را عهده دار شدی و آنچه را که به من عطا فرمودی مبارك قرار بده و مرا از شر قضای خویش محفوظ بدار، که در حقیقت این تویی که حکم می رانی و بر تو حکم نمی رود.

پاك و منزهی ای پروردگار كعبه، از تو طلب آمرزش می كنم و به سوی تو باز می گردم و به تو پناه می برم و بر تو توكل می نمایم. و حول و قوه ای نیست مگر از جانب تو ای مهربان، و درود خداوند بر محمد و خاندان پاك و مطهر او.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه کتاب

خداوند متعال در آیات محکم کتاب استوارش می فرماید:

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مَنَ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ*
وَحَشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ* حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا
أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ*

و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، ما را زبان پرندگان آموختند و از هر چیزی بما دادند که این همان فضل آشکار است* و برای سلیمان، سپاهیان از جن و انس و پرندۀ محشور شدند در حالی که صف به صف نگهداشته می شدند* تا اینکه به وادی مورچگان آمدند، مورچه ای گفت: ای مورچه ها به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریان او شما را پایمال نکنند زیرا که آنها نمی فهمند* پس سلیمان از سخن او، خندید و گفت: پروردگارا مرا حفظ کن تا شکر نعمتی را که بر من و بر پدرم ارزانی داشتی بجا آورم و عمل صالحی انجام دهم که تو آن را بپسندی و مرا به رحمت خود در زمره بندگان صالح خویش قرار ده.

[آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره نمل]

لشکریان حضرت سلیمان (ع)، جن و انس و پرندگان بودند. و باد به تصرف او درآمد، که در هر روز و هر شب به اندازه يك ماه حرکت، راه می پیمود و بر او تفضل نمودند و از هر چیزی، آن گونه که می خواست عطا کردند. و ملکه سبا و تختش را در کمتر از چشم برهم زدن در نزد او حاضر کردند تا عطای پروردگارش و حشمت سلیمانی را ببینند، و او بالاتر از

این‌ها، پیامبری است که از لغزش دیگران مصون گردید، حکمت‌های الهی را تأویل کرد و باطن هستی و عجایب دهشت‌انگیز آن را که اندیشه‌ها

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶

را مبہوت می‌کند، شناخت و حجاب‌ها از برابر دید او برداشته شد، در نتیجه آنچه را که از دیگران پنهان بود مشاهده می‌کرد، و به سبب این‌ها در مقامی از یقین قرار گرفت که همانند روشنی خورشید اگر پرده‌ها برداشته می‌شد و پوشش‌ها پاره می‌گردید، چیزی بر یقین و خضوع و خشوع او در پیشگاه عظمت جلال پروردگارش افزوده نمی‌شد. و او بعد از همه این‌ها، از خدا می‌خواهد که او را در زمره بندگان صالح خود قرار دهد، چه اینکه این مورد، از تمام موارد قبلی مهم‌تر است زیرا اگر چنانچه رحمت خداوند متعال او را درنیابد، بیم آن دارد که غرور و تکبر او را فراگیرد و آن‌گاه از رحمت الهی دور گردد و ضعیف‌ترین مخلوقات خدا [مورچه] تحقیرش نماید و به او نسبت نادانی دهد. لذا برای این‌گونه فروتنی و فراموشی خویشتن خویش است که، نفوسی پوست بر استخوان شده‌اند و در عظمت پروردگار تا مرز فنا و عدم فرو رفته‌اند، به گونه‌ای که چشمی از آنان بدون خواست الهی حرکت نمی‌کند و مادام که خداوند اراده نفرماید دنبال هیچ وسیله‌ای نمی‌روند. باطن و ظاهر وجود آنان بستگی به اراده و مشیت خداوند دارد و آنچه که از دید دیگران پنهان داشته شده در برابر چشمان آنان بصورت حقایق درخشان و براهین روشن و شمائل، تابان، ظاهر آمده است.

لذا شخص مسلمان به پیروی از این‌گونه افراد و طریقت نمونه آنان دعوت شده است تا در مسیر زندگانی از خطرات احتمالی مصون بماند، و آنچه از حکایات نادر و خارق‌العاده از آنان، در سلوك و طریقت نقل شده است چیزی نیست مگر روزهائی بر عوالمی که از دیدگان ما پنهان داشته شده و از بصیرت و بینش ما بدور است. نسلهای گذشته آنها را برای نسلهای بعد از خود حفظ کرده، و نقل نموده‌اند، از سینه به سینه و از حاضر به غایب. آری آن حکایت‌ها و داستان‌ها برای این هدف والا گردآوری شده‌اند تا روزهائی باشند پیش چشمان ما به آن عوالم دیگر، پس بیائید تا در مطالعه آنها بکوشیم و از رفتار بزرگان سالک، آگاه شویم، و از آنچه از رفتار و کرامات ایشان برای ما آشکار شده است، بهره‌مند شویم. کراماتی که ما را در پیروی از ایشان تشویق می‌کند، و به پایبندی به رفتارشان ترغیب می‌نماید. چه بسا روزهائی از عوالم و اسرار نهانی بر ما هم گشوده شود، زیرا باید بپذیریم آنچه به دید و بینش ما از این جهان می‌رسد، اندکی است از بسیاری نادانسته‌ها و نادیده‌ها و خداوند متعال را مسئلت می‌نمائیم که توفیق حصول معرفت را از ما نگیرد.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷

مقدمه

۱- در جلد اول این کتاب اشاره کردم که مهم‌ترین هدف در تدوین این خاطرات در واقع ارائه يك اندیشه است، اندیشه‌ای که نزد طبقه خاصی از عرفا مورد قبول قرار گرفته است. اینان خط مشی فقها را پذیرفته و بدان عمل می‌کنند، هرچند در

بعضی موارد با آنان یا بعضی از آنان اختلاف نظر دارند، که این اختلاف‌ها از نوعی است که به خطّ مشی عمومی و اصل مسیر مورد تبعیت آسیبی نمی‌رساند، همچنین وعده کرده بودم به گوشه‌ای از حالات مخصوص این گروه اشاره‌ای بکنم. مواردی که به سجایای اخلاقی و سلوک اجتماعی و فردی اینان اختصاص دارد، و اموری که مربوط است به راز و نیازها و عبادت‌ها و انصراف اینان از امور دیگران یا به تعبیر بهتر، انصراف از امور دنیوی، نه به معنی انصراف کلی به سوی امور اخروی و رها کردن جهت دیگر، بلکه به معنی جمع بین دو حالت به شکل کامل، به طوری که فرد، عارف باشد- به معنی مصطلح- و در عین حال به کارهای دنیوی مخصوص خود نیز توجه نماید. بنابراین برای هر یک از این دو حالت، حدود و معیارهایی است که تداخل و اختلاطی با هم ندارند. [فقط] کافی است که فرد (به عنوان یک شخص ملتزم به آداب شریعت) بداند که در هیچ موردی- در تشخیص تکلیف شرعی- در شک و حیرت نمی‌ماند که نداند کدام راه را انتخاب کند و کدام راه را ترك نماید، و این همان چیزی است که ما آن را حدود و موازین و اعتدال مطلوب در طریق (عرفان) می‌نامیم.

۲- بزرگان، حکایاتی از سلوک مرحوم قاضی- قدس سره- و سجایای اخلاقی او و همین‌طور، راز و نیازها و امور مربوط به اصحاب او را نقل کرده‌اند که برحسب

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸

مقتضیات خاصّ خودشان، مدت زمانی- را- بیشتر یا کمتر- ملازم ایشان بوده‌اند.

آری من ترجیح می‌دادم که این موارد همچنان دهان به دهان نقل شود و در سینه‌ها محفوظ بماند، ولی عده‌ای از نخبگان ابراز علاقه کردند که، جمع‌آوری شده و برحسب مناسبت‌ها تقسیم‌بندی شود و در ضمن کتابی ارائه گردد. من آنچه را که خودم شخصا از مرحوم قاضی شاهد بودم یا از طریق افراد موثق برای من نقل شده بود همه را تحت عنوان (خارج از اصل) جمع‌آوری کرده بودم زیرا به دلایلی که پیشتر گفتم صلاح نمی‌دانستم که این موارد به شکلی منتشر شود یا حد اقل بصورت مستقیم و به قلم خود من باشد.

و اگر شرائط و احوال یاری نماید برای پاسخ به علاقه اخوان گرامی این موارد را به این شکل در جلد سوم از کتاب که «صفحاتی از تاریخ بزرگان در نجف اشرف» نامیده شده تقدیم می‌کنم. زیرا این جلد نیز از اشاره‌هایی به سلوک برخی بزرگان و مودّت و محبّت متقابل آنان در راه خدا خالی نیست، به اضافه اینکه در آن، اشارات خاصی است به سلوک عرفانی مخصوص مرحوم قاضی، بدور از زهدمآبی و خروج از سیره فرد مسلمان متعادل.

در آن از نگارش مشکل آفرین [برای خواننده] و هنر تحسین کلام و زیبائنگاری خودداری کردم و از نقل چیزی که دل به آن اطمینان پیدا نمی‌کند یا فهم آن مشکل و تعقل و درک و تصوّر آن سخت باشد، پرهیز نمودم.

و اگر در این جلد توفیق همراهی ام کند، می‌ماند بیان رأی مرحوم قاضی نسبت به حوزه و نظرات اصلاحی مخصوص او، که مقرر شده جلد چهارم برای آن، منظور گردد.

به یاری خدای متعال.

۳- شایان اشاره است که ما در سلوك شخصیتی که شرح حال او را می‌نویسیم، هیچ اختلاف یا تعارض قابل ذکری، خواه در شعر یا در مکاتبات و حتی در وصیت او نیافتیم.

و همین‌طور است نسبت به مشایخ او، همان‌هایی که مرحوم قاضی، طبق روش و خط آنان (امام قلی و حاج سید قریش قزوینی) سیر می‌کرد.

پدر مرحوم قاضی (به‌طوری که نقل شده) در اواخر عمر خود به شکل کلی از مردم کناره گرفت که این را به ارتباط او با (امام قلی) نسبت می‌دهند. بلی، حتی این مورد را هم

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹

می‌توان تفسیر کرد یا آن را معلول دوران پیری دانست که او را به عزلت و گوشه‌گیری و التزام منزل کشانیده است چیزی که از خصوصیات کسی است که عمری را سپری کرده و سال‌هایی بر او گذشته است.

گفتم که: مرحوم قاضی و کسی که به روش او حرکت می‌کرد از این مسیر تخلف ننمود. و بیم آن می‌رود که بیان شواهد بر این مدعا، از باب تکرار مغل باشد لذا در جلد اول اشاراتی قریب به تصریح گذشت و به خواست خدای متعال، در این مجلد نمونه‌های دیگری بیان خواهیم کرد که مجال برای شك و تردید باقی نمی‌گذارد.

۴- در این راستا، امیدوارم کسی به من ایراد نگیرد، اگر به مواردی از اختلاف دو نوع سلوك در محتوی و مفهوم اشاره کنم که این مقصود را هرچه بیشتر روشن می‌نماید. لذا این حکایت‌های کوتاه را با هم می‌خوانیم:

یکی از اهل سلوك نقل کرده که به زیارت یکی از مشایخ بزرگوار می‌روند که در نزد صاحب بستانی کار می‌کرده است و از او می‌خواهند که برای گفتگو همراه این‌ها تا مکانی دیگر بیاید او با پای برهنه همراه این‌ها می‌آید و زمانی که از علت آن می‌پرسند، جواب می‌دهد که: بیم آن داشته که نکنند چیزی از خاک بستان به کفش او بچسبد و به بستان یا زمین دیگری منتقل شود. و یا دیگری که در حال سفر بوده و چون از او می‌خواهند که نامه‌ای را همراه خود برای دوستی ببرد، او خودداری می‌کند به این استدلال که: او چهارپایی را برای مسافرت کرایه کرده و زمانی که می‌خواسته آن حیوان را کرایه کند این نامه را همراه خود نداشته است. و این همان‌طوری که ملاحظه می‌کنی، سلوكی است پسندیده و در نهایت صحت و دقت.

و سومی در جایی شب‌زنده‌داری می‌کرده که در نزدیکی آن مکان، چاهی بوده است او خودش را با طنابی از آن چاه آویزان می‌کرده و تا صبح معلق می‌مانده و قرآن تلاوت می‌نموده است.

و این نیز غایت توجه و انقطاع الی الله است اما چیزی که از این حکایت‌ها و امثال آنها فهمیده می‌شود این است که، سلوك عرفانی، سلوك خاصی است که در آن چیزی شبیه معجزه است یا چیزی که دیگران را از انجام آن ناتوان می‌نماید.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰

به این نکات سه‌گانه آتی توجه کنید:

از یکی از افراد این مجموعه [شاگردان مرحوم قاضی] که به همسر خود ابراز احترام می کرد از علت این تکریم سؤال شد او چیز زیادی نگفت جز اینکه فرمود: همسرم همیشه مراقب من بود درحالی که من سرگرم قرائت و تالیف بودم، او هر از گاهی استکانی چای برایم می آورد و من به این وسیله برای ادامه کارم آمادگی پیدا می کردم.

در این سخن، چیزی نیست جز اینکه می خواهد بفهماند که جسم به استراحت نیاز دارد تا به طور کامل به کار خود بپردازد. بنابراین، این کجا و آنان که در بکارگیری جسم تا مرز هلاکت پیش می روند کجا؟

و از دیگری نقل کرده اند که: برخی شاگردان خود را توصیه می کرد که وقتی در اثنای شب برای عبادت بیدار شدید، اول با تناول مقداری غذا یا نوشیدنی یا چای شروع کنید طبق عادت خودتان، زیرا که این امر، هرچه بیشتر موجب راحتی بدن شده و فرصت می دهد که جسم بشکل کامل به کار خود مشغول شود ناقل [این مطلب] اضافه می کند که این از توصیه های استادش مرحوم قاضی بوده است.

دیگری، چند روزی در مسجدی بحال اعتکاف سپری می کرده در حالی که به غذا دسترسی نداشته حتی به اندازه ای که بتواند سد رمق بکند ولی همچنان مشغول ورد خود بوده است بدون اینکه به گرسنه بودن اهمیتی بدهد ناگهان به خاطر می آورد که استادش (قاضی) او را از این کار منع کرده است، لذا به سرعت از محل عبادتش خارج می شود تا دنبال غذا برود، برخلاف عادت، کسی را می یابد که طبقی از غذا به او تقدیم می کند و او دو قرص نان برمی دارد فقط آن قرص نان را می گیرد و از زیادی خودداری می کند.

در نهایت شایسته است، آنچه را که برای دیگر بار از آقای سید محمد حسن الهی نوشته شده بخوانیم تا بر سلوک خاص او وقوف یابیم و آنچه را که از زبان آیه الله حسن زاده آملی نقل شده است. (خدا او را حفظ کند)

گفته می شود در واقع تمام آنچه که از مشایخ بزرگ گذشته (رض) نقل می شود، در چنین سطحی قرار دارند و معلوم می شود که عقول نورس ما نمی تواند آنها را به آسانی تحلیل نماید چرا که هنوز به رشد کافی نرسیده است و باطن پیچیده خواص [اولیا] را به اشاره و کنایه درک نمی کند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱

شاید آنان [مشایخ] می خواهند دید و بصیرت ما را به لزوم احتیاط در دورترین حدود دین و توجه کامل به مبدأ باز کنند و هرکسی براساس قدرت و استطاعت خود از طریقت آنان بهره مند گردد. زیرا که ما در تسامح تا حدی پیش می رویم که از هدف دور می افتیم. این نکته را از اساطین علم و معرفت و تقوی بخوانیم: بعضی می بینند که یکی از [علمای] سادات بزرگوار، رکوع و سجودش را طول می دهد، لذا بطور اعتراض به او می گویند که: مگر امر نشده ایم که در نماز جماعت ضعیف ترین فرد مأموم را در نظر بگیریم؟ جواب می دهد که: آری و من ضعیف ترین شمایم. مقصودش این است که هرچند ما عملاً به این کار امر شده ایم ولی نه در حدی که نماز بصورت کاری بازاری [یعنی عمل روزمره] درآید که برحسب عادت آن را انجام دهیم یا مانند تمرینات مکرر بدنی بشود. در حقیقت این اعمال (قیام و رکوع و سجود) وقتی نماز محسوب می شود که با اطمینان قلب و انقطاع الی الله همراه باشد. و گمان می کنم که این اندازه از اشاره، برای بیان

هدف کافی باشد.

۵- می‌ماند مورد آخر و آن تنظیم و ترتیب مطالبی است که ذکر می‌کنیم. در واقع در این مورد تمام سعی و تلاشمان را بکار گرفتیم ولی موفقیت در این امر، طوری نیست که محتاج نقد و انتقاد و تعدیل نباشد، بلکه موکول است به استعانت خدای علی‌قدیر که به سوی راه صواب ما را دستگیری فرماید.

با تمام وجودم آرزو می‌کنم که مطالعه سلوک مشایخ و مواردی از اتفاقات غیر معمول و شگفتی‌هایی که این سلوک را در برمی‌گیرد، دستگیر ما باشد به سوی آنچه که شایسته است از سعادت در دو جهان. زیرا که نور آنان از پیش رویشان تابان است و تأیید [الهی] رفیق و همراه قدم‌های آنان است و بخاطر اینکه خدای متعال، خود متکفل است هرکسی را که بر مسیر او حرکت کند و به هدایت او راه جوید، دست او را بگیرد و بصیرت شناخت راه را به او عنایت کند و او را به رستگاری حتمی بشارت دهد.

و خداوند برترین هدف‌هاست و او ما را بهترین سرپرست است.

تهران- ماه مبارک رمضان ۱۴۱۵ هـ ق محمد حسن قاضی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۳

متن وصیت‌نامه مرحوم قاضی (قدس سره)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا يبقى إلا وجهه، ولا يدوم إلا ملكه

و الصلاة والسلام على خاتم النبيين الذي هو البحر والأمة الأطهار من عترته جواریه و فلکه صلی الله علیه و علیهم ما سلك سلكه و نسك نسكه.

و بعد: وصیت از جمله سنن لازمه است، و بنده عاصی علی بن حسین الطباطبائی چندین مرتبه وصیت‌نامه نوشته است، و این وصیت که مورخ که روز چهارشنبه دوازدهم صفر سنه هزار و سیصد و شصت و پنج ۱۳۶۵ است، ناسخ همه آنهاست. و این وصیت‌نامه دو فصل است: يك فصل در امور دنیا، فصل دیگر در امور آخرت است.

مقدم داریم ذکر دنیا را چنان‌که حق تبارک و تعالی در خلقت و ذکر، آن را مقدم داشته است. پس می‌گوییم که: وصی و جانشین بنده در امور دنیا علویه محترمه ام ابیها دختر بزرگم، که دیانت و عدالتش درست است؛ معزی الیها وصی است که کارهای بنده را بعد از وفات به دستیاری نورچشمان: میرزا محمد تقی و میرزا مهدی حفظهما الله بجا بیاورد، هرچه علویه بگوید، ایشان و غیر ایشان قبول نموده اعتراض ننمایند ...

فصل دوم در امور آخرت است و عمده آنها توحید است؛ خدای تعالی می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ* و این مطلب حقیقتش به سهولت به دست نمی‌آید. و از اولادهای بنده کسی تا حال مستعد تعلیم آن ندیده‌ام، و از رفقاء هنوز وصی امور آخرتی معین نکرده است که شما را به پیروی او امر کنم. عجلالتا این شهادت را از بنده تحمل نمائید.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۴

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، كما شهد الله لنفسه و ملائكته، و أولو العلم من خلقه، لا إله إلا هو العزيز الحكيم، إلها واحدا، أحدا، صمدا، لم يتخذ صاحبة و لا ولدا. و لا شريك له في الوجود، و لا في الألوهية، و لا في العبودية. و أشهد الله سبحانه، و ملائكته، و أنبيائه، و سماءه، و أرضه، و من حضرني من خلقه، و ما يرى و ما لا يرى، و أشهدكم يا أهلي و إخواني على هذه الشهادة. بل كل من قرأ هذا الكتاب و بلغه شهادتي و اتخذكم جميعا شاهدا. و أشهد أن محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عنده و صدق المرسلين. و أن أوصياءه من عترته اثنا عشر رجلا أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، و آخرهم الإمام المنتظر القائم الحق، و أنه في هذه النشأة حياته حياة جسدية، و أنه سوف يظهر و يظهر دين الحق صلى الله عليه و عليهم اجمعين. و أشهد أن البعث حق، و النشور حق، و كلما جاء به رسول الله أو قاله أوصياؤه صلى الله عليه و عليهم حق لا ريب فيه. أسأل الله الموت على هذه الشهادة و هو حسبنا جميعا و نعم الوكيل و الحمد لله رب العالمين. وصيت های دیگر: عمده آنها نماز است. نماز را بازاری نکنید، اول وقت بجا بیاورید با خضوع و خشوع، و اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان محفوظ می ماند. و تسبیحه صدیقه کبری سلام الله علیها، و آیه الکرسی در تعقیب نماز ترك نشود. این اهم واجبات است. در مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهداء را مسامحه ننمائید، و روضه هفتگی و لو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است. و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیرهما بجا بیاورید هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی شود. و اگر هفتگی ممکن نشد دهه اول محرم ترك نشود. دیگر آنکه (اگرچه این حرف ها آهن سرد کوبیدن است ولی بر بنده لازم است بگویم) اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن، ترك خدعه و حيله، تقدم در سلام، نیکوئی کردن با هر بر و فاجر (مگر در جائی که خدا نهی کرده)

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۵

این ها را که عرض کردم و امثال اینها را مواظبت نمائید ... الله الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید.

تا توانی دلی بدست آور دل شکستن هنر نمی باشد

دیگر آنکه از جمله فروض پنجاه تومان است که مال الوصیت علیین رتبت، حاج سید قریش قزوینی است و بعد از ایشان به حاجی امام قلی رسیده است. و از حاجی امام قلی بوالد حقیر رسیده است (رضوان الله علیهم اجمعین). این وجه باید در دست کسی که اهلیت آن را داشته باشد برسد که در دهه محرم از فائده شرعیة آن عزاداری بکنند. چیزی از آن به روضه خوان برسد نه به جای و قهوه و امثال آن صرف شود. و اگر شخصی دیگری را معین کردم در حاشیه همین

وصیت‌نامه می‌نویسم.

امضاء و مهر

عن تقریر الاحقر علی بن حسین الطباطبائی

و در ذیل این نامه و در تاریخ متأخر نوشته شده است که وصی طریقه من جناب حجۃ الاسلام آقا شیخ عباس مجتهد قوچانی است. و وجه مرحوم مبرور حاج سید قریش قزوینی که پنجاه تومان است بمعظم له داده شود.

امضاء و مهر

عن تقریر الاحقر علی بن الحسین الطباطبائی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۷

[توضیحی بر وصیت‌نامه مرحوم قاضی]

اهم مواردی که در این وصیت جلب نظر می‌کند این امور است:

۱- تسبیح صدیقه کبری حضرت زهرا (س)، زیرا جداً مهم است چرا که از جمله مواردی است که رسول خدا (ص) یگانه دختر عزیز و گرامی خود را به آن مخصوص گردانیدند. و حتماً در آن خواص و مزایایی است که جز خداوند متعال کسی از آن آگاه نیست و نسل به نسل [بزرگان]، به آن ملتزم بوده‌اند و به آن سفارش می‌کرده‌اند و شاید این تسبیح به این شکل معروف در نزد ما، از خواص شیعه امامیه باشد.

۲- تصریح مرحوم قاضی به این که حیات حضرت ولی امر منتظر (ع) [امام مهدی] در این دنیا (حیات جسمانی) است، و این چیز است که شیعه امامیه به آن معتقد بوده و اختلافی در آن ندارند؛ اما تصریح به این موضوع، آن هم به این شکل، صادر نمی‌شود مگر از کسی که پرده‌ها و حجب ضخیمی که مانع مشاهده حقیقت بالعیان می‌شود- و عموم مردم به واسطه ابتلای به این حجت از عقاید قطعی دین جز مفاهیمی ضعیف و آکنده از شک و تردید بهره‌مند نیستند- برای وی کنار زده شده باشد. شیعه به این عقیده بعنوان يك اعتقاد ضروری متمسک است [و به چگونگی آن کاری ندارد] و شاید نوادری از اشخاص باشند که این حقیقت برای آنها کشف شده به‌طوری که برای آنها شک و تردید راهی نداشته باشد. و شاید کسانی که نخستین گام را در طریق عرفان برمی‌دارند، کشف این حقیقت را هدف خود قرار می‌دهند نه به خاطر چیزی ... بلکه برای رسیدن به علم یقینی و عینی و شهودی ... و ایمان و یقین مراتبی دارد. به این جهت است که عده‌ای از اصحاب مرحوم قاضی را می‌بینیم که این مطلب را از او خواستار بودند [کشف حقیقت وجودی حضرت ولی عصر (ع)].

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۸

۳- مراسم حسینی (ع). به عنوان مهم ترین عمل از مستحبات مؤکد. و شاید در این توصیه، اشاره است به آنچه که در آن ایام در السنه پیرامون این مراسم (تعزیه) جاری بوده است و گر نه تمسک به دامن شهادی کربلا، چیزی نیست که نیازی بیشتر یا کمتر به تأکید داشته باشد زیرا که این، از مختصات امامیه است و اثر شهادت حضرت سیدالشهدا (ع) در احیای شریعت

محمدی (ص) بر احدی از مسلمانان پنهان نیست مگر کسی که منکر وجدان خود باشد.

۴- شاید از مهم ترین مواردی که در پیرامون آن گفتگو می شود. این است که:

مرحوم قاضی، خود را شاگرد یا وصی سید قریش می داند و برای من چنین می نماید که حفظ او در طریقت به سید قریش منتهی می شود برخلاف آنچه که تعدادی از بزرگان به آن تصریح کرده اند «۱» و در حقیقت سید قریش (با اینکه اطلاعات ما از او بسیار اندک است) در سلوک عرفانی خود، به واسطه مزایای خاصی، ممتاز می گردد.

(۱)- [همان طور که در متن اشاره شد برخی از شاگردان بزرگ مرحوم قاضی مانند مرحوم علامه طباطبائی در رساله لب الالباب و همین طور مرحوم سید هاشم حداد و نیز شاگردان با يك واسطه ایشان مانند مرحوم علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی تاکید بر این داشتند که سلسله اساتید ایشان از طریق عالم بی بدیل مرحوم آقا سید احمد کرلایی به مرحوم آیت الله العظمی حاج ملا حسین قلی همدانی و نیز عالم بزرگوار مرحوم حاج سید علی شوشتری و سپس به شخصیتی جلیل القدر ولی ناشناخته در انتظار ما، موسوم به مرحوم جولی می رسد و بدیهی است که تاکید شاگردان میرز و خصیصین مرحوم قاضی بر این معنا را نمی توان حمل بر چیزی جز واقعیت نمود و البته این منافات ندارد با آنچه که مؤلف گرانقدر فرزند حضرت آقای قاضی به عنوان استادی جناب سید قریش و عظمت موقعیت مرحوم سید قریش نزد مرحوم قاضی ذکر نموده اند، و جمع بین این دو به اینست که فراوان می شود و دیده شده است که سالکی در مراحل مختلف سلوک عرفانی خود اساتید مختلف داشته است - و از جمله این افراد خود مرحوم علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس سره را می توان ذکر کرد که در سیر عرفانی خود هم از شاگردان خاص مرحوم قاضی بهره مند بوده و تحت تربیت آنها قرار داشته است من جمله مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم حاج سید هاشم حداد و هم خارج از این سلسله از تربیت معنوی مرحوم آیت الله میرزا جواد انصاری (ره) نیز بهره مند بوده اند و البته هر کدام مربوط به مراحل از سیر ایشان بوده است - و از همین قبیل است سلسله اساتید مرحوم قاضی که ابتدا از حضرت والد بزرگوارشان شروع شده و سپس به واسطه مرحوم امام قلی نخجوانی از تربیت خاص مرحوم سید قریش بهره مند می گردند ولی در نهایت سیر توحیدی را تا آخرین مراحل در سلسله نورانی و بی نظیر منتهی به مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی و مرحوم جولی به نتیجه می رسانند.] (ناشر)

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۹

پیشتر دانستیم که او از افرادی که در لاک خود فرو رفته و از مردم کناره گرفته باشند نبود بلکه در شهر قزوین در يك مرکز اجتماعی مطرح، و از اهل حل و عقد بود و تعدادی خدم و حشم و خانه ای بزرگ برای پذیرائی و استقبال از واردین و انبوه مراجعین داشته است. و من ترجیح دادم که از این مزایا در ضمن حکایاتی که از او برای ما نقل می شود سخن بگویم، همان طوری که وصی سید قریش، (امام قلی) که از جانب او به تبریز فرستاده شده بود او نیز شخصی بود که در مرکز اجتماعی مهم قرار داشت و با قاطعیت در مقابل عده ای از اهل کسوت [سلوک] که طریقت آنها مخالف طریقه فقهی زمانش بود ایستاد. و چنان که معلوم است سید قریش، هم عصر آیت الله العظمی شیخ محمد حسن جواهر مؤلف دایرة المعارف کم نظیر جواهر الشیعة در فقه بوده است. و در دعای مرحوم قاضی نسبت به سید قریش یعنی: علیین رتبت، سخنی است که در محل مناسب می آید چه اینکه در این عبارت که مناسب بود در قالب دعا باشد، به صیغه اخبار آمده، نفخه عرفانی خاصی وجود دارد که نهایت تکریم قاضی نسبت به سید قریش را بازگو می کند.

۵- شیخ عباس قوچانی که نام او و تعیین او بعنوان جانشین برای خود در طریقت در بخشی از این وصیت آمده. و او شیخ

عالم عابد زاهد (هاتف) قوچانی است و همچنان که می‌دانیم در روزگاری سخت و تاریک [در عراق] در تنهایی و عزلت وفات یافت و ما از او و آثاری که استادش در نزد او باقی گذاشته از قبیل نامه‌های زیادی که به او فرستاده می‌شد، چیزی نمی‌دانیم و اینکه آیا برای خودش جانشین معین کرد؟ و آیا رفیقی برای خود داشت یا نه؟ و موارد بسیار دیگر که در حالت کتمان و مجهولات باقی ماند.

می‌توانیم تأکید نمایم بر اینکه در واقع آقای قوچانی در این مورد کوتاهی نکرده است و از خداوند متعال می‌خواهیم که حقیقت امر را برای ما روشن فرماید و او بهترین راهنماست.

کیفیت وفات مرحوم قاضی

در مورد ابّهت مرگ و استقبال از جهان دیگر حرف، بسیار است و شاید جالب‌ترین حکایت‌ها در این مورد همان است که از مشایخ بزرگوار نقل می‌شود. همان‌هایی که

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۳۰

چشمان خود را در مقابل مرگ باز می‌کردند و به استقبال آن می‌رفتند. گویی که مرگ برای آنها صفحه تازه‌ای نیست که آکنده از غموض و پیچیدگی و ابهام باشد. بنابراین آیا کشف و تجرد و خلعی که این‌ها ادعا می‌کنند، اثری در این امر دارد؟ و شاید بهترین کسی که برای این امر [مرگ] آماده شده بود همان صاحب این گفتار امیر المؤمنین است که می‌فرماید: کمر بند خود را ببند برای مرگ، زیرا که مرگ به سوی تو می‌آید و زمانی که مرگ به سراغ تو وارد شود، ناله و زاری مکن. در واقع، سؤال از تاریخ تقریباً مشخص برای روز موعود [روز وفات] بطور عملی از مرحوم قاضی، تکرار می‌شود و او می‌فرمود: (وعدۀ ما ربیع است) و بطور دقیق هدف و منظور او از این سخن، معلوم نبود (همچنان که خود ایشان هم از این سؤال اظهار ناراحتی نمی‌کرد).

جالب و شگفت‌آور است که یکی از شاگردان، از آقای قوچانی می‌پرسد و از او می‌خواهد که در مورد مراد استادش از این سخن، توضیح بیشتری بدهد. زیرا که این شیخ بزرگوار بدلیل احترام زیادی که برای استادش قایل بود و بخاطر شدت محبتی که از او در دل داشت تصور این سؤال را نمی‌کرد چه رسد به اینکه این سؤال را از آقای قاضی بپرسد! آقای قوچانی می‌گفت که مرحوم قاضی بدون سؤال، جواب مرا می‌داد و در مواردی ضروری، او خود ابتدا به سخن می‌کرد و سؤال می‌نمود تا اینکه به هدف اصلی از صحبت می‌رسید.

آیه الله قوچانی می‌گفت که: چند روزی به سبب ابتلای بعضی از بچه‌ها به بیماری حصبه (سرخک) «۱» از محضر ایشان غیبت کردم، (و هروقت که حاضر نمی‌شدم از حال من جويا می‌شد) وقتی که به خدمت‌اش رسیدم، قبل از من شروع به صحبت کرد و فرمود: آیا چشم بچه‌ها را مهر کردی؟ و این عادت در نزد [نجفی‌ها] بود که وقتی بچه‌ای به بیماری شبیه آبله مبتلا می‌شد چشمان او را به وسیله انگشتی‌ای که اسم جلاله یا نام یکی از پنج تن بر آن مکتوب بود مهر می‌کردند.

آقای قوچانی می‌گوید: با اینکه تصمیم و عزم برای انجام این عمل داشتم ولی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۳۱

گرفتاری‌ها، این را از یادم برده بود لذا بجهام بیمار شد و نقطه سفیدی در چشم او ظاهر گردید و مرحوم قاضی برای این کار مرا مورد عتاب قرار داد.

گفتم که: در موارد زیادی مرحوم قاضی شروع به صحبت می‌فرمود و به محض اینکه می‌فهمید ما سؤال داریم، مکرر سؤال می‌کرد تا اینکه به مورد و مقصود برسیم. آن‌گاه جواب می‌فرمود.

و حاصل اینکه: عبارت (ربیع موعده ماست) تکرار می‌شود و به همراه آن کلمات دیگری به زبان ترکی و چه بسا (حضور فلانی ...) را قصد می‌کرد ... اما چه وقت؟ و حضور چه کسی؟

شاید بیشتر مردان صالح متقی که ما محضر آنها را درك کردیم، به شکلی از اشکال به زمان وفات خود خبر می‌دادند و چه بسا برخی خبر می‌دادند که در نجف یا در جای دیگر دفن خواهند شد.

فراموش نمی‌کنم و به یاد می‌آورم شیخ عباس قوچانی را که از خودش خبر می‌داد ...

و می‌گفت: هروقت که همه نزدیکان از پیش من رفتند و من تنها ماندم ... همان زمان کوتاه است که برایم وعده داده شده که به غایت سیر و تلاش در مسیر (عرفان) نایل می‌شوم. و از یکی از اخوان شنیدم که او در اثنای درس اسفار که برای بار آخر در واپسین روز ایام حیات خود تدریس می‌کرد این مطلب را گفته بود. و شاید همین تدریس، پایان بخش اعمال علمی و تدریسی او بود و بعد از آن از مردم کناره گرفت و ملازم منزل خود گردید.

و پیشتر گذشت، سخن از آیت‌الله سید مرتضی کشمیری و طلب مصرانه او از امام علی (ع) که در نجف دفن شود و سخن از برادر ما، سید کاظم قاضی که خبر داده شده بود که بعد از پدرش چهل سال زندگانی خواهد کرد و او سال‌ها را می‌شمرد تا اینکه به چهل سال رسید و فهمید که سال آخر است تا جایی که وقتی وارد بیمارستان می‌شد، با کمال اطمینان به اینکه دیگر زنده بیرون نخواهد آمد.

در مورد شیخ ابراهیم شریفی و سید احمد حائری و شیخ محمد رضا مظفر و امثال آنها که بسیارند، قبلاً شرح احوال بعضی از آنها گذشته و این رساله گنجایش شرح احوال تمام آنها را ندارد.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۳۲

در هنگام شب روزی که صدای تند بادهای موسمی بلند بود به خانه رفتم. مرحوم قاضی مرا صدا زد، و از من خواست که دستش را بگیرم و از اتاق نشیمن بیرون برم (زمانی بود که بیماری او را خانه‌نشین کرده بود). این کار را کردم، همین که به وسط حیاط منزل رسید شروع کرد به چرخانیدن چشمانش به سوی آسمان، گو اینکه چیزی را جستجو می‌کند و يك دفعه از من خواست که او را به جایش برگردانم. به سختی و سنگینی نشست و بر دوش من تکیه داد و شروع کرد به قرائت آیاتی از قرآن کریم و بیان شهادتین و آن‌گاه از من خواست که بسترش را به سوی قبله قرار دهم. در جای خود به پشت

قرار گرفت در حالی که هاله‌ای از هیبت و آرامش و وقار چهره‌اش را فرامی‌گرفت و قبل از آنکه به خواب فرورود یا قبل از آنکه تأملات عمیق او را فراگیرد از من خواست که بروم ولی صبح زود برگردم (برخلاف عادتش). این جملات را از نامه‌ای که در آن تاریخ به آقای شیخ علی اکبر مرندی ارسال داشته بودم، نقل کردم. بعد از آنکه نماز صبح را خواندم، شتابان به منزل برگشتم و صدای ناله و نوحه شنیدم.

برادرانم پیرامون برپایی مراسم [تشییع] با هم به گفتگو پرداختند در حالی که شب رو به روشنایی می‌رفت و طیف نازکی از سفیدی صبح از افق شرق در حال انتشار بود و شاید کمی سن آن دو، آنها را از شروع [به هر اقدامی] باز می‌داشت. آن دو در حال پرس‌وجو بودند که از کجا شروع بکنیم و چه کسی را خبر کنیم با همدیگر گفتگو می‌کردند و اشک مانع تکمیل گفتگوی آنها می‌شد و در آن حال در عرض خیابان قدم می‌زدند.

هرچند که منزل، در بخش جدید شهر قرار داشت و خیابان‌ها وسیع بود و با کوچه‌های قدیمی شهر فرق می‌کرد ولی قدم زدن آنها و حیرتی که بر آن دو مستولی شده بود به جهت کمی آشنا در شهر نبود نه هرگز بلکه بدلیل عدم اطلاع به برادران بزرگتر و بزرگان خانواده بود. در حالی که در بین آنها سالخورده‌گانی وجود داشت که دارای موقعیت اجتماعی بودند. آن دو با هم گفتگو می‌کردند و جملات غیر مفهومی را رد و بدل می‌کردند و آسمان، رشته درخشان را می‌گسترانید که ناگهان یکی از آنها متوجه شد که عده‌ای بسرعت به سوی آنها می‌شتابند و بعد از لحظاتی رسیدند آنها سه نفر بودند و شیخی آنان

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۳

را رهبری می‌کرد با عصای سیاه، ریش متراکم سفید رنگ، چهارشانه، با مهابتی که دیدگان را پر می‌کرد.

این شیخ پیش آن دو آمد و خودش را معرفی کرد: من آقا یحیی سجادی هستم.

گفتارش را با عربی و فارسی به هم می‌آمیخت دیروز حوالی ظهر به کربلا رفتم تا شب گذشته را آنجا سپری کنم و از آنجا به تهران بروم و آقایانی همراه من هستند. اشاره کرد به دو مردی که همراهش بودند نزدیک صبح به حرم مطهر مشرف شدم و در اثنای نافله، خواب سبکی مرا فراگرفت و شاید به اندازه یک چشم به هم زدن، و بعد لحظه‌ای ساکت شد یکی از آن دو همراه، سخنانش را کامل کرد که: آقای قاضی در نجف فوت شده و بعهد توست که به نجف برگردی و به تجهیز او اقدام کنی و به سرعت برگشتیم و راهنمایی‌ها ما را به این نقطه از شهر رسانید.

آیا شما چیزی از این موضوع می‌دانید؟ منظورش وفات یا منزل قاضی بود. و منتظر جوابی از سوی ما نشد چرا که ناله برخاسته از داخل منزل همه چیز را روشن می‌کرد.

آیت‌الله حاج آقا یحیی سجادی تهرانی یک هفته کامل پیش ما ماند و عهده‌دار انجام تمام امور و تشریفات از تجهیز و اقامه مراسم فاتحه و مراسم شب هفتم گردید و از جیب خودش هزینه می‌کرد و قضایا را پی‌درپی دنبال می‌کرد و تعقیب می‌نمود، گویی که خود او مسئول درجه اول این امر است نه دیگری. و چه زیاده بود غبطه ما به حضور او با ما، در آن ایام. ما، در محضر او و در خدمت او بودیم و همه ما را با لطف و اخلاق کریمانه مورد عنایت قرار می‌داد و در غم و اندوه، با ما

همگام و شریک می‌شد و در تمام مسائل بصورت کلی و جزئی دخالت می‌کرد. ما از بیشتر اعمال و تشریفات که در جهت تکریم [آقای قاضی] انجام داد سر درنیاوردیم. برای توضیح گذرا به برخی حوادث به نحو اختصار اشاره می‌کنیم:

وقتی که جنازه را در مغسل قرار دادند، عادت معمول این است که از بستگان متوفی برای شروع غسل کسب اجازه می‌کنند بخصوص وقتی که متوفی شخصیت محترم باشد زیرا که خانواده‌ها دوست دارند که در این امر سهیم شوند یکی از آنان به سوی برادر بزرگتر ما آمد و من در کنار او ایستاده بودم او اشاره کرد به آقای سجادی به اعتبار این که آن شخص برجسته و بزرگ، متکفل این مراسم است شخص سائل به سوی سید روانه

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۳۴

شد و اجازه خواست اما سید سرش را بر کتف خود قرار داده بود شبیه خوابیده سائل، حیرت زده ایستاد لحظاتی گذشت به کندی و سختی و توجه من به سمت راست جمعیت انبوه جلب شد ناگهان دیدم سید بزرگوار حجة الاسلام و المسلمین سید محمد تقی طالقانی شتابان به سوی ما گام برمی‌دارد، گو اینکه تأخیر کرده و اینک می‌خواهد هر طور شده خودش را برساند.

به ما نزدیک شد يك دفعه آقای سجادی سرش را بلند کرد چشمانش را به راست و چپ می‌چرخانید و آقای طالقانی را دید تبسمی کوتاه کرد مثل این که می‌خواست او را بجهت تأخیرش مواخذه نماید آن‌گاه اشاره کرد به او برای اقدام به امر تغسیل (یا اینکه او آمد و عملاً به این امر مهم اقدام کرد). و سید افرادی را معین کرد که آقای طالقانی را در این کار کمک می‌کردند که در پیشاپیش آنها جناب آیت الله شیخ عباس قوچانی قرار داشت.

زمانی که تغسیل و تجهیزش را تمام کردند از آقای سجادی اجازه خواستند که جنازه را حمل کنند و به سوی صحن مقدس بروند به سوی ما آمدند اشاره کردیم به سید او جوابی نداد و سر به پائین مائد خیالات شروع کرد به بازی با افکار ما ولی سید همچنان سر به زیر مانده بود بعد از اندك زمانی متوجه شدیم که سید می‌فرماید: تابوتی که می‌خواهند جنازه را با آن حمل کنند، مناسب و شایسته نیست و او فرستاده است تابوتی حاضر کنند که علمای بزرگ را در آن حمل می‌کنند که در طول سال، فقط در مناسبت‌های خاص دیده می‌شد این تابوت را آوردند و جنازه را در آن قرار دادند سید به فکر پوشش آن شد که پوشش اول از نوع عادی و پوشیده با آیات قرآن کریم باشد و پوشش دوم به رنگ سیاه و سومی به رنگ سبز و همه پوشش‌ها از نوع بهترین بوده و عمامه سیاهی در جلوی محمل قرار داده شد سپس خودش پیش رفت که بخش جلویی تابوت را حمل کند آن‌گاه جمعیت به راه افتادند و تابوت را بر دستان خویش گرفتند در حالی که صدایشان به تکبیر و تهلیل بلند بود و گروهی از قاریان، آیات قرآن کریم را تلاوت می‌کردند.

و هیچ يك از ما، ندانستیم که سید، این‌ها را از کجا حاضر کرد؟ در حالی که او به این شهر ناآشناست و چیزی از عادات و رسوم آن و خانه‌هایی را که این‌گونه روپوش‌های زربافت و حاشیه دوخت با آیات قرآن کریم در آنجا نگهداری می‌شود نمی‌شناسد.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۵

و بعد از اقامه نماز وقتی که جنازه را بلند کردند تا دور مرقد حضرت امیر المومنین علی (ع) طواف کنند، سید به سرعت به جانب وادی السلام رفت مثل این که محل قبرش را به او معرفی کرده بودند من با عجله آنها را تعقیب کردم درست همان محلی بود که بارها دیده بودم مرحوم قاضی از خاک آنجا بالش درست می کرد و در خوابی دلنشین فرومی رفت. سید را دیدم در حالی که محاسن مبارکش به اشک آغشته بود و اطراف او عده ای دیگر بودند گو اینکه آنها با این مکان وعده دیدار داشتند زیرا که در نزدیکی این محل قبر جد ما سید حسین قاضی و تعداد دیگری از افراد بزرگوار خانواده بود و هروقت یکی از افراد خانواده ندای پروردگارش را لبیک می گفت به این بقعه حمل می شد ... در نزدیکی مقام معروف به مقام هود و صالح (ع).

اما مهم اینکه من به سید نزدیک شدم در حالی که او را با هیبت و عظمت می دیدم، می خواستم صحبتی با او داشته باشم بیم آن داشتم که در فرصت های دیگر نتوانم او را ببینم، کم کم شروع کردم به نزدیک شدن به ایشان تا اینکه دوشم به دوش او خورد و او متوجه حضور من شد گویا گمان برد می خواهم از او سوالی داشته باشم یا در خصوص چیزی با او صحبت کنم لذا سرش را تکان داد مثل اینکه می خواهد از من بپرسد که چه می خواهی گفتم: شما را دیدم که زودتر از جمعیت به این مکان آمدید چه کسی شما را دلالت کرد؟ در حال تکمیل سخنانم بودم که هیبتی از او مرا فراگرفت صورتش را چرخانید مثل اینکه می خواست اطمینان پیدا کند که کسی در نزدیکی من نیست که سخن او را بشنود آن گاه به آهستگی فرمود: تا اینجا را در یک لحظه دیدم. سال ها گذشت در حالی که سخنانش در گوشم می پیچید و صدایش عمق جانم را فرامی گرفت چه بسا ساعاتی طولانی را با آن سپری می کردم تا به معنی آن پی ببرم ولی تلاش بیهوده می کردم زیرا که سر، در نزد صاحب آن مخفی است.

در سال های اخیر وقتی که به تهران آمدم تا برای تکمیل تحصیلات عالی وارد دانشگاه بشوم از جمله مواردی که به فکرش بودم این بود که در محضر این سید بزرگوار باشم و در این خصوص از او سوال کنم که شنیدم آیت الله سید احمد خوانساری (ره) در مسجد سید عزیز الله در جای ایشان نماز می گذارد. (رضوان خدا بر او و خداوند او را با اولیا طاهرین اش محشور گرداند).

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۶

هنگامی که پیرامون آقای سجادی گرد آمدم تا با وی خداحافظی کنیم، یعنی روز هشتم پس از وفات مرحوم قاضی - قدس سره - نگاهی به ما انداختند و گفتند: من ایشان - قدس سره - را از پیش نمی شناختم، و حتی چیزی هم درباره ایشان نشنیده بودم حکایت غریبی است سپس سر خود را مدتی به پایین انداخت، و بعد بلند کرد و گفت: اما از نظر معنوی، در این هفته، از ایشان بهره فراوان بردم، همانند کسی که سالها در خدمت ایشان بوده باشد، (خداوند بر تربتش باران رحمت بباراند)، سپس به علامت خداحافظی سر خود را تکان داد، سوار اتومبیل خود شد.

همراهان ایشان به ما اطلاع دادند که مراسم عزیه را ایشان در طهران انجام داده‌اند، همچنان که آیت‌الله شیخ محمد تقی آملی و دیگران در شهرهای دیگر ایران مراسمی به مناسبت فوت ایشان بر پا داشته‌اند، مانند خراسان، تبریز و زابل و رشت، و شنیدیم که به همین مناسبت مراسمی در تهران در مسجد لرزاده بر پا شده است و جناب آقای شیخ علی اکبر برهان درباره شخصیت ایشان مطالبی را ایراد نموده است و از مراتب اخلاقی والای ایشان تمجید نموده است.

در اینجا لازم به ذکر است که سید محمد تقی طالقانی (از شخصیت‌های برجسته نجف) فرزند آیت‌الله سید احمد طالقانی، رحمة الله علیه، و داماد آیت‌الله شیخ محمد تقی آملی، از طرف آیت‌الله العظمی سید بروجردی برای تفقد از احوال شیعیان «نخاوله» که ماموران، از ساده‌ترین شرائط زندگی آنها را محروم نموده‌اند گروهی را به مدینه منوره فرستاده‌اند، اما سید هیچ‌گونه امکانی برای کمک‌رسانی به ایشان نیافت مگر آنکه ایشان را به وجود گیاهی خوش‌بو در بیابانهای مجاور راهنمایی نمود تا از آن گیاه عطر بدست آورند و وسایل لازم برای این کار را هم برای آنها فراهم نمود، ایرانی‌ها برای خرید این ماده خوش‌بو از هم سبقت می‌گرفتند بخاطر بوی خوشی که داشت، و چه بسا برای مزایای طبّی آن، همچنین بخاطر آنکه آن بیابانها نزدیک قبر حضرت پیامبر صلوات الله علیه و آله واقع بود. اما مقامات دولتی از این امر آگاهی یافتند و آن را منع نمودند، همچنین طبق نقشه و نیرنگ، خود سید را هم از بین بردند، (رحمت خدا بر او باد). نامبرده در شهر مدینه منوره مدفون گردیده است.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۷

حکایات و اشارات

[اخبار از محل دفن والد توسط مرحوم قاضی]

۱- شیخ محترم جناب- هاتف قوچانی- می‌فرماید، زمانی که آقای قاضی- قدس سره- به من اظهار داشتند که والد ایشان سید حسین قاضی در نجف مدفون می‌باشند من بسیار اظهار تأسف نمودم که چرا من تا آن زمان از این موضوع بی‌خبر بودم و از ایشان سؤال کردم: چرا در این همه مدت طولانی که با هم بودیم مرا از این موضوع مطلع ننمودید که بر سر تربت ایشان حاضر شوم و ادای احترام نمایم. ایشان- قدس سره- پاسخ دادند چند روز دیگر، شاید کمتر از ده روز، شما را به آنجا خواهم برد، (وادی السلام). نسیمی از شادمانی بر دلم وزیدن گرفت، و چنین تصور نمودم که حالشان رو به بهبودی می‌رود تا جایی که می‌توانند و امیدوارند که به زیارت اهل قبور روند.

میهمانانی مرا از زیارت ایشان محروم ساختند، از شهر ما آمده بودند و به کمک من بسیار نیازمند بودند، در یکی از روزها که مشغول صرف صبحانه بودم ناگهان مقداری غذا در گلویم پرید، بیرون آمدم تا هوای پاک استشمام کنم، ناگهان شنیدم از بالای گلدسته مرگ ایشان را اعلام می‌کنند، با صدای بلند گریه و ناله سردادم، میهمانان را به حال خود رها کردم و رفتم برای شرکت در مراسم، بعد از غسل و نماز و طواف مرقد مولا علی علیه السلام به سوی قبرستان رفتیم و پس از مراسم تدفین همه با هم برگشتیم، فرصتی یافتیم تا به اطراف قبر ایشان نگاهی بیندازم ناگهان نوشته یکی از سنگها نظرم را جلب نمود: «قبر سید حسین قاضی طباطبائی» در این وقت بود که متوجه گفته ایشان شدم که گفته بودند: تو را چند روز دیگر به

سر قبر ایشان می برم. اعلام فوت بزرگان از بالای گلدسته يك عادت و رسم نجفی است و حاج آقا یحیی سفارش کرده بودند که چند بار این عمل تکرار شود و جنازه را به مدت دو ساعت در منزل نگهداشتند تا تشریفات

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۸

رسمی بعمل آید. قصد ندارم که در این مورد قلم فرسائی نمایم و شواهد و نظایر بیشتری را ارائه دهم و اینکه چگونه دل آدم هوشیار از مرگ و نزدیکی آن خبر می دهد و زمانی که این هشدار دهنده تاروپود وجود آدمی را به رعشه می اندازد، در حانی که او مذبحخانه کوشش می کند به سرگرمی های روزمره خود مشغول باشد، اما این تکان طنین افکن گوئی وجود و حضور خود را تالپها و زبان آدمی می رساند. اما هستند کسانی بسیار اندك که این امواج توفنده را احساس می کنند، با لبخندی سرد با آن مواجه می شوند و گوئی با آن امواج، قرار دیداری دارند.

ایشان- قدس سره- نقل می کردند که یکی از این بزرگان، زمانی که احساس فرارسیدن مرگ خود را کرد تقاضای يك دسته گل زعفران نمود زیرا این گیاه در آدمی احساس شادمانی و خنده ایجاد می کند. حال از خود می پرسیم به چه علت بزرگان اهل معرفت همواره به ما سفارش می کنند که به یاد مرگ و مقابر باشیم.

[حدیث مربوط به ظهور حضرت حجت (ع) و تشریف به حضور ایشان]

۲- در مورد حدیث مربوط به ظهور حضرت حجة علیه السلام باید گفت که این حدیث یکی از معتبرترین احادیث نزد شیعه امامیه می باشد که سینه به سینه نقل شده است، و چه بسیارند کسانی که ادعا نموده اند که به مقام تشریف به حضور حضرتش نائل شده اند، و از انوار قدسیه ایشان بهره برده اند، البته با علم به اینکه این ادعاها پس از تشریف به حضریشان بیان شده است، نه حین تشریف، زیرا در حین تشریف چه بسا احساس نمی نموده اند که در حال تشریف هستند.

یکی از کسانی که مدعی تشریف بوده اند جناب سید مهدی بحر العلوم است (رحمة الله علیه) که در مناسبت های مختلف به این موضوع اشاره نموده اند مبنی بر اینکه: «ناگهان غرق در انوار قدسیه شدم و آن هنگامی بود که مشغول رفتن به مسجد کوفه یا سهله بودم». این گفته ایشان را، به مشرف شدن به حضور مقام حضرت حجت (علیه آلاف التحية والسلام) تعبیر نموده اند.

همچنین محدث بزرگوار جناب شیخ عباس قمی در کتاب مفاتیح الجنان حدیث معروف البغدادی را نقل نموده اند، و غیر از ایشان نیز بسیارند.

در جلد اول این کتاب به حدیث شیخ بزرگوار مرحوم شیخ محمد تقی آملی اشاره

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۹

شد، همچنین پاسخ ایشان- قدس سره- در این مورد به سید حسن اصفهانی (رحمة الله علیهم جمیعاً). راجع به تشریف آیت الله آملی باید گفت اگرچه بار اول تشریف به محضرشان بسیار دشوار نمود، اما علامه سید طهرانی اظهار داشته اند که این مسئله در بار اول اتفاق افتاده است، اما بعدها خود را برای تشریف مجدد آماده نموده و از نظر نفسانی خود را مستعد

دیدار نموده‌اند.

در خصوص سید حسن مسقطی اصفهانی باید گفت که یکی از منسوبین به ایشان که آقای سید محمد قاضی فرزند مرحوم سید کاظم قاضی، برادرمان، می‌باشد برایم چنین نقل نمود که به دفترچه‌ای برخورد نمودم که محتوی خاطرات آیت‌الله شیخ محمد علی اردوبادی، یکی از بزرگان علم و ادب و تقوی در آن روزگار، بود. در این دفترچه، که نزد یکی از بستگان ایشان، یعنی سید اجل فخر السادات شیراز، عماد الاعلام در نجف اشرف جناب سید مهدی شیرازی نگهداری می‌شود نوشته شده است: شیخ اردوبادی از سید قاضی - قدس سره - نقل قول نموده‌اند که سید حسن مسقطی آماده رفتن به مکانی می‌شوند با اتفاق مرحوم قاضی - قدس سره - و کسان دیگر، اما به علت خوف و هیبتی که به او دست می‌دهد، متوجه نمی‌شوند که آیا مشرف شده‌اند یا نه؟! البته اظهار نموده‌اند که به خدمتشان مشرف شده باشند؛ ایشان سخن خود را این‌گونه آغاز می‌نمایند: برادر با صفا سید علی قاضی برای من این‌گونه تعریف کردند تا آخر داستان و امیدوارم که نسخه این یادداشت به دست ما برسد. اضافه می‌نماید که حکایت‌های دیگری در این مورد نقل شده است که دارای روشنی و وضوح بیشتری است و ضمن آنها این مسئله مورد تاکید قرار گرفت که چنین اتفاقی رخ داده است، آیا این‌ها کافی است که برای ما این گفته ایشان قدس سره مسلم شود: «حجت حق امام منتظر در عالم ما وجود دارند و زندگی معمولی و طبیعی خود را همانند سایرین ادامه می‌دهند». از خداوند متعال طلب می‌کنیم که ما را به نور یقین مورد مرحمت قرار دهد، و با دلایل بیشتر و روشن‌تر در کنف حمایت خود قرار دهد، تا یقین و اطمینان خاطر ما به درجه شهود - همچنان که برای بندگان مخلص خود است - برسد.

[تقاضای مرحوم قاضی در دیدن روی امام زمان]

۳- از یکی از برادرانمان يك بار سوال کردم پدر پاره‌ای شبها را در منزل شما سپری

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۴۰

می‌کردند؟ او پاسخ داد: آری و گاهی نیمه‌های شب می‌آمدند، و چه بسا اتفاق می‌افتاد که چند شبانه روز را در آنجا می‌گذراندند. به او گفتم آیا چیزی از اعمال ایشان را بهنگام شب به یاد داری تا بعنوان یادگاری ارزشمند به ما بگویی و ما آن را در خاطره‌ها به ذهنمان بسپاریم چه بسا يك وقتی به درد همه ما بخورد، این روزها می‌گذرند و از آنها چیزی جز خاطرات باقی نمی‌ماند، خاطراتی که چه بسا ما را به آن مطالب ارزشمند رهنمون سازد، اموری، فوق آنچه عامه مردم به آنها می‌پردازند. برادر، که استاد دانشگاه هستند و از نظر درك مطالب عرفانی دارای استعداد و درکی بالا هستند تاملی کردند و گفتند: اتفاقاً من می‌خواستم در این مورد از شما سوالاتی بکنم، سوالاتی پیرامون گریه‌هایی که در نیمه شب می‌کردند. از او سوال کردم چگونه متوجه شدی و آیا چیزی در این مورد به یاد داری؟! ایشان چنین پاسخ دادند:

در خانه ما اتفاقی بود در اندرون که ما در آن می‌خوابیدیم و مقابل آن اتاق دیگری بود که بیشتر، ایشان - قدس سره - شبها را در آنجا می‌خوابیدند و ذکر می‌گفتند، و من أحياناً در پاره‌ای شبها از آن اتاق صدای ناله و گریه ایشان را می‌شنیدم. در یکی از شبها تصمیم گرفتم منشأ صدای گریه و ناله را پیدا کنم. پس منتظر ماندم تا مادر به خواب رفتند، همچنین برادر بزرگتر،

آرام آرام از اتاق بیرون آمدم تا رسیدم به درب اتاق پس از لای در مشاهده نمودم که ایشان - قدس سره - دو دست خود را روی چهره خود نهاده و مرتباً ناله سر می دادند و کلماتی را هم تکرار می نمودند که من از آنها فقط این چند کلمه را به یاد دارم: «ارنی الطلعة الرشيدة» که نمی دانم ایشان «طلعت» چه کسی را تقاضا می نمودند.

به ایشان گفتم اینکه واضح است، مخصوصاً برای شما که دانشگاهی هستید. گفت:

آری اما چرا این گونه با گفته های خود سست می شدند به طوری که نزدیک بود به زمین بیفتند. سپس برادر ادامه دادند: آنگاه ترس شدیدی بر من مستولی شد و به رختخواب خود بازگشتم و می خواستم آنچه دیده بودم برای مادر تعریف کنم اما ایشان که بیدار شده بودند و به دنبال من می گشتند بمحض اینکه مرا دیدند دست بر دهان من نهاده، مرا خوابانیدند. برادر سپس رو به من کردند و ادامه دادند: این همه اصرار برای چه؟! گوئی دچار تردید بودند و می خواستند خود را از آن وضعیت خلاص کنند.

به ایشان گفتم: نه هرگز این طور نیست و شك و تردیدی در میان نیست، اگرچه

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۴۱

رسیدن به مرحله یقین عالی ترین درجه ایمان است چنان که امام علیه السلام فرموده اند «اگر پرده ها پس رود چیزی به یقین من اضافه نمی گردد. پیش از رسیدن به این مقام و این مرحله، مراحل دیگری وجود دارد - اگر در بیان خود دچار اشتباه نشده باشم - که شاید به عدد نفوس بشری باشد، و هرکس که به مرحله و درجه ای از این مراحل برسد، تقاضای رسیدن به مرحله بعدی را می نماید و در این راه کوشش ها می نماید. باید اضافه نمود چه بسا از نظر ایشان - قدس سره - تشرف به مقام والای امام عصر - بر ایشان و نیاکان پاکش درود خداوند باد - مانند رسیدن به والاترین مقامات یقین باشد، همچنین نائل شدن به درجات عالیه تهذیب و صیقل خوردن استعدادها و مواهب نفسانی و اخلاقی باشد، و صفای باطن و ضمیر آدمی و چه بسا هدفهای والاتری منظور است که دانستن اسرار آنها برای ادراک ما مشکل است و دست نیافتنی. برادر گفتند: منظور از گریه چیست؟ آیا خواهش و گریه و زاری است، یا حمد و ثنا است؟ یا سوختگی دل و آتش شوق است؟ یا چیز دیگر؟

پاسخ دادم: ممکن است یکی یا چند تا از آنها باشد، یا به دلیل دیگری باشد؛ مسئله مهم اینست که بدانیم که به کسی چیزی داده نمی شود مگر آنکه درخواست خود پافشاری بسیار بنماید و هرآنچه توان و استعداد و شایستگی دارد در سبب اخلاص گذارد، و این نوع تضییع و گریه و زاری و تمنا و خواهش نزد بسیاری از مؤمنان دیده می شود، یا برای دیدن رخسار نیکوی ایشان «طلعت البهیة» در حال، زیرا خود فوزی عظیم است و درك درجات عالیه یقین است، یا در رکاب ایشان بودن در زمان ظهور حضرتش که آن هم فوزی است عظیم، برای ما مهم آن است که بدانیم رسیدن به یکی از این دو آرزوی بزرگ و کمتر دست یافتنی ممکن نیست مگر با تمسك به تقوی.

[تکریم ایشان از سید قریش در وصیت نامه]

۴- در وصیت نامه ایشان - قدس سره - درباره سید قریش چنین آمده است: «علیین مرتبت» که مقصود مقام ایشان است

یعنی در مرتبت علیین است، و ظاهراً جمله، جمله دعائیه است که بصورت خبریه بیان شده است، و خلاصه نشانه آن است که برای سید، مرتبت بسیار والا و احترام فوق العاده قائل است. قابل ذکر است که ایشان - قدس سره - را عادت بر این بود که هرگاه نامی از بزرگان معرفت و اصلاح می بردند با تکریم و

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۴۲

احترام فوق العاده بود و گویا این صفت از صفات ثابت و دائم نزد ایشان است. همیشه از این روش پیروی می کردند و همواره روند انجام آن را به بازماندگان سفارش می نموده اند، حتی در مورد کسانی که احياناً در مواردی با آنها اختلاف نظر و سلیقه داشته اند. زیرا به نظر ایشان منزلت علم و فضل فوق این حرفها است، و گاهی در مورد مخالفان و معارضان خود همین برخورد را داشتند، فقط کافی بود که برای مخالف خود منزلتی علمی یا مذهبی و یا اجتماعی قائل باشند، دیگر کافی بود که از دستورات او متابعت نموده و به او احترام مخصوص قائل می شدند. که همه اینها برای جلوگیری از تفرقه و چند دستگی بود زیرا وحدت حوزه از نظر ایشان از اهم امور بود.

در مورد «سید قریش» موضوع کاملاً متفاوت بود زیرا او در رأس سلسله بود و از نظر تعهد و اخلاق، ایشان مکلفند از او پیروی کنند و دستورات و روشهای او را اجرا کنند و این نبود مگر بخاطر ارادت قلبی که نسبت به ایشان داشتند، و اینکه او را دارای منزلتی رفیع می دانستند، زیرا او استاد بود و استاد را منزلتی بس والا نزد ایشان است.

احترام گذاشتن به دیگران (از اهل معرفت - مترجم) و نیکوداشت و بزرگداشت ایشان به علت احساس تواضع و دوری از انسانیت است که در خود احساس می کنیم، و بر شخص سالك لازم است که به این نکته توجه دقیق داشته باشد که در رکاب مشایخ و بزرگان قرار گرفتن هرگز سبب آن نمی شود که نسبت به دیگر مشایخ کمترین اسائه ادبی شود، بلکه باید بالعکس باشد، و هرگز نسبت به سایر بزرگان اهل طریقت کمترین بی اعتنائی صورت نگیرد، حتی اگر در جهاتی مورد انتقاد قرار گرفته باشند، بلکه عارف دانا همواره در جستجوی آن است که نقاط قوت این بزرگان را مد نظر خود قرار دهد تا مورد اطمینان و مودت ایشان قرار گیرد.

[تحمل خلقیات و رفتار ناهنجار دیگران]

۵- از داستانهای جالبی که از ایشان - قدس سره - نقل می کنند، در اینکه در برخورد با دیگران باید چگونه باشد، و اینکه موجود بی عیب و نقص خدا است، و ما نباید از دوستان خود توقعات بسیار داشته باشیم. آری یکی ماجرای کارهایی است که «سید محمد رضا خراسانی» در محضر ایشان - قدس سره - انجام می داده است، بدین ترتیب که گفته اند: در جلسات ایشان - قدس سره سره - حضور پیدا می کرده است، اما

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۴۳

بطور انفرادی، پیش از غروب آفتاب، شروع می کرده به انجام مقدمات نماز، و هنگامی که ما شروع می کردیم به اقامه نماز جماعت، ایشان از همراهی با جمع خودداری می نموده و شروع می کرده است به خم کردن انگشتان خود و به صدا

در آوردن آنها، و زمانی که نماز نخستین ما به پایان می رسید شروع می کردند به خواندن نماز و لذا آخرین نوافل او هم زمان می شد با آغاز صحبت های ایشان- قدس سره- و این در حالی بود که در محضر «آغا» بزرگانی هم حضور داشتند ولی کسی جرات «نطق» نداشت. آری همه ما از دست ایشان دندان بر دندان می سائیدیم و از او و رفتارش خود را دور می کردیم و چه بسا آرزو می نمودیم که کسی به این آقای محترم بفهماند که بعد از نماز واجب، او هم به جمع ما به پیوندد و ما را از این لحظات گرانبهای صحبت های ایشان- قدس سره- محروم نکند، و نسبت به مجلس و حضار اسائه ادب ننماید، چرا که ما نشسته و به جای سخنان ایشان- قدس سره- در حقیقت به نوافل او گوش می دادیم. آری این وضعیت روزهای متمادی ادامه داشت. سپس گوینده حکایت، خنده بلندی سر داد و گفت: آیا این تعجب آور نیست. اتاقی که «آغا» در آنجا سکونت داشتند اتاق کوچکی بود و حد اکثر گنجایش ده نفر را داشت، در حالی که پانزده نفر بودیم، در ضمن اجازه نداشتیم جز در آن هنگام از ایشان دیدن کنیم، گاهی چند نفری از ما در بیرون اتاق می نشستند یا خود را به يك ترتیبی در میان حضار جا می دادند.

ما از این حکایت چنین نتیجه می گیریم که تحمل خلقیات دیگران، و پاره ای ناهنجاری ها که ممکن است در بین معاشران ما دیده شود یکی از صفات بسیار نیکو است و بزرگان ما را به تحمل آنها دعوت نموده اند که بهترین نمونه آن برخورد ائمه اطهار علیهم السلام است که نمونه برجسته اخلاق حسنه به شمار می آید.

۶- و آنچه در «مسجد الطریقی» برای ایشان اتفاق افتاد، زمانی که از ایشان خواسته بودند که در آنجا اقامه نماز جماعت نمایند. قبلا در این یادداشتها بدان اشاره شد و این خود نشانه خوبی است بر اینکه ایشان تا چه اندازه خواهان آرامش حوزه بوده اند، زیرا با وجود اهانت هیچ گونه عکس العملی از خود نشان ندادند، زیرا می دانستند عاقبت خوبی برای حوزه علمیه ندارد، خداوند متعال فرماید: **وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا**

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۴۴

[حکایت شیخ مسلم از مرحوم قاضی در باب کمک به کودک]

۷- شیخ مسلم جابری خطیب و منبری مشهور و شاعر معروفی بود در نجف و یکی از علاقمندان و حافظان حکایات ادبی، و لغت و علم اشتقاق. نامبرده از طرف دانشکده فقه نجف بعنوان استادیار و کمک استاد در رشته تخصصی خود تعیین شده بود و دانشجویان برای رفع اشکالات خود به ایشان مراجعه می نمودند، دارای هیکلی درشت و تنومند، بسیار قوی و از عهده همه جوانان و حتی میان سالان گروه ها برمی آمد.

يك روز به واحد اداری دانشکده ما آمد و از شخصی تعریف می کرد که نام او را نمی دانست، در ضمن استاد ما شیخ محمد رضا مظفر بخاطر اختلاط و آمد و شد فراوانی که با علما داشتند، معمولا در این موارد صاحب نظر بودند، از او پرسیدند: ممکن است اوصاف ظاهری او را برای ما تعریف کنی، شاید او را بشناسم؛ او پاسخ داد: سیدی با قامتی متوسط، سری طاس و شانه ای پهن و با چشمانی عسلی که آثار حنا در محاسن و دستان ایشان دیده می شد، ریش کم پشت با شکمی

اندکی برآمده و عمامه‌ای نسبتاً مختصر و لباسهای سفید، دارای عصا اما با وجودی که سن و سالی از او گذشته است همانند مردی میان سال حرکت می‌کرد، سر او به پایین، و نه به راست نگاه می‌کرد و نه به چپ، دو لبان او در حرکت و چیزی را نامفهوم زمزمه می‌کردند، عربی را به راحتی صحبت می‌کردند ولی با لهجه ترکی، برخلاف طلاب، دارای کفش‌های تمیز و مرتب بود. در همین اثنا استاد مظفر به او اشاره نمودند و گفتند دیگر کافی است او «سید علی آقا قاضی تبریزی» است. در این هنگام «شیخ مسلم» مرا صدا کرد و پس از ذکر چند صفت دیگر از پدر، از من پرسید آیا او واقعا پدر شماست؟! می‌خواهم آنچه یک روز ظهر با ایشان- قدس سره- برایم اتفاق افتاده است برایت تعریف کنم. پیش از نقل ماوقع باید بدانیم که کوچه پس کوچه‌های نجف در فصل تابستان و در هنگام ظهر معمولاً خیلی خلوت است. ایشان گفتند: در حالی که من مشغول رفتن به منزل بودم سیدی را با اوصاف یاد شده در کوچه‌ای مشاهده کردم که در کنار پسر بچه‌ای ایستاده است که گویا شغل پسرک آوردن آب بود، اما دو خیک آب او از روی حیوان به زمین افتاده بود، و گریان و نالان که قادر نیست آنها را به روی کمر حیوان منتقل کند. همین که نزدیک آنها شدم، سید از من تقاضا کرد به ایشان کمک کنم تا خیک‌های آب را روی کمر حیوان بگذاریم و آنها را ببندیم. رو کردم به سید و گفتم به فرض آن که من یکی از

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۴۵

آن خیک‌ها را بگذارم یک طرف حیوان، شما که قادر نیستید خیک دوم را در طرف دیگر بگذارید تا آنها را متعادل کنیم، و به فرض توانستن شخص ثالثی لازم است که آنها را بهم بندد، از طرفی مشاهده می‌کنید که خیک‌ها روی زمین افتاده و گلی و خیس شده‌اند، ما که نمی‌توانیم آنها را روی سینه خود قرار دهیم، چه در آن صورت وضع لباسهایمان به چه صورت در خواهد آمد و مخصوصاً لباس‌های سفید شما؟

اما متوجه شدم که هیچ یک از سخنانم بر روی سید اثری نداشته است و همچنان اصرار و خواهش می‌کند که کمک کنم تا خیک‌ها را بر روی حیوان قرار دهیم و لذا عمامه و لباس روی خود را درآورده و در کناری گذاشتم، و او هم همین کار را کرد، نگاهی به این طرف و آن طرف انداختم تا شاید کسی به کمک ما بیاید، اما اثری از آدمیزاد در آن ظهر گرما در کوچه پیدا نمی‌شد، پس رو به ایشان- قدس سره- کرده و با اعتراض عرض کردم، خیک خود را بردارید و برای حفظ تعادل آن طرف حیوان نگهدارید؛ ایشان همین کار را کردند و خیک را از روی زمین برداشتند و در سینه خود نگهداشتند و به پسر بچه گفتند: سر حیوان را نگهدارد تا پس و پیش نرود و تعادل بهم نخورد؛ و خلاصه با هزار زحمت و بدبختی دو خیک را با تعادل بر پشت حیوان بستیم و آنها را محکم کردیم. بر دیوار تکیه زدم و نفسی تازه کردم زیرا هر خیک حدوداً هشتاد لیتر آب را در خود جای می‌داد.

لباس‌های مرا به دستم داد و مانند کسی که تکلیفی را انجام داده است و اکنون احساس خوشنودی و شعف می‌نماید می‌خواستند نکته‌ای و مطلبی را برای تفرج خاطر بر زبان آورند. از من پرسید: شما منبری هستید؟ پاسخ دادم: بله آقا، این را گفتم در حالی که او دیگر در نظرم شخصیت بزرگی می‌نمود و منزلتی در قلبم یافته بود و لذا سعی می‌کردم در چشمان او خیره نگاه نکنم. سپس به من گفتند آیا قصیده «حلی» رحمة الله علیه را به یاد داری آنجا که می‌فرماید:

ان لم اقف حيث جیش الموت يزدهم فلا مشيت بي في طرق العلى قدم

اگر من جزء کسانی باشم که در صف مقدم فدائیان قرار نگرفته باشم، دیگر گام‌های من در راه نیل به بزرگی‌ها مرا پیش نبرند. گفتم: بله آقا و شروع کردم به خواندن بیت‌هایی از آن قصیده. ایشان - قدس سره - اضافه نمودند که نقل می‌کنند که سید حلی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۴۶

این قصیده را در محضر بزرگان قرائت نموده و مورد تحسین بسیار قرار گرفته است، اما روز بعد درگیری شدیدی بین دو قبيله نجفی شمرد و ذکرت در می‌گیرد و صدای گلوله فضای صحن نجف را که سید حلی هم در آنجا حضور داشته است پر می‌کند. سید حلی با شنیدن سر و صدا، عباى خود را بر سر کشیده و دوان‌دوان فرار می‌کند، یکی از حاضران فریاد برمی‌آورد که سید مگر تو دیروز نمی‌گفتی که اگر در صف مقدم فدائیان نبرد قرار نداشته باشم سید پاسخ می‌دهد: برو آنها سخن شب بود و زیر کرسی!

شیخ مسلم خنده‌ای سر داد و گفت: من از این حکایت درس‌های بزرگی آموختم و دریافتم که اقدام او در مورد کمک به آن پسر بچه جنبه احساساتی نداشته بلکه درس و عبرتی برای خود بوده است، سپس «آغا» از من اجازه گرفتند و جدا شدند، در حالی که آثار گل و لای هنوز بر روی سینه و لباس سفید و دست‌های حنائی ایشان پیدا بود.

خدا «شیخ مسلم» را بیامرزد، آدمی بزرگوار و باکرم بود، اهل مزاح و حافظ اشعار گوناگون، بسیار رفیق دوست و خوش برخورد، هرگاه برای صرف غذا به خانه می‌رفت به دوستان اصرار می‌ورزید که برای صرف غذا با او به منزل بروند، وای بر کسی که تقاضای او را رد می‌کرد، در این صورت کافی بود که دست او را گرفته و فشار دهد. نویسنده کتاب «شعراء الغری» (شعراى نجف) شرح حال و نکاتی از زندگی او را به رشته تحریر درآورده است. یکی از کسانی که بسیار با او در ارتباط بوده است برای من نقل کرده که او بعد از مسئله کمک به آن پسر بچه در حمل خيک‌های آب دیگر تبدیل به موجودی آرام شده بود و هرگز به توانائی جسمی خود نمی‌بالید، یا در زمینه شعر و لغت اظهار معلومات نمی‌کرده، بسیار می‌اندیشید، و بسیار ساکت و کم‌حرف شده بود و کمتر به نکته‌پردازی و خنده می‌پرداخت.

از نظر اطلاع بد نیست که به این نکته هم اشاره‌ای بشود که سقایان از کوفه برای مردم نجف به وسیله خيک‌های آب که بر کمر چهارپایان حمل می‌شد آب می‌آوردند و معمولاً این چارپایان را بچه‌ها از کوفه به نجف آورده و آن را تحویل خانه‌ها می‌نمودند. ضمناً مرحوم قاضی - قدس سره - عربی نجفی و اصطلاحات آن را خوب تکلم می‌کردند البته با اندکی لهجه ترکی، و در اینجا تذکر این نکته هم لازم است که ایشان همواره، مسئله کمک و همیاری را در مورد همه کس توصیه می‌نمودند و جزء سفارش‌های دائمی ایشان بوده است.

[ماجرای تقاضای ایشان از امام رضا (ع)]

۸- ایشان- قدس سره- را عادت بر این بود که هرگاه کسی نیت سفر به مشهد امام رضا علیه السلام می کرد به او می گفتند: حضرت رضا علیه السلام یکی از سه خواهش زائران خود را در زیارت اول خود حتما اجابت می فرمایند و حتی هر سه خواست او را، آن گونه که مردم می گویند و در کتب ذکر شده است.

یک بار بدون مقدمه از ایشان سؤال کردم: شما که به زیارت ایشان مشرف شدید آیا تمام تقاضاهایتان برآورده شد؟ این را در حالی گفتم که می دانستم کسی از نزدیکان و یا اولاد ایشان جرأت نمی کرد که این گونه سؤالات خود را آشکارا با ایشان در میان بگذارد. آری دستی بر بینی کشیدند و چنین وانمود کردند که دارم در طرح سؤالات فضولی می کنم، یا مانند کسی سؤال می کنم که نه موقع شناس است و نه با فکر و تأنی سؤال می کند. در هر حال کمی در فکر فرو رفتند، اما من سؤال دیگری مطرح کردم:

منظور از این فرمایش ایشان علیه السلام چیست که می فرمایند: اما بر تو ریزش می کند آنچه از سوی من فیض می بارد. ایشان- قدس سره- پاسخ دادند: هر سؤالی که دارای جواب آماده نمی باشد، ممکن است جواب آن حاضر باشد اما گیرنده ظرفیت آن را نداشته باشد، این امور و امور دیگری هست که باید سؤال کننده آنها را مد نظر داشته باشد. و پس از اندکی تأمل گفتند: هنگامی که قصد مسافرت به مشهد مقدس را کردم، مدت ها بود که به بیماری «نقرس» مبتلا بودم و قادر نبودم که بدون عصا راه بروم، حدود ده سال گرفتار بودم و تقریباً بین مردم به «آقای لنگ» معروف شده بودم، از طرفی نیاز به همسری داشتم که از من مواظبت کند و مایل نبودم که باصطلاح مستخدمه داشته باشم و یک تقاضای دیگر که شرح آن وقت گیر است. زمانی که به مشهد رسیدم باید برای برطرف کردن خاك و غبار سفر به حمام می رفتم و زخم پا را پانسمان می کردم، اما همین که پارچه زخم را باز کردم، مشاهده کردم چیزی سیاه و شبیه به تکه ذغالی روی زخم را گرفته است، و با اندکی حرکت دادن آن، از محل زخم جدا شد، بعداً برآیم معلوم شد که در این مدت لازم بود که این تکه استخوان فاسد شده از پایم جدا شود. پای خود را حرکت دادم اما هیچ گونه اثری از ناراحتی احساس نکردم، ایستادم و شروع کردم به راه رفتن، بدون استفاده از عصا. فقط خدا عالم است تا چه حد خوشحال و شادمان شدم.

از حمام بیرون آمدم، مشاهده کردم یکی از دوستان، منتظر من است تا به من بشارت پیدا کردن مستخدمه را بدهد، تا بدین وسیله از شستن و مراقبت از دو بچه ای که با من بودند رهائی یابم. اما در مورد تقاضای سوم توضیح کافی ندادند و تقریباً از بیان صریح مطلب «طفره» رفتند.

چنین اظهار داشتند: من در خدمت آیت الله العظمی شیخ محمد حسن مامقانی بودم، کسی که برای مدت کوتاهی زعامت و رهبری به ایشان رسیده بود، طلاب و کسانی که منزلت علمی او را می دانستند مدت ها در مقابل منزل ایشان توقف می کردند که بیرون بیایند، اما نامبرده لحظه خروج خود را به تأخیر می انداختند تا شاید طلاب متفرق شوند، و زمانی که از منزل بیرون می آمد تنهائی راه می رفتند، و اگر کسی جلو ایشان می آمد تا دستشان را ببوسد دست خود را زیر عبا پنهان

می کردند زیرا با این کار مخالف بودند؛ ایشان هرگاه وارد مجلسی می شدند، گوشه‌ای را انتخاب می کردند، یا هرجائی که خالی بود، و من از کار ایشان تعجب می کردم و پیش خود می گفتم چگونه ممکن است انسانی علاقه‌ای به احترام گذاشتن دیگران نداشته باشد، و آیا امکان دارد انسان به این درجه از تواضع برسد؟! با این اخلاق نیکو و صفات عالی و مرتبت علمی که دارد، همچنین فداکاری در انجام وظیفه و تکالیف، و عدم توجه به این نوع مسائل گذرا و معمول جامعه. اگر بنا باشد که انسان تا این حد در مسائل علمی زحمت بکشد و رنج ببرد اما زحمات او هیچ‌گونه ابراز شخصیت یا منزلت در جامعه ایجاد نکند، و بزرگانی که نسبت به او در درجه کمتری از نظر علمی می باشند هیچ‌گونه مزیت و احترامی برای او قائل نشوند، پس منظور از تحصیل علم و رسیدن به درجات علمی چیست؟ آری این‌گونه اندیشه‌های شیطانی از ذهن من می گذشت، و ممکن است از ذهن بیشتر جوانان پیش از رسیدن به مدارج عالی بگذرد، اندیشه‌هایی که ممکن است سال‌ها و سال‌ها در ذهن انسان باقی بماند و حتی ظاهراً از بین برود اما در درون و باطن ذهن او تا آخر عمر و دوران پیری باقی بمانند، و این در حالی است که شخص سعی می کند خود را از آنها برهاند، اما ممکن نیست زیرا در اعماق روح او جای گرفته‌اند، و جزء طبایع ذاتی و دائمی او درآمده‌اند که هرگز از انسان جدا نمی شوند.

احساس کردم که تقاضای سوم ایشان تا حدی روشن شده است و در تأملات و تفکرات خود فرو رفته بودند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۴۹

[اهمیت دادن به مجالس حسینی (ع)]

۹- برای مجالس حسینی اهمیت و احترام فوق‌العاده‌ای قائل بودند، حتی احترام گذاشتن به هر امری که به نحوی با امام حسین علیه السلام ارتباط داشت، نسبت به مجالس روضه‌خوانی، دسته‌های عزاداری، مراسم شام و نهار دادن به نام حسین علیه السلام، پیاده رفتن به کربلا، و هر چیزی که به ایشان، یا به زنده کردن نام او علیه السلام منتهی می شد، چه در حضر و چه در سفر، چه در حال فعالیت و مشغولیت یا استراحت؛ زیرا از نظر ایشان امام حسین علیه السلام و یاد او مقدم و مکرم و معظم است در همه حال. چه بسا خود مراسم روضه‌خوانی را بر پا می کردند و طبقات مختلف مردم، اعم از کاسب و تحصیل کرده و بزرگان اهل علم، بازاری و عوام و خواص همه و همه در مجلس او حاضر می شدند و ایشان -قدس سره- به خدمت حضار مشغول می شدند، و هرگاه قصد خروج داشتند کفشهای ایشان را مرتب می کردند، و گاهی با دست خود، آنها را جلو پای صاحبانشان می گذاشتند، خم می شدند و آنها را پس و پیش می کردند، تا جائی که خود من شنیدم یکی از مخالفان این کار می گفت، رفتن به روضه ایشان برایم مشکل است، زیرا به کارهایی دست می زنند که متناسب با شخصیت علمی و اجتماعی او نیست، زیرا از دیدگاه يك نفر عوام الناس که از بسیاری مسائل بی اطلاع است چه بسا این تواضعات ایشان موجب شود که دیگر منزلتی، برای اهل علم قائل نشوند و این شایسته انسانی چون ایشان که به مراتب فضیلتی رسیده است نیست؛ این عمل ایشان از منزلت اهل علم کاسته است، و من با اشاره و کنایه این معنی را به ایشان فهماندم اما ایشان درحالی که مطالب مرا تکرار می کردند چنین اضافه نمودند: این همان بیماری است که در اعماق جان ما ریشه دوانده است، و صفتی ثابت و دائمی است در ما که هیچ‌گاه از ما جدا نمی شود، مگر به زحمت، از کجا که تواضع با

شکل‌های گوناگون از مقام و شخصیت ما کم می‌کند؟ لا بد کسانی که چنین تفکراتی دارند خود را برتر از دیگران می‌دانند، و خود را دارای مقام و منزلتی بالاتر از مردم عامی می‌دانند، من که چنین چیزی را احساس نمی‌کنم، و از داشتن چنین تفکرات به خدا پناه می‌برم!

[در لزوم مراقبت بر ظواهر شرع و دوری از خواهشهای نفس]

۱۰- قابل ذکر است که مجلس روضه‌خوانی ایشان عصر روزهای جمعه، و در

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۰

آخرین ساعات روز تشکیل می‌شد، دهه عاشورا هرگز فراموش نمی‌کردند، زیرا معتقد بودند که اقامه تعزیه در این دهه سبب گشایش امور می‌گردد. امیدوارم در فرصتی دیگر به شرح مراسم روضه‌خوانی، و به تصویر کشیدن آن بپردازم زیرا در این مراسم است که چهره اخلاقی و رفتاری ایشان آن‌گونه که واقعیت داشت کاملاً منعکس است، و اینکه شرح عظمت و فداکاری امام حسین علیه السلام برای احیای سنت جد خود بر یکایک ما واجب است، اما متأسفانه مسلمانان هنوز هم به اهمیت و عظمت این قیام توجه کافی ننموده‌اند و سخن آخر را بر زبان نیاورده‌اند.

۱۱- يك موضوع دیگر که مربوط به بخش قبلی می‌شود این مسئله است که از بعضی افراد انتظار داریم که در درجه عالی از کمالات باشند، و هرگز آلوده به بعضی از صفات پست نباشند، بلکه همواره موصوف به صفات عالیه انسانی باشند، گاهی مشاهده می‌کنیم که این شخصیت‌های والامقام و برجسته علمی و اخلاقی هنوز گرفتار پاره‌ای از صفات چون خودخواهی و خودپسندی و حتی ریا و تظاهر می‌باشند که واقعا از دیدن چنین صفاتی در این شخصیت‌ها مبهوت و حیرت‌زده می‌شویم و نمی‌دانیم چگونه کار آنها را توجیه نمائیم.

۱۲- به یاد می‌آورم که يك بار در یکی از مجالس درس و بحث خود که مشغول تفسیر آیه‌ای بودند و شخصیت‌های محترمی هم در مجلس حضور داشتند یکی از حضار معترضانه با تفسیر ایشان مخالفت نمود اما ایشان- قدس سره- فوراً جواب او را دادند، اما شخص معترض ایراد دوم و حتی سوم خود را مطرح نمود تا جایی که ایشان را وادار کرد که مسیر سخن خود را تغییر دهند و چند سؤال درباره آیه مبارکه مورد بحث از او بنمایند. شخص معترض در پاسخ به سؤال اول با لکنت جواب داد و در پاسخ به سؤال دوم دچار تردید و در مورد سؤال سوم ایراد می‌گرفت. سپس رو به یکی از حاضران کردند و گفتند: حضرت آقا شما نظر خود را درباره این آیه شریفه بفرمائید. شخص مخاطب خود را جمع و جور کرد و شروع به شرح و تفسیر آیه نمود با توجه و دقت در موضوعات صرف و نحو و معانی و بیان و اشتقاق و هرآنچه به آیه مربوط می‌شد و این

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۱

در حالی بود که ایشان- قدس سره- با دقت فراوان و با حساسیت فوق‌العاده به بیانات ایشان گوش فرامی‌دادند و گاهی تقاضای تکرار و توضیح از او می‌کردند، که مخاطب هم بدون هیچ‌گونه لکنت به سؤالات مطروحه پاسخ می‌داد گوئی

کلیه دروس خود را از مقدماتی تا به امروز مرور کرده بود.

آن شخص پس از دادن شرحی کامل لحظه‌ای مکث کرد تا اخیانا به سوال‌ها پاسخ دهند، اما ایشان- قدس سره- مراتب سپاس و تشکر خود را از بیانات جامع و کامل او ابراز داشتند و بار دیگر اظهار داشتند: استفاده کردیم حضرت آقا، مسائلی را یادآوری کردید که بخاطر گذشت زمان طولانی، داشتند از ذهن پاک می‌شدند، سپاسگزارم و متشکر. با این تغییر جهتی که ایشان- قدس سره- در سخنان خود دادند می‌خواستند به آن معترض بفهمانند که حضار اهل فضل و دانش‌اند و ایراداتی که شما می‌گیرید برای ایشان مجهول و مشکل نیست و لذا مفصل صحبت کردن و آوردن شواهد و ادله فراوان در محضر ایشان حسنی ندارد و گزافه‌گوئی و اظهار فضل است، آیا این عملی که شخص معترض کرد اظهار فضل و مغرور شدن نبود، اگر اندکی تامل می‌کرد، و دیگران را بی‌اطلاع فرض نمی‌کرد و هرگز در اعتراض و ایراد گرفتن عجله نمی‌نمود. خلاصه شخص مورد بحث کمتر در مجلس پیدایش شد و آنجا را ترک نمود.

[تقاضای دستور العمل از مرحوم قاضی و جواب ایشان]

۱۳- در یکی از نامه‌های ایشان که در قسمت اول این کتاب آورده شده است چنین آمده: در نامه‌ات از من دستور العمل خواسته بودید، اما من برای امثال شما دستور العملی ندارم و غرض از آنچه گذشت این بود که بطور کلی راهی را بگشاییم که بحمد الله صورت گرفته است، برای شما دستور العملی وجود ندارد و اگر بوده باشد من نمی‌دانم. سپس ادامه می‌دهند: الآن دستور العمل قرآن است. و از این سخن این‌گونه برداشت می‌شود که پس از طی مراحل شاگردی و توجه کامل او به راه و هدفی که برایش در نظر گرفته شده است، چیزی جز عمل به قرآن کریم نمی‌ماند، زیرا به وسیله آن، سایر مراحل طی می‌شود، یعنی طرق نهائی بعد از طی نمودن مراحل ابتدائی آن، و این همان طریقه‌ای است که فقها (اعلی الله مقامهم) به آن عمل می‌کنند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۲

[شعر خواندن مرحوم قاضی در جلسه اهل فضل]

۱۴- و از داستان‌های جالبی که از ایشان نقل می‌کنند حکایت یکی از اعلام و بزرگان صاحب نظر در ادبیات عرب است که هرگاه شعر یا قصیده‌ای را نزد او می‌خواندند او فی المجلس می‌گفت که آن شعر یا قصیده از آن کیست و متعلق به کدام دوره ادبی است. ایشان- قدس سره- معتقد بودند که اگرچه ممکن است قضاوت‌های ایشان صحیح باشد و این مسئله امکان‌پذیر باشد اما نباید تا این حد و در بیشتر مجالس مطرح شود تا جائی که ممکن است سبب تفاخر و برتری‌جویی گردد، زیرا این احوالات شایسته علما نیست و باید این صنف از هرگونه فضل‌فروشی و تفاخر و خودشیفتگی بدور باشند، هر اندازه که در زمینه‌ای صاحب درایت باشند؛ بلکه صاحب فضیلت علمی شدن باید موجب تواضع بیشتر شود، نه تفاخر.

من به مناسبت روابط حسنه‌ای که با پدر ایشان- رحمة الله علیه- داشتم در مجالس ایشان حضور می‌یافتم، تصمیم گرفتم که کاری بکنم شاید بتوانم در مقابل تفاخر او مانعی ایجاد نمایم و جلوی این عمل او را بگیرم، پس قصیده‌ای فراهم کردم.

شاید قسمتی از آن را قبلاً برای منظوری دیگر تهیه کرده بودم، و در آن مقداری کلمات غیر مأنوس یا دارای کاربردهائی بسیار نادر اضافه نمودم، تا بدین وسیله منظور اصلی خود را پنهان نمایم، در ظاهر خود را به ناتوانی در فهم معانی آن زدم و اینکه با امری مشکل روبرو شده‌ام، در يك مجلس از مجالس معمولی او، به صورتی جلب توجه‌کننده مشکل خود را با او در میان گذاشته از ایشان پرسیدم این قصیده متعلق به کیست؟! و پس از آن شروع کردم به خواندن قصیده؛ به دقت به من گوش فرامی‌داد و پاره‌ای ابیات را از من تقاضای تکرار می‌کرد و با نگاه به کتب لغت از معانی پاره‌ای کلمات مطمئن می‌شد، آنگاه رو به من کرده و گفت: این اشعار جاهلی است. ساکت شدم و پس از رفتن حضار به ایشان گفتم این قصیده، منظومه خود من است؛ البته من نمی‌خواهم منکر اطلاعات گسترده شما در مورد دوره‌های ادبی و سبک و زبان شعرای هر عصر و دوره بشوم، بلکه غرض و منظور من آن است که ادعاها ممکن است همیشه درست درنیاید و دارای سند و مرجعی نباشد، از طرفی چه بسا از حضار کسانی باشند که از این ادعا خوششان نیاید پس خود را آماده پاسخ‌گویی و ضربه زدن به شما بکنند، و اگر بر آنها فائق نیائید شما را به باد استهزاء بگیرند، چیزی که هیچ آدم عاقلی بدان رضایت

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۳

نمی‌دهد؛ از طرفی شعر هر دوره‌ای دارای خصوصیتی است که ممکن است هر کس و حتی هر ادیبی نتواند آن نسبت به آنها حضور ذهن داشته باشد، و باز هم ممکن است خصوصیات شعر هر دوره، در دوره دیگر یافت شود، فی المثل خصوصیات شعر جاهلی در شعر عباسی دیده شود و بالعکس، زیرا خصوصیات یاد شده در کتب ادبی خصوصیتی است که اغلب این طور است، نه قواعد ثابت و لایتغیری که ما همواره آنها را در اشعار ادوار ادبی بیابیم. من سخنان ایشان - قدس سره - را قطع کردم و تقاضا کردم اگر ابیاتی از قصیده را بخاطر دارند برایم بازگو نمایند؛ اما ایشان پاسخ دادند: این نوع اشعار را قبلاً در اختیار داشتم و اما آنها را نگهداری نکرده‌ام و اصولاً مایل نیستم به ذهن خود شعر بسپارم یا آنها را نگهداری کنم نامه‌های خود به دیگران را نیز نگهداری ننموده‌ام، زیرا آنها متعلق به روزهای خود هستند، و حتی اگر هم بقائی برای آنها بوده باشد، نزد من چیزی از آنها نیست.

[نکته]

۱۵- برای ایجاد تنوع در ذکر مطالب، ما گاه‌وبیگاه، از خط سیر اصلی دور و احیاناً خارج می‌شویم تا خواننده دچار خستگی و دل‌زدگی نشود.

از جمله مطالبی که دوست دارم به آن اشاره کنم مطالبی است که از مجموعه‌های خواص استحصال می‌شود، منظور از خواص شاگردان مستقیم ایشان می‌باشد یا کسانی که بعد از وفات راه ایشان - قدس سره - را پیگیری و دنبال کرده‌اند؛ آری این مطالب احیاناً با سطح هدف‌هایی که فقهای عظیم‌الشان ما دنبال می‌کنند مطابقت ندارد، و این دلالت بر آن دارد که گاهی گویندگان، مطالب و مخصوصاً اشعار خود را به دیگران نسبت داده‌اند، تا از مطرح شدن خود در سطح جامعه بکاهند یا به عبارت دیگر نام آنها بر سر زبان‌ها نیفتد.

آری این شیوه‌ای بوده است که عده‌ای از بزرگان عرفا از آن پیروی می‌کردند و اشعار یا آثار خود را بنام شخصیت‌های دیگر

عنوان می کردند، بخاطر عشق و علاقه فوق العاده ای که در وجود خود نسبت به ایشان احساس می نمودند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۴

[مردود بودن انجام اعمال غیر عادی]

۱۶- از یکی از مجموعه های خواص به نقل از عالم ربانی جناب شیخ عباس قوچانی (هاتف) چنین آمده است: شخصی بنام «میرزا ابراهیم عرب» کوششهای فراوان به کار می برد که بدون داشتن استاد یا مرشد، و فقط از طریق عبادت و ریاضت به مراتب عالییه عرفانی برسد اما موفق نمی شود و برای اینکه مساعی او کامل شود و قرین موفقیت گردد او را به سوی «سید قاضی» - قدس سره - هدایت می کنند. اضافه می شود که نامبرده برای رسیدن به مقصود خود و تهذیب نفس و فراموش نکردن مرگ خود را به انتخاب کاری بس دشوار و غیر عادی گرفتار کرده بود. آری هستند کسانی که تن به عبادات و ریاضات مشکل نمی دهند ولی آمادگی دارند که خود را تا حد زیاد در زمینه کاری دچار زحمت و عذاب جسمانی نمایند، و لذا کار «میرزا ابراهیم عرب» زیاد تعجب آور نمی نمود در مقایسه با چیزهایی که درباره این گونه افراد خواننده یا از زبان بزرگان شنیده ایم.

هنگامی که این شخص به حضور قاضی - قدس سره - می رسد از جمله مسائلی که از او سؤال می کنند یکی مسئله ازدواج او بوده است که او پاسخ منفی می دهد و چنین استدلال می کند که دارای مادر و خواهر است و آنها را سرپرستی می کند. پس از او سؤال می کنند که چرخش زندگی مادی و معاش از کجا می گذرد؟

در اینجا «میرزا ابراهیم عرب» که نمی خواست چیزی را از استاد جدید خود پنهان بدارد، زیرا قرار بود که دست او را گرفته، هدایت کند؛ حقیقت مطلب زندگی خصوصی خود را افشا کرده و می گوید من فعلاً چنین هستم که هرگاه چیزی را اراده کنم آن چیز فوراً در اختیار من قرار می گیرد. استاد تعجب کرده از او می پرسد چگونه؟

لازم به توضیح است که این سخنان و مطالب در مسافت بین دو مسجد کوفه و مسجد سهله که به رودخانه فرات نزدیک است، و در میان باغ های نزدیک رودخانه، بین آن دو رد و بدل می شود. آری استاد پرسید چگونه؟

در اینجا بود که «میرزا ابراهیم عرب» به استاد اشاره ای نمود و گفت: من در این لحظه يك ماهی دلم می خواهد، و در همین لحظه يك ماهی از درون نهر خارج شد و برابر او افتاد! قاضی - قدس سره - از او خواست که بار دیگر این اقدام خود را تکرار کند. اما او هرچه کوشش کرد دیگر نتوانست کار خود را تکرار کند. «قاضی» به او گفت: برو و رزق

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۵

و روزی خود از طریق معمول و معروف به دست آور، همانند سایر مردم. و پس از دادن پاره ای دستورات او را روانه کاظمین شهر محل اقامتش کرد، و او همچنان به دیدن استاد و گرفتن ارشادات ادامه داد. اما بنا به دستور استاد و مرشد خود، پیشه سیم کشی در منازل و مکان های تجاری را اختیار نمود و در کار خود به دقت و حسن انجام کار معروف شد و بسیار موفق گردید.

مدتی بعد از فوت استاد زندگی کرد ولی به علت برق گرفتگی فوت کرد، خدا او را رحمت کند. بسیاری از یاران از او دیدن کرده و شیفته عبادات و زهد او شده بودند.

غرض از نقل این حکایت عجیب اشاره به این مطلب بود که بطور کلی دست زدن به کارهای غیر عادی نزد بزرگان این جماعت مردود است؛ بلکه آنچه بیشتر مورد توجه و عنایت ایشان است، مقید بودن به انجام کلیه فرائض شرعی، و اینکه انسان، روشن بین و دارای قلبی بیدار باشد، زیرا اعمال ظاهری شرعی را آثار نفسانی فراوانی است که پیشینیان بزرگوار بسیار بر آنها تاکید نموده اند و ما هم لازم است آنها را عملاً نزد خود در کمال بیداری و هوشیاری تجربه نماییم.

همچنین مقصود من اشاره به این مطلب است که بزرگان عارفی در قرن اخیر در حوزه های علمی در لباس فقها درآمدند و ظاهر شریعت را وسیله ای برای تهذیب اخلاق و صیقل زدن به استعداد های درونی و پاکی نفس و جلوگیری از هوا و هوسهایی که برای روح آدمی کاستی آور است، دانستند. زیرا هرگز از فقیه و الامقام انتظار نمی رود که عملی از او سربزند که مخالف اصول شریعت باشد. مانند؛ ارتکاب محرمات؛ ولی اصول تهذیب اخلاقی، پا را از این فراتر نهاده او را از وسوسه های شیطانی که هر آن ممکن است بر روح آدمی مستولی گشته و او را به پاره ای دلخوشی ها، از قبیل حب مقام یا احساس برتری، دچار وسوسه گرداند، و این گونه تمایلات را نزد ایشان جالب و شیرین گرداند دور می سازد.

از ایشان - قدس سره - منقول است که از احوالات یکی از یاران می پرسند که به آذربایجان سفر کرده بود و چنین پاسخ می شنود: حال او بسیار خوب و دارای مقامی والا و شهرتی گسترده، در منطقه سکونت خود است، و سخت به تهذیب اخلاق و تربیت نفس و ترغیب به انجام تکالیف شرعی مشغول است؛ اما ایشان - قدس سره - به جای

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۶

خوشحالی و اظهار رضایت از این وضعیت شروع می کنند به لا حول و لا قوة الا بالله گفتن و می گویند: شهرت و مقام از کمینگاه های شیطان است برای امثال ما.

واضح است که مقصود ایشان مردان دین و شریعت است و آنهایی که در راه عرفان و تهذیب نفس گام برداشته و مراحل را در این وادی طی نموده اند که چه بسا طولانی هم بوده است. اینان باید بدانند که وسوسه های شیطانی برای انسان هیچ گونه حد و مرزی نمی شناسد بلکه تا نهایت راه همواره در کنار او خواهد بود، شخصی که در خود این احساس را دارد که می تواند گروهی را اصلاح و تربیت نماید، آری این گونه اشخاص همواره در پرتگاه سقوط قرار دارند، مگر آنکه نیت و قصد خود را بالاتر از هر چیز دیگر بدانند، و خداوند متعال به لطف خود، او را از مخاطرات برهاند.

[نقل قولی از مرحوم ملا حسین قلی همدانی]

۱۷- و از مسائلی که می توان در این بخش ذکر نمود نقل قولی است از ملا شیخ حسین قلی همدانی؛ او هنگامی به نجف اشرف مهاجرت نمود که ریاست حوزه و مرجعیت تقلید و فتوی با شیخ بزرگوار شیخ مرتضی انصاری بود، که نسبت به شخصیت های برجسته نجف برتری داشتند؛ پس در درس ایشان حضور می یافت، و گفته های ایشان را در زمینه های فقه و اصول یادداشت می نمود. زمانی که در سال ۱۲۸۱ هـ شیخ انصاری وفات یافت، نزد کس دیگری شاگردی ننمود؛ زیرا نیازی

به این کار نداشت، و در ضمن به فتوی دادن هم نپرداخت، و خود را از ریاست و زعامت هم دور نگهداشت. ولی فرهیختگان علم و معرفت و فضیلت و تقوی او را ترك ننمودند و گرد او جمع شده، از او استفاده نمودند؛ زیرا به فضل و دانش او معترف بودند، بر او اصرار ورزیده و او را مجبور به تدریس نمودند. از جمله کسانی که جلسات درس او را پی گیری می نمود می توان سید احمد کر بلائی، سید آغا دولت آبادی، شیخ باقر قاموسی و شیخ محمد بهاری، شیخ باقر نجم آبادی، سید محمد تقی شاه عبد العظیمی، سید محمد تقی اصفهانی، میرزا جواد آقا ملکی، سید حسن صدر، سید محمد سعید حبوبی، شیخ آقا رضا همدانی یا تبریزی و شیخ علی قمی را نام برد؛ نیز کسان دیگری از شخصیت های برجسته که ستاره آنها درخشیده و همگان به فضل و دانش آنها معترف و مقررند. ولی در هر حال، (ملا حسین قلی همدانی رحمة الله علیه)، ریاست و فتوی دادن را نپذیرفت.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۷

يك بار دیگر و به مناسبتی، نام ایشان (ملا حسین قلی همدانی) نزد قاضی - قدس سره - برده شد و عبارت پایانی سید صدر را که از شاگردان ملای همدانی بود به این شرح خواندم: (جمال سالکان و نخبه فقهای ربانی، و بزرگ اهل حکمت و کلام، و چکیده و برگزیده محققان و اصولیان، او از عالمان خداشناسان و به احکام او محیط بود. چون بر کسی عدالت بنشیند، انوار ملکوتی بر او بتابد، همانند سید جمال الدین بن طاوس، مرجعیت و هرگونه مسائل مربوط به زعامت را نپذیرفت حتی نماز جماعت بصورت آشکارا، او فقط به تدریس فقه و اصول، که مطالب آن را از گفته ها و تقریرات استادش علامه انصاری، در کتابی برای خود نوشته بود، می پرداخت، و نماز جماعت را در منزل خود، برای گروهی از شاگردان و تربیت یافتگان خود می خواند، کسانی که آنها را از ظلمت جهل به نور دانی رسانده بود، و با ریاضتهای شرعی و مجاهدتهای علمی از هرگونه پستی پاک گردانیده بود، تا جایی که از بندگان صالح و سالک خدا شده بودند).

در اینجا بود که طاقتم تمام شد و پرسیدم: اگر کسانی مانند ایشان برای زعامت و فتوی، و رسیدگی به امور مؤمنین و حل مشکلات ایشان، همچنین پذیرش رهبری آنها بسوی پیشرفت و ترقی زیر بار مسئولیت نمی روند، پس چه کسی خود را آماده خدمت در این میدان اعلام خواهد کرد، این منصب الهی و پیامبری و ولایت است؟ ایشان - قدس سره - چنین گفتند: اینجا است مکان لغزش و اشتباه، و آدمی باید قلبی آهنین داشته باشد که تیرهای وسوسه شیطانی در آن قابل نفوذ نباشد. آنگاه سری تکان دادم و به گوشه اتاق پناه بردم درحالی که وسوسه ها و اوهام بر من مستولی شده بود، زیرا من تا بدان روز معنای «زبر» و «حدید» را به نیکی نمی دانستم و اینکه چگونه از آنها پیکره دل آدمیان، ساخته و پرداخته می شود. آدم هایی که می خورند و در بازارها پرسه می زنند؛ و به خود وعده دادم که شاید روزی فرارسد، در حالی که پرده ابهام از برابر چشم من کنار رفته باشد و آنچه از حقایق عالم نمی دانم، بدانم.

[راز و نیاز]

۱۸- اکنون از مجموعه «نخبگان» ۱» این آیات راز و نیاز با خدا را تقدیمتان می کنم:

(۱) - بزرگان اهل معرفت که معمولاً برای خود دفتر و یادداشت هایی تهیه می کنند. اما نویسنده مشخص نکرده اند که منظور کدامیک از این بزرگان است - مترجم.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۸

ای خدا و ای سرور من تو مرا با اختیار قرار دادی، اما دلم حیران شد. چه بسا به چیزی علاقه مند شدم و آن را شیرین احساس کردم اما بزودی مرا درباره آن سرزنش کردی، پس از آن روی گرداندم و تو را ندا دادم. اما کجا است پاسخ دهنده و برآورده کننده تقاضا؟ آیا این درست است که پاسخی به من ندهی زمانی که غیر از تو را شیرین احساس کرده‌ام؟ در حالی که به تو امیدوارم که پاسخ مرا بدهی اما به حق این عشق شدید، حیرتم را بیفزای، ای خدای من و ای عشق من، تن و جانم و روحم را بیزار که مستحق عذاب شدید هستند و شکنجه و عذاب مرا به روزی که در آن انتظار شکنجه کردن عاشق نمی‌رود می‌فکن.

مؤلف گوید: منظور از «خیر تنی» در بیت اول اختیار است، زیرا این اختیار است که سبب حیرت می‌شود، و آن هنگامی است که آدمی، درخواست‌های خود، زیاده‌روی می‌کند، و از خود بی‌خود شده بی‌هدف حرکت می‌کند، پس هنگامی که به چاله‌ای افتاد شروع می‌کند به کمک خواستن از خداوند و رهائی از این سرگردانی گاهی توفیق یار او شده خداوند اشتباه او را به او نشان می‌دهد، پس در آن هنگام است که عشق او مورد سرزنش قرار می‌گیرد. شاید هم، از نظر دیگران، عشق، علت و سبب سرگردانی و والگی شود. در بیت آخر اشاره‌ای است به متن پاره‌ای دعاها که می‌گوید «ایا می‌شود تصور نمود که مرا شکنجه دهی با وجود معرفتی که دل من از تو دارد، و ایمانی که روان من از عشق تو در خود دارد، گمان من به تو این‌گونه نیست الی آخر.

البته قرار بود درباره آنچه از مجموعه نخبگان برای شما نقل می‌کنیم اظهار نظری نکنیم، اما آنچه گذشت بی‌اختیار بود.

[مداومت بر قرائت قرآن و ادعیه]

۱۹- ایشان را عادت بر این بود که پیش از خواندن «مسبحات» ۱ «سوره‌های» «الحديد» و «الصف» و «الجمعه» و «التغابن» و «الاعلی» بخوابند، حال سوره «الواقعة» را به آنها اضافه نمایند، که وقت زیادی را می‌برد، البته با توجه به نافع‌مهایی که بدان اضافه می‌شود، نیز «اوراد» مستحب که همگی آنها وقت زیادی را می‌طلبند؛ گوئی آدمی که

(۱) - سوره‌هایی از قرآن که با «سبح» شروع می‌شوند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۵۹

خود را پایبند همه این تکالیف بدارد هیچ کار بخصوص دیگری در زندگی ندارد، جز انجام این اوراد و خواندن این سوره‌ها، کاری که مرد دین و ارشاد و متعهد را، با توجه به تکالیف اجتماعی، از تکالیف شرعی خود خارج می‌سازد، حتی معرفی کردن عارف منقطع الی الله را به این صورت، اگرچه، اسوه و مرشد و راهنمای دیگران باشد. آری با معرفی کردن

عارف به این صورت که دائم گرفتار اعمال و اوراد و تسبیحات است، او را در مرتبه‌ای پائین‌تر از سطح عمومی مردم جامعه و همگنان او قرار داده‌ایم، زیرا این‌گونه افراد فرصت انجام وظائف و تکالیف اجتماعی و ضروری خود را از دست می‌دهند.

شبهانه روز به یاد خدا بودن یگانه هدف و آرمان شخص با ایمان است، بلکه والاترین و گرانبه‌ترین هدف و آرزوی او است که ما یملک خود را صرف رسیدن به آن می‌کند، زیرا مشغول یاد خدا بودن، دل او را روشن می‌گرداند، و هرگاه شخص مؤمن به این نورانیت پی ببرد و وجود خود را غرق در آن ببیند، مجذوب آن گشته، هرآنچه در اختیار دارد، از دارایی و هرآنچه ارزشمند است، فدای آن می‌نماید، چه رسد به وقت، که برای رسیدن به این هدف، بی‌بهاترین اشیاء است. آری، این درست است و کسی درباره آن شك و تردیدی ندارد، اما عارف واقعی کسی است که این عبادات و اوراد و بندگی‌ها را با سایر اعمال شبهانه‌روزی خود درهم می‌آمیزد، پس هر کار را یا در راه خدا آن را انجام می‌دهد، و یا در جهت اجرای اوامر و نواهی او، یا کار را مطابق دستورات اولیاء خدا و میل ایشان انجام می‌دهد، در تمام این احوال، او آن احساس نورانیت و روشنائی کسانی را که غرق یاد خدا هستند در خود احساس می‌کند، در معنای خاص خود، در نفس و جان خود احساس می‌کند.

از حکایات نادری که از زبان مردم عامی نجف نقل شده یکی این است که: عالم عابد زاهد معروف به «مقدس اردبیلی» را عادت بر این بود که پیش از طلوع فجر روانه حرم مطهر حضرت علی علیه السلام می‌شد، و همیشه در راه خود به یکی از نگهبانان بازار برخورد می‌کرد که پس از انجام وظیفه نگهبانی و حفاظت از بازار، برای استراحت، روانه منزل بود. شك و تردید از کار این نگهبان «جناب مقدس اردبیلی» را دچار شد.

و در یکی از این شب‌ها ندائی غیبی بر او (مقدس اردبیلی) نازل شد که به کمک

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۰

علویه‌ای بشتابد که به کمک او نیازمند است، پس به فکر و قصد کمک به او افتاد، اما تصمیم گرفت نخست به نمازهای مستحبی به تأخیر افتاده خود بپردازد، به نیت اینکه این نمازها، وقت زیادی را از او نمی‌گیرند، و سپس به سراغ علویه برود.

هنگامی که از بازار می‌گذشت مانند همیشه، با آن نگهبان مواجه شد. نگهبان از او پرسید علت زود آمدن امشب چیست؟ حضرت «مقدس اردبیلی» پاسخ می‌دهد که می‌روم به کوچه فلائی بمنظور فلان کار. اما نگهبان جواب می‌دهد که حضرت آقا! شما تأخیر داشتید و مرا به جای تو فرستادند تا این ماموریت را انجام دهم. علاوه بر ماموریت نگهبانی از بازار. اینجا بود که جناب «مقدس اردبیلی» دریافتند که مردم دیگر هم، از هر گروه و صنفی، می‌توانند دارای فضیلت فوق‌العاده شوند. البته هرگاه تکالیف خود را در چهارچوب معین در پیروی از دستورات خداوند متعال انجام دهند و برحسب دستورات اولیاء صالح خدا عمل کنند.

این حکایت را تعریف کردم در حالی که مطالبی در آن نهفته است که فعلاً مجال گفتن آنها نیست. اما هدف از این حکایت

روشن است. بدین معنی که هدف غائی انجام هر کاری باید لوجه الله باشد، حال نوع کار هرچه باشد، اگر این کار تسبیحات و اوراد ذکر خدا بود چه بهتر، و اگر چیز دیگر بود و هدف از آن خدا بود باز هم نیکو و اثربخش خواهد بود، و آن بازتاب نورانیت در دل آدمی را باقی خواهد گذاشت، بخاطر سعی که در نیکو انجام دادن، و کامل و خالصانه انجام دادن آن بکار می‌بریم.

گویا از جریان و خط سیر سخن خارج شدیم: آری گویم که حضرتش (قدس الله سره) این سوره‌های شریف را پیش از خواب می‌خواند، شاید این بیان بهتر باشد. این سوره‌ها را به هنگام شب می‌خواند؛ در سالهای متمادی که با ایشان بودم مشاهده می‌کردم که خواندن سوره‌ها را بعد از نمازهای واجب شروع می‌کردند، و هیچ‌گاه خواندن آنها موجب نمی‌شد که کارهای جاری خود را انجام ندهند، در ساعات و لحظه‌های فراغت آنها را می‌خواندند، و هنگامی که مشغول سخنی یا پاسخ دادن به سؤالی می‌شدند از خواندن دست می‌کشیدند و مجدداً بعد از پایان سخن از همان جایی که قطع کرده بودند آنها را ادامه می‌دادند، و شاید در رختخواب آنها را تکمیل می‌کردند در حالی که سر بر

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۱

روی بالش داشتند. با دیگران به حالت طبیعی معاشرت می‌نمودند و هرگز نیازمند آن نبودند که به گوشه‌ای بروند و ادعیه یا اوراد و قرآن خود را کامل کنند یا بخوانند؛ همان دعاها یا سوره‌هایی که می‌بایست در شبانه‌روز بخوانند، بلکه آنها را در کنار سایر کارهای خود و در فرصت‌های مناسب انجام می‌دادند.

چه بسیارند این ساعت‌ها که در شبانه‌روز آنها را از دست می‌دهیم، بیهوده ذوب می‌شوند و از دست و اراده ما خارج می‌شوند، بدون آنکه آنها را برای هدفی صرف کنیم؛ و این از موارد بسیار مهمی است که لازم است از خداوند متعال طلب کنیم که به ما توفیق دهد از این نوع ساعات استفاده صحیح ببریم. شاید در پاره‌ای از ادعیه و راز و نیازهای معصومین علیهم السلام پاره‌ای از این درخواست‌ها آمده باشد (یا مرا جزء بیکاران ببینی اما با خشم به حال خود رها کنی)، که منظور از حالت بیکاره‌ها همین ساعات است که می‌گذرند اما آدمی نه از آنها استفاده می‌کند، و نه فایده‌ای می‌رساند.

گفتم: ۱- سور «مَسْبَحَات» را هر شب می‌خواندند.

۲- سوره یس را به هنگام صبح می‌خواندند، یا اینکه گوش می‌دادند به آن که آن را با صدای بلند می‌خواند.

۳- دعای کمیل ابن زیاد را شب‌های جمعه می‌خواندند، یا گوش فرامی‌دادند به آنکه آن را با صدای بلند می‌خواند.

۴- دعای «سمات» را در آخرین ساعت روز جمعه؛ خود با صدای رسا می‌خواندند و در پایان مجلسی که در روزهای جمعه داشتند و در آن مجلس جمعی از شخصیت‌ها حضور می‌یافتند که سخن درباره آنها بعداً خواهد آمد.

۵- زیارت «جامعه» را در روز جمعه که قبلاً اشاره‌ای به آن داشتم.

۶- در آخرین سجده نماز واجب این ذکر را می‌خواندند: «عَبْدُكَ بَعْنَاكَ، مَسْكِينُكَ بَعْنَاكَ، فَقِيرُكَ بَعْنَاكَ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»

۷- و در آخرین سجده از نمازهای نافله این دعا را می‌خواندند «یا عِدَّتِی فِی کَرْبَتِی و یا وَلِیِّی فِی نَعْمَتِی و یا غَايَتِی فِی رَغْبَتِی

انت السَّاتِر عورتی و الآنس روعتی و المقیل عثرتی فاغفر لی خطیئتی یا ارحم الراحمین»
۸- و هنگام صلوات بر حضرت پیامبر می گفتند: «صلی الله علی محمد و آل محمد»

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۲

همچنان که در پاره‌ای از قصائد ایشان آمده است.

می گفتند:

و صلی الله من خیر قائل علیه و لاطهار من آل غالب

۹- و برای تقویت حافظه به خواندن «آیه الکرسی» و «معوذتین»^۱ سفارش می کردند، و بطور کلی به خواندن پنج بار آیه الکرسی، به هنگام اولین بار بیرون آمدن از خانه، سفارش می نمودند. همچنین تسبیح حضرت فاطمه علیهما السلام و «معوذتین» چنان که قبلاً متذکر شدیم.

۱۰- برای طلب روزی و زیاد شدن آن، این آیات را قرائت می نمودند: **اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْكُمْ مَدْرَاراً * وَیُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنینَ** که از طرف امام حسن علیه السلام روایت شده است، و متن مخصوصی که برای استغفار، به بزرگ و کوچک سفارش می کردند این بود: «استغفر الله الذی لا اله الا هو من جمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه». تنی چند از خواص متن را به نحو دیگر نقل نموده‌اند.

۱۱- مرحوم آیت الله شیخ علی قسام چنین نقل کرده است: «از کمی حافظه نزد او شکایت نمودم بخصوص در مورد اشیائی که جائی می گذارم اما فراموش می کنم آنها را کجا گذاشته‌ام، پس به من گفتند: «هرگاه خواستی چیزی را در جائی بگذاری از همه چیز منصرف شو و بگو بسم الله هرگاه چنین کنی دیگر فراموش نخواهی کرد ان شاء الله تعالی».

۱۲- همچنین ایشان سفارش می نمودند در خانه‌هایی که ترس از آن بود که مورد دستبرد قرار گیرد، این دعا را نوشته و در جائی بپایزند: «یا حافظا لا ینسی، یا من نعمه لا تحصی انت قلت و قولک الحق انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» که از شیخ بهائی آن را نقل می کرد، گاهی هم سفارش می نمودند که نوشته شود و آن را در جیب بغل سینه بگذارند.

۱۳- و هرگاه خواستی داخل منزل ستمگری شوی که از سلطه و ستم او بیم داری دو دست خود را باز کن و حروف زیر را برشمار و بگو سپس انگشتهای خود را با آنها ببند:

(۱)- دو سوره قل اعوذ- مترجم

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۳

«بسم الله الرحمن الرحیم دست راست (کهیصص). بسم الله الرحمن الرحیم دست چپ (حمعسق) بدان گونه که این حروف خوانده می شوند در قرآن کریم سپس سر خود را بلند می کنی و در حالی که دو کف دست خود را بسته نگه

می‌داری این متن را بخوان «و عنت الوجوه للحی القيوم و قد خاب من حمل ظلما»

۱۴- و هرگاه از خوردن غذائی یا آشامیدنی، ترس داشتند این دعا را می‌خواندند.

«بسم الله خير الاسماء إله الارض و السماء الرحمن الرحيم الذي لا يضر مع اسمه سم و لاداء»

۱۵- زمانی که از مسجد سهله بیرون می‌آمدند، و بخصوص هنگامی که اول وقت بود مدتی طولانی در مسجد «صعصعه» توقف می‌نمودند، گروهی از خیران و بزرگان هم همین کار را می‌کردند. مسجد مذکور مسجدی کوچک و متروک است، از یکی از یاران (شاید منظور یاران قاضی است- مترجم) درباره اهمیت آن مسجد سوال کردم و ایشان فرمودند: «عده‌ای از یاران، در این مکان راه بر آنها گشوده شده است یعنی در مسجد صعصعه».

تعدادی از ستونهای مسجد نامبرده در شرف انهدام بود که موضوع را به اطلاع پاره‌ای از متمولان ایرانی رساندند پس ایشان اقدام به ترمیم آن نمودند، و هر مقدار وجه لازم داشت، صرف کردند پس زمانی که (مرحوم قاضی رحمه الله علیه) چشمش بر آن افتاد بسیار شادمان شد و چهره‌اش گشوده شد با لبخند و شادی، گویی مسئله دیوارهای این مسجد همواره او را مضطرب می‌ساخت، و هنگامی که مطمئن شد، حالی به او دست داد، بی‌شبهت نبود به حال کسی که مکلف به کاری باشد که توان انجام آن را ندارد، و اکنون مشاهده می‌کند که آن کار انجام گرفته، و از سینه او باری بس سنگین برداشته شده باشد. و قابل توجه و عجیب است که این مسجد را دعائی است با مضامین والا که در کتب ادعیه موجود است.

۱۶- از جمله دعاهایی که آنها را برای برطرف کردن حالات اضطراب و پریشانی به عده زیادی سفارش می‌نمودند، و بودند کسانی که آنها را بصورت «ختم» انجام می‌دادند یعنی آنها را به تعداد دفعات معین و در ساعاتی معین از شبانه روز بخوانند این بود: «لا إله الا الله وحده لا شريك له، له الحمد و له الملك و هو على كل شيء قدير،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۴

اعوذ بالله من همزات الشیاطین و اعوذ بك ربی ان يحضرون ان الله هو السميع العليم.»

۱۷- و هرگاه از گزیدن یا نیش زدن حشرات زمین، در هراس بودی: «اعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر و لا فاجر من شر ما ذرا و من شر ما برا و من شر كل دابة هو آخذ بناصيتها ان ربی على صراط مستقیم» را بخوان.

۱۸- هنگامی که کوچک بودیم مالاریا (تب نوبه) گرفتیم (و آن زمانی بود که در نجف در حیات ایشان، شیوع پیدا کرد) به ما یاد می‌دادند آیاتی را که در آنها از داستان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نام برده می‌شود بخوانیم: **يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ** همچنین آیات پیش از آنها که کل حکایت را تعریف می‌کند. هرگز فراموش نمی‌کنم، گفته بچه‌ها را که می‌گفتند سبک شدیم و تب، دارد از بدنمان دور می‌شود، اما همراه با آسایش و راحتی. لازم به یادآوری نیست که تمام این ادعیه را باید با بسم الله خواند.

می‌گویم: در مورد سوره‌های «معوذات» و استعاذات که از ائمه معصومین نقل شده است نیازی به تجدید اجازه گرفتن از مرشد نیست، زیرا ایشان، (درود خداوند بر آنها باد)، درهای رحمت و مصدر فیوضات و منبع برکات می‌باشند. آری،

می‌شود درباره ترکیب دعاها و راز و نیازهای نقل شده از بزرگان تفحص نمود، اگرچه ایشان بطور معمول هیچ دستوری نمی‌دادند، مگر در مواردی که از ائمه علیهم السلام نقل شده باشد، آن هم پس از تفحص در آثار ایشان و تجربه‌های مخصوص. پاره‌ای از این «تعویذات» را که منسوب به حاج سید قریشی، (درجات او در علین بالا باد)، بود خوانده‌ام و در آنها پاره‌ای ترکیبات مبهم و الفاظ نامفهوم یافتیم که حضرتش، قدس الله سره، دستوری در مورد آنها نمی‌دادند، مگر به گروه معدودی از خواص خود، یا در حالاتی بخصوص.

درباره تکرار و اثرات آن باید گفت که از اثرات تلقین گرفته شده است و احتمال دارد شماره و تعداد آنها از خود کلمات گرفته شده باشد، یعنی از طریق تجزیه آنها به حروف ابجد و بدست آوردن شماره مربوط به آن حروف و بدست آوردن شماره

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۵

مورد نظر. یا از طریق حروف بزرگ ابجدی، یا چند برابر کردن یا مختصر کردن آنها «۱» که دانستن آن مورد توجه ما نیست، بلکه مسئله قابل توجه برای ما این است که بدانیم آیا دستورات بزرگان در خصوص انجام این اعداد، باید به آنها مقید باشیم، یا اینکه قید به آنها يك امر اجباری است.

[اماکن متبرکه و رعایت احترام آنها]

۲۰- در مورد مسجد سهله و مقامهای مجاور آن یادآور می‌شوم که ایشان در اطراف مقبره ابو اسماعیل، مرقد سید ابراهیم غمر بن الحسن المثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام را زیارت می‌کردند. گویند که در این منطقه عشیره عربی زندگی می‌کنند که از جمله افراد آن مادر «حسن مثنی» است و آن زنی است که فرزند خود را در حادثه کربلا کنار کشید، و حقیقت موضوع چنین است که او بنا به دستور سیدالشهدا علیه السلام این کار را کرد، و آن هنگامی بود که می‌ترسیدند نسل برادرشان امام حسن علیه السلام بکلی از بین برود، پس به مادر این طفل یعنی «حسن مثنی» درحالی که زخمی شده بود دستور داد به دور از لشکرگاه ببرد تا از کشته شدن در امان باشد، همچنین به او دستور داد که هرگاه به تو حمله‌ور شدند دانی‌های خود را که در لشکر ابن سعد هستند فرا بخوان تا به کمک تو بیایند، آن‌گاه فرزند خود را به کوفه ببر و زخمهای او را مداوا نما و بدانکه شفا خواهد یافت، او هم، چنین کرد.

زمانی که حضرت سجاد علیه السلام او را دید بسیار خوشحال شد، و حضرت فاطمه دخت امام حسین علیه السلام را به ازدواج او درآورد که ابراهیم غمر نتیجه این پیوند است. گفته‌اند به این دلیل او را (غمر) لقب داده‌اند که هرگاه کسی از او چیزی طلب می‌کرد، او شخص تقاضاکننده را (غمر) عطایای خود می‌نمود. فرزند او «اسماعیل دیباج» است، و این لقب را به این مناسبت به او دادند که چهره او درخشندگی خاصی داشت مانند درخشندگی گلها. گویند او توسط «منصور دوانیقی» کشته شد، او را کت بسته در ستونی قرار دادند و سپس ستون را بستند.

(۱)- یکی از بزرگان اهل سلوک معاصر بخش جداگانه‌ای درباره منابع استخراج این اعداد اختصاص داده است، یعنی همان اعدادی که به ما دستور می‌دهند «ذکر» یا «دعا» خوانده شود و تکرار شود.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۶

و آورده‌اند که این سید ابراهیم به علت فشارهایی که بنی امیه بر او وارد می‌کردند از مدینه منوره مهاجرت و بصورت محرمانه در کوفه اقامت گزید. یعنی در همین منطقه مورد بحث. او در همین مکان متوفی و دفن گردید. عشیره ساکن این منطقه، مقبره او را مورد ستایش و تکریم قرار داده، و تا به امروز عربهای این منطقه از آن مکان تجلیل نموده، و ندورات و شمع و طعام به آنجا می‌آورند، و چه بسا، برای شفا و برآورده شدن حاجات خود و دیگران، شب را در آنجا بیتوته می‌نمایند. گویند در سن نود سالگی در یکی از زندان‌های «منصور» وفات یافته است.

ایشان - قدس سره - در مکان قبر مورد بحث، هرگاه که گذرشان به آنجا می‌افتاد، توقف نموده و با صدای رسا قرآن تلاوت می‌کردند، و چه بسا همراهان هم از او تبعیت می‌نمودند، با صدای بلند و با رعایت اصول تجوید قرآن می‌خواندند، به طوری که مردم عابر برای استماع تلاوت ایشان گرد هم جمع می‌شدند. این مسجد در جهت چپ راه مسجد کوفه به مسجد سهله واقع است، بدور از باغهای کناره‌های فرات. فراموش نشود که بگویم معظم له (حضرت قاضی (ره)) از شنیدن تلاوت قرآن خوششان می‌آمد، و بسیار علاقمند بودند که به شخصی دستور بدهند که قرآن را با صدای دلنشین و با رعایت همه قواعد قرائت بخواند، و او بنشیند و گوش فرادهد، و این در زمانی بود که هنوز شهر نجف نوارهای صوتی یا ضبط صوت را به خود ندیده بود.

۲۱- این اماکن متبرکه، یعنی قبور فرزندان ائمه علیهم السلام و نوه‌های ایشان دارای تاریخی درخشان و مالا مال از کرامت‌های آشکار و روشن در کشورهای شیعه‌نشین مانند عراق و ایران است، ولی در کشورهای سوریه و سرزمین حجاز هیچ‌گونه اثری از آنها باقی نمانده است، چون از آن اماکن فرار کرده بودند، و این در حالی است که کشور حجاز موطن اصلی ایشان بوده است، اما بعلم ظلم و ستم حاکمان ظالم و ستمکار وقت، به مناطق شیعه‌نشین سرزمین اسلامی مهاجرت نموده‌اند، یعنی اماکنی که توده مردم نسبت به خاندان اهل بیت علیهم السلام مهر می‌ورزیدند، در آن مکان‌ها، و دور از چشم دشمنان و از ترس اذیت و آزار ایشان، تا دم مرگ حتی نام و نسب خود را فاش نمی‌نمودند. فرهنگ شیعه با این اماکن متبرکه پیوند محکمی دارد زیرا در بیشتر مناطق شیعه‌نشین

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۷

این اماکن موجود است، و حکایات و داستانهای مفصلی از حوادث خارق‌العاده‌ای که در این اماکن برای مردم اتفاق افتاده و با اطمینان کامل و رضایتمندی نقل می‌کنند مانند شفا یافتن بیماران، برآورده شدن نیازمندیها، و رفع و دفع حوادث ناخواسته و حل مشکلات آنی، آنان که با جان و فرهنگ و خوی آنها پیوند خورده است.

گفته می‌شود که این اماکن حتی در روستاها و نواحی دوردست و به دور از فرهنگ و آبادانی و شهرنشینی امروزی، قرار دارد و دارای فضاهای بسیار وسیع و دل‌انگیز و مفرح، و باغچه پرگل و گیاه، علاوه بر گنبد و بارگاه بلند بالا، و رواقهای

بزرگ و فرش شده جهت نمازگزاران و عابدان، همچنین انواع چراغها می باشد، مردم در مناسبتهای اعیاد و تولدها و وفات مردان دین در آنجا جمع می شوند. گاهی هم در این اماکن مقدس مقبره های ایشان جای دارد که در زمان حیات خود مکان آنها را تعیین نموده اند، زیرا معتقدند، آنها با صاحبان این اماکن، هم در دنیا، و هم در آخرت، ارتباط دارند، و لذا می توان گفت که این اماکن متبرکه از خصوصیات اهل تشیع است، و از نشانه های برجسته در زندگی آنها است و در بوجود آمدن فرهنگ دینی و اجتماعی آنها ریشه دارد. خلاصه آنکه این اماکن متبرکه که در جای جای بلاد شیعه پراکنده است، دارای سابقه ای درخشان و حوادث افتخارآمیز می باشد، در عین حال نشانگر آواره شدن علویان از بلاد خود به این سرزمینها، از ترس حاکمان ظالم می باشند. زیرا مجبور بودند گمنام در این مناطق به زندگی خود ادامه دهند. از طرفی بخاطر حسن اخلاق و چهره نیکو و فرهنگ عمیق دینی و اسلامی که این بزرگان داشتند همواره مردم، گرد آنان جمع می شدند و از وجود ایشان حد اکثر بهره را می بردند، اگرچه بیشتر ایشان حتی نام خود را هم افشا نمی نمودند و اطرافیان هیچ مطلبی درباره موقعیت اجتماعی و سابقه خانوادگی آنها نمی دانستند، حتی در روزهای واپسین زندگی آنها.

ایشان- قدس سره- همواره به زنده نگه داشتن این سنتها و گرامی داشتن این اماکن سفارش می نمودند، و برپائی مراسم و بزرگداشتها را به عموم آشنایان و بستگان اعلام می نمودند، و به کسانی که از نجف و دیگر اماکن متبرکه دور می شدند سفارش می کردند که از اماکن متبرکه نزدیک مکان زندگی خود، تجلیل نمایند و در آنها حضور یابند و در حد وسع خود به این مراسم کمک نمایند، و در آباد کردن و توسعه و احترام به آنها،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۸

مانند مسئله آب رسانی و روشنائی و در نظر گرفتن خدام یا نگهبان برای آنها و سایر مسائل کوشا باشند، همچنین سایر خدماتی که فراخور حال آنان باشد، که بدین وسیله امکان تجمع مردم معتقد به عقاید شیعی و دوستداران اهل بیت اطهار علیهم السلام فراهم شود.

۲۲- عالم بزرگوار و سالک بزرگ شیخ علی اکبر مرندی را هرگز از یاد نمی برم، زمانی که به دیدن ایشان به شهر مرند رفته بودم زمستان بود و به علت برف شدید و بسته بودن راهها چندین روز در اتاق ایشان زندانی شده بودیم و کمی دلتنگ. پس ناگهان آسمان صاف شد و آفتاب تابیدن گرفت، ایشان فوراً تصمیم گرفتند بیرون بروند و از من خواستند تا جهت رفتن به یک بقعه متبرکه نزدیک به شهر، همراه ایشان باشم، پس زمانی که به آنجا رسیدیم مشاهده نمودیم که این بقعه در یک زمین بزرگ قرار گرفته است، و خدام آنجا تمام برفها را کنار زده، گروه دیگری هم پیش از ما به آنجا آمده بودند و مشغول دعا و نماز و ذکر خود بودند. پس، چند ساعتی در آنجا توقف نمودیم و از غذای نذری که آورده بودند نهار خوردیم.

شیخ برایم تعریف کرد که استادش (مرحوم قاضی (ره) که در آن زمان در قید حیات بودند- مترجم) ایشان را به این کار سفارش نموده است، و اکنون آنچه می بیند، وجود خدام، فراهم بودن آب و سایر تعمیرات فراهم شده به وسیله عده ای از ثروتمندان متدین و نیکوکار شهر مجاور بوده است. و این کار مورد استقبال زیاد مردم آن منطقه قرار گرفت، زیرا مکانی

بود برای دیدار مردم. خدا می‌داند این دیدارها تا چه حد مفید است بخصوص اگر بنام خدا باشد، و در مکانی که مقبره یکی از آل الله در آن قرار گرفته باشد. مردم در این مکانها جمع شده، و از حال یکدیگر آگاه می‌شوند، و روابط محبت‌آمیز بین آنها تقویت می‌گردد. و چه بسا هدایائی بین آنها رد و بدل شود که مایه شادمانی و رضامندی آنها قرار می‌گیرد، زیرا از احوال همدیگر آگاه می‌شوند، و بدین ترتیب روابط اجتماعی آنها بر پایه خداشناسی و دوستی ائمه علیهم السلام و بندگان صالح او گسترش می‌یابد، که متین‌ترین و بادوام‌ترین روابط است. گوئیم: در حالی که قصد آن را ندارم که سری را افشا کنم که چه بسا کرامتها که در این مکانها دیده‌ام، اما

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۶۹

موقعیت اقتضا نمی‌کند که من، بطور مستقیم از خود سخن بگویم، لذا موکول به فرصتی دیگر می‌شود.

۲۳- از اماکن متبرک نجف که زیارت می‌کردند مکانی بود در جهت جنوب- غرب شهر به نام (صافی صفا) و شاید آن را مختصر کرده «صفه صفا» می‌نامیدند که گفته می‌شود مقام امام سجاد زین العابدین بوده است، یعنی هنگامی که مخفیانه به نجف می‌آمدند و در این مکان شب را سپری می‌نمودند، بعنوان نزدیک‌ترین مکان به قبر مولی علیه السلام و بمنظور دور کردن انظار از مکان واقعی قبر شریف؛ زیرا هنوز شرائط برای اعلام مکان قبر شریف فراهم نبود؛ در این زمان امویان در اوج قدرت بودند، و نفوذ و سیطره آنان بر بلاد اسلامی بسیار مستحکم بود، و لذا صلاح نبود محل قبر منورش تعیین و اعلام گردد.

امام سجاد علیه السلام، بعنوان امانتدار اسرار خانواده (هاشمی) و مرجع مطمئن و حامل مسئولیت سنگین امامت و وصایت و ولایت از محل قبر مولی علیه السلام آگاه بودند، و چه بسا افراد دیگری از خواص خانواده وحی هم از محل آن آگاه بودند، و لذا در زمان هارون الرشید که محل قبر تعیین و اعلام شد چیز تازه‌ای برای ایشان به حساب نمی‌آمد، اما حضرتش مأمور بودند که آن را افشا ننمایند.

عده‌ای از خواص ایشان- قدس سره- مشاهده کرده بودند که شب را در آنجا بیتوته کرده و به نماز و عبادت و توبه در کنار قبر جد بزرگوار مشغول بودند.

مردم در شب‌های جمعه در این مکان اجتماع نموده و فرش و اثاث و طعام خود را و هرآنچه از نذورات، غذاهای خوب و آشامیدنی‌های گوارا و میوه و غیر ذلک، می‌آوردند و بر روی سفره و برای عموم قرار می‌دهند. دیگران گرد این سفره‌ها جمع می‌شوند و از نذورات تناول می‌کنند و به نوبه خود برای برآورده شدن خواسته‌های خود نذر می‌کنند. خواص از تناول این غذاها خودداری می‌کنند مگر آنکه نیتی و نذری تازه، برای هفته‌های آینده کرده باشند.

آری ایشان، قدس سره، در این مکان حاضر می‌شدند، اما نه در شب جمعه که ازدحام بود، و به دلیل اینکه شبهای جمعه به دور مسجد کوفه و سهله می‌رفتند، بلکه در

میانه روز و در مناسبت‌های گوناگون، و از مسائلی که به یادمانده است: ایشان با افرادی، با لباس‌های غیر معمول، مشغول صحبت می‌شدند که این افراد ساکن اطراف این محل بودند، و گویا از گروه درویش بودند، شاید هم دارای صومعه‌ای بودند در بیرون دیوار بزرگ «۱» شهر نجف.

آری گروهی از آنان نزد ایشان آمده، و از مزاحمت‌های حکومت شکایت کردند، و ایشان مدت زیادی با آنان به صحبت پرداخت، و به آنان سفارش می‌کرد که از این مکان دور شوند و مکان متبرک دیگری را برای خود انتخاب کنند، زیرا در آینده‌ای نه چندان دور، دیگر این مکان برای ایشان جای امن و مقر و پناهگاهی نخواهد بود.

چند سالی، شاید کمتر از ده سال، نگذشته بود، در حالی که من در آغاز سنین جوانی بودم، و تجربه‌ای از اسرار امور نیاموخته بودم؛ اکنون که آن روزها را به یاد می‌آورم، از سخنان ایشان با آن افراد، به شگفتی و حیرت دچار می‌شوم، و اینکه آنها را به دور شدن از این مکان توصیه می‌نمودند، و اینکه مکان دیگری، در سرزمین‌های گسترده خداوند متعال، پیدا کنند، آری به یاد توصیه ایشان می‌افتادم و اینکه چگونه مسئولان وقت (کشور عراق) شروع به ایجاد مزاحمت شدید کردند و این بیچارگان را از جا و مکان خویش به اجبار بیرون راندند، افرادی از آنان را به سیاه‌چال‌های زندان و تبعیدگاه‌ها انداختند، سپس آنها را یا تبعید نموده و یا آواره کردند، و چه بسا عده‌ای از آنها را به قتل رساندند که هیچ‌کس از سرنوشت آنان، به علت معروف نبودن، اطلاعی ندارد. و این آغاز کار بود، خود ما جزء گروه‌های آخری بودیم که با وحشیگری کم‌نظیری همراه با تعداد بی‌شماری از شیعیان مجاور شهرهای نجف و کربلا و کاظمین و سامراء به ایران تبعید کردند. باز هم یادآور می‌شوم، معلوم نیست، چه بلاها و شکنجه‌هایی بر سر این درویش مجاور آن بقعه آورده‌اند، کشتن، دو شقه کردن و آواره کردن، که از همان روزهای نخستین که به آنان حمله‌ور شدند. من عمق بلا و فجایعی که حکومت ظالم بر سر آنها وارد خواهد کرد احساس کردم.

بی‌مناسبت نیست که در اینجا به مسئله جالب دیگری هم اشاره کنم. بعد از سقوط

(۱) - سور نجف که بصورت قلعه بود - مترجم.

حکومت پادشاهی هاشمی در عراق، سرودهای ملی و انقلابی و پاره‌ای شعارها به این عنوان مطرح می‌شد که (الاجنبی بره) یعنی بیگانه بیرون رود، و مردم عادی چنین تصور می‌کردند که منظور از اجنبی، استعمارگران و مزدوران و دست‌نشانندگان ایشان است، اما بعدها همه دریافتند که منظور ایشان شیعه و علمای ایشان است، با وجود منزلت و مقام شامخ و سابقه درخشانی که اینان در عراق دارند، و آنچه از آبادانی و عمران در عتبات بوجود آورده‌اند؛ اما استعمارگران؟!

[در مورد مرحوم قاضی و درویش]

۲۴- با توجه به مطالبی که درباره «درویش» به میان آمد و اینکه ایشان در بقعه متبرک (صفه صفا) اجتماع می‌کردند - در آنجا دارای خانقاهی یا محلی شبیه به آن بودند - برای ذکر دسته‌جمعی، بدین ترتیب که سرپرست ایشان یکی از نامه‌های

باری تعالی را نام می‌برد و دیگران بطور دسته‌جمعی آن را تکرار می‌نمودند. و در فواصل معینی پاره‌ای از گفته‌های منظوم محمد جلال الدین بلخی را که از کتاب دائرة المعارف گونه^۱ او انتخاب کرده‌اند، یا از جای دیگر، با آهنگ می‌خواندند؛ آری به این مناسبت: در یکی از این کتابچه‌های نخبگان چنین خواندم که یکی از ثروتمندان نجف، دیدار ایشان (قدس سره) را با این درویش تقبیح می‌کرد، و این مخالفت را آشکارا در همه جا مطرح می‌نمود و از هرگونه تهمت و افترا نسبت به ایشان خودداری نمی‌کرد، بدون آنکه اصول نزاکت را رعایت نماید. همچنین محکوم کردن دیدار وی با گروه دیگری با سرپرستی شخصی بنام «بهاء علی شاه» که محل تجمع آنها نزدیک مسجد کوفه بود، در خانی «۱» واقع در ضلع شمالی مسجد کوفه که محل سکونت گروهی از بینوایان بود، کسانی که مسکن و مأوائی نداشتند و فقیر و مسکین بودند؛ اینان شکم خود را با غذاهای ضیافتگاهی که به وسیله ثروتمندان در مسجد بر پا می‌شد سیر می‌کردند. هرگز دیده نمی‌شد که برای تکدی دستی دراز کنند، در حالی که معروف است که درویش گدائی می‌کنند، یعنی مرشد به گروهی از ایشان دستور می‌دهد که بروند و گدائی کنند و درآمد خود را

(۱) - خان در داخل شهرها مکانی بود جهت سکونت تعداد زیادی خانوار، هر خانوار در يك یا دو اتاق پشت هم با امکانات عمومی مشترك.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷۲

در اختیار گروه قرار دهند، یا اینکه اقدام به کاری دیگر کنند که توانائی انجام آن را دارند، مانند خاکبرداری یا درودگری و حلبی‌سازی و امثال آن؛ و چنین استدلال می‌شد که چون درآمد حاصل، از این طریق، برای خدمت به دوستان و برادران هم مرام خود صرف می‌شود، لذا عمل زشتی به حساب نمی‌آید، و بدین ترتیب از تکبر خود، بخاطر فداکاری برای دوستان خود، کم می‌کنند و بر نفس خود چیره می‌شوند. قبلاً گفته‌ام که این دیدارها از روی قصد و نیت خاصی نبوده، بلکه اتفاقی رخ می‌داده است، اما بفرض اینکه عده‌ای از این درویش، به علت خوش خلقی و گشاده‌روئی که از حضرتش دیده‌اند، و یا شنیده‌اند، بخصوص در برخورد با مستضعفین و فقرا، در نتیجه نسبت به ایشان - قدس سره - اظهار علاقه‌ای کرده باشند، مگر این اتفاق تا چه حد می‌تواند بر شخصیت و ثبات عقیده ایشان اثرگذار باشد با توجه به منزلت علمی که دارند و منزلت اجتماعی ایشان؟ اکنون این سؤال پیش می‌آید: چه وقت انسان در زندگی خود به این درجه می‌رسد که هرگز بدنبال وسوسه‌ها و شبهات و شکوک نرود، یا مورد اتهام آنها قرار نگیرد، و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند را چنین پندارد که در کارها و اعمال خود با موازین شرعی عمل می‌کند و از هرگونه نقد و ایراد به دور است؟

بخصوص کارهایی که ظاهرشان علامت خلاف شرع در آنها دیده نمی‌شود ضمن اینکه خلاف عرف و آداب اجتماعی هم نیست. آری این گونه پندارها ممکن است در مورد کسانی که هنوز تجربه کافی اجتماعی ندارند و از منزلت علمی و اخلاقی و پرهیزکاری بالائی برخوردار نیستند روا باشد، و اقداماتی در مورد آنها در حوزه انجام بگیرد که صورت موجهی دارد و از نظر اجتماعی و اخلاقی قابل قبول است ولی نه در مورد ایشان که هیچ‌گونه توجیهی ندارد.

[یاد نعمت‌های خداوند]

۲۵- دیگر از اموری که در دفاتر و یادداشت‌های شاگردان نخبه و خواص ایشان دیده‌ام یکی هم این است که سفارش می‌نمودند که نعمت‌های خداوند متعال را هرگز از یاد نبریم، و اینکه منتهای سعی خود را در سپاسگزاری از این نعمت‌ها به کار ببریم، و این آیه را از یاد نبریم که فرمود: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** و چه نعمتی بزرگتر از نعمت آفرینش؛ و از مسائلی که در اجرای این عبادات مورد توجه بوده است خواندن

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷۳

آنها با صدای بلند است. از حضرت پیامبر (ص) روایت شده است که سوره‌های «حامیم» را با صدای بلند می‌خواندند. و امام سجاد (ع) نیز هنگامی که قرآن تلاوت می‌نمودند، رهگذران و سقّایان بر در منزل ایشان توقف می‌نمودند و به قرائت ایشان گوش فرامی‌دادند.

همچنین سفارش می‌نمودند که ادای فرائض نباید با نوعی شتابزدگی همراه باشد، بدین معنی که زودتر بخوانیم و خود را راحت کنیم، زیرا این گونه ادای فرائض را «بازاری» می‌نامیدند یعنی عوامانه، و در عین حال، نباید آن‌چنان با تانی بخوانیم که حالت ریا و تظاهر به خود گیرد. از سید مهدی بحر العلوم منقول است که در توقفگاهی در راه کربلا- نجف آن‌قدر نماز صبح خود را به تاخیر انداخت که تمام مردم همراه او حرکت کرده بودند تا مبادا نمازش جنبه ریا پیدا کند. پاك و منزّه کردن نماز، یا هرگونه عبادت، از هرگونه ریاکاری، از کارهای بسیار مشکل است، بخصوص نماز جماعت، هم برای امام و هم برای مأموم (نمازگزاران).

[در ذکر و اهمیت و آثار آن]

۲۶- والاترین عبادت‌ها «ذکر» است، و هرگز در جهان آفرینش چیزی آفریده نشده است مگر آنکه توأم با «ذکر» بوده است، اما انسان این مزیت را بر سایر مخلوقات دارد که «ذکر» او همراه است با آگاهی و توجه، اما سایر مخلوقات عالم- این‌طور که به نظر می‌آید- از این موهبت محروم هستند، یعنی توجه و نیت، و منظور از قصد و توجه همان معانی است که در این آیه کریمه موجود است: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ**. ذکر، روح و جان عبادت است و هرگاه آدمی گام در مراتب کمال نهاد و مدام ذکر باری تعالی بر زبان او بود، درهای حکمت از قلب او بر زبانش جریان پیدا می‌کند، زیرا «ذکر» مستمر و دائم موجب جلای دل گشته، او را به دیدن جمال و جلال حق مهیا می‌سازد، که نفس آدمی همواره به دیدن عظمت و جلالش مشتاق است. این احوال موجب رضامندی او در برابر قضا و قدر، و آرامش و اطمینان دل می‌گردد. **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** و هیچ چیز لذت‌بخش‌تر از راضی بودن آدمی به قضا و قدر الهی که همراه است با حیرت در باره عظمت او، نیست. خداوند متعال می‌فرماید: **وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ**

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷۴

غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ. که غرض از رضایت در این موارد این است که ادامه و

استمرار «ذکر» و منزله دانستن فعل او (حق تعالی) از هرگونه نقص و بدی، با شناگویی مستمر از آن، موجب انس گرفتن نفس با او می‌شود، و زیاده با او انس گرفتن و نیکو شمردن افعال او موجب راسخ شدن در این اندیشه‌ها و دور شدن خطرات اضطراب و دودلی از نفس است، و این خود زمینه‌ساز درک و اندیشه صحیح می‌گردد. کمالین که طبیعت آدمی این‌گونه است که به هرچه که دوست بدارد راضی و خشنود است، و دوست نمی‌دارد مگر آنچه زیبا و بدور از هرگونه زشتی و بدی باشد؛ و لذا گفته‌اند: استمرار در ستایش و تمجید از او موجب رضایت به قضای او می‌شود؛ یعنی آنکه رضامندی و اطمینان، از بارزترین آثار وجود او در آدمی است. امام علی علیه السلام بهنگام تلاوت این آیه: **رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ ...** چنین فرموده است: خداوند «ذکر» و یاد خود را موجب جلای دل قرار داده است که پس از کری، شنوا شود و پس از کوری، بینا؛ سپس به شرح مفصل خطبه و تفسیر مضامین عالی آن پرداختند، با شواهدی از سخنان و احادیث گوناگون بزرگان، و چنین ادامه دادند که «ذکر» از جهاتی، به معنای حضور قلب است با صفات الهیه، و توقف و توجه کافی و بقا در این احوال تا زمانی که نفس آدمی به طبیعت آنها، یعنی آن صفات درآید.

گاهی چنین اظهار می‌نمودند که علت اینکه مرگ را فراموش می‌کنیم دوستی و علاقه به دنیا است. این مرگ چه تلخ است اما اگر خواسته باشید که تلخی آن تبدیل به شیرینی عسل گردد متوسل به «ذکر» و استمرار آن شوید، و در این مورد ابیاتی را شاهد می‌آوردند و آنها را با لحن مخصوص و حال و شوری می‌خواندند، و بدین وسیله دل و جان شنوندگان خود را تحریک می‌نمودند و آنها را از خود بی‌خود می‌کردند ولی بلافاصله با خواندن تفسیر و احادیث، آنها را به حال عادی بازمی‌گرداندند، یا اینکه با بذله گوئی و غیره به حالت مزاح و شوخی می‌کشاندند.

[حکایتی در باب مرحوم مرتضی کشمیری بزرگ]

۲۷- سید محقق و فاضل جناب سید مرتضی رضوی چنین نقل می‌کند:

مرا برای انجام کاری به منزل آیت‌الله العظمی سید بروجردی فرستادند، پس همین‌که

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷۵

از حضور من مطلع شدند از خدمتکاران خواستند تا مرا به اتاق مخصوص خود ببرند؛ پس باتفاق خادم مخصوص ایشان (حاج احمد خادمی)، وارد اتاق شدیم و این در حالی بود که کارگزار مخصوص ایشان (شیخ حسین) در آنجا حضور داشت، و مورد استقبال معظم له قرار گرفتم. سپس گفتند می‌خواهم تو را از موضوعی درباره جدت جمال السالکین سید مرتضی کشمیری بزرگ آگاه کنم. گوش دل و گوش تن برای شنیدن سخنان ایشان باز شد، با دل و جان به سخنان ایشان گوش فرادادم. سپس آیت‌الله العظمی بروجردی چنین اظهار داشتند: «سید (منظور سید مرتضی کشمیری بزرگ است - مترجم) در رواق دوم، طرف در معروف به «باب الحاجات»، در جنوب غربی، نماز خود را برگزار می‌کردند، رکوع و سجود و «اذکار» خود را بسیار طولانی و با طمأنینه و تائی فراوان برگزار می‌کردند. و تا آنجا که جا بود، شخصیت‌ها و مقدسین، و شاگردان نخبه و طلاب فاضل به ایشان اقتدا می‌نمودند، و پیدا کردن مکان جهت برگزار کردن نماز پشت

سرشان بسیار مشکل بود، و این در حالی بود که ایشان نماز خود را بسیار طولانی برگزار می کردند، و چه بسا کسانی در نماز جماعت ایشان شرکت می نمودند که از این وضعیت دچار مشکل می شدند، یک بار یکی از آنان به خود اجازه داد و از ایشان پرسیدند: آیا در مستحبات نماز (جماعت) برخورد نکرده اید که گفته شده باشد مستحب است ضعیف ترین نمازگزاران جماعت از طرف امام مورد توجه قرار گیرد و حال او رعایت شود؟ سید فوراً به او پاسخ داد آری و من ضعیف ترین آنها هستم و احیاناً گفته باشد: و انا اضعفکم. آری ایشان، که خدا او را غرق رحمت و رضوان خود قرار دهد، دارای جثه ای بسیار نحیف و لاغر بودند، و این در حالی بود که ایشان شدیداً خود را به انجام مستحبات مشکل، دعا و اوراد، ملزم می ساختند.

سپس مرجع دینی آیت الله بروجردی چنین ادامه دادند: زمانی که می خواستند ایشان را برای معالجه بیماری اخیرشان به بغداد ببرند، چیزی شبیه گهواره آماده نمودند و پس از قرار دادن ایشان در آن که توسط دو نفر حمل می شد، به راه افتادند، اما وی از همراهان خواست که نخست او را به مرقد جدش حضرت علی علیه السلام ببرند، شاید قصد او خداحافظی بوده است. پس گهواره او را به آنجا بردند و در ایوان بزرگ ورودی مرقد مطهر قرار دادند؛ آنگاه، در حالی که به دو نفر، یکی از ایشان «سید آغا رضی» و

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷۶

دیگری که نام او را یا نشنیده ام و یا فراموش کرده ام تکیه داده بودند، نزدیک مرقد امام شدند و شروع کردند به سخن گفتن و مورد خطاب قرار دادن حضرت امام (ع) به صورت گفتگوی دو طرفه گویی شخصی در برابر او قرار دارد و با ایشان صحبت می کند، اما چون پاسخ های آن شخص، ایشان را متقاعد نمی کند و لذا بار دیگر از او تقاضا می کردند. پس از آنکه زیارتشان به پایان رسید از همراهان خواستند که او را به گهواره مانندش بازگردانند. آقای سید رضی می گوید: زمانی که او به من تکیه کرده بود و در راه برگشت از حرم مطهر بودیم از او سؤال کردیم با چه کسی سخن می گفتید؟ ایشان پاسخ دادند «با امام بودم و از ایشان تقاضا نمودم که مرقد نزدیک ایشان باشد، اما ایشان موافقت نمی کردند، دوباره و سه باره تقاضا نمودم ممکن است شما از ایشان تقاضا کنی ... شاید موافقت فرمایند».

مؤلف گوید: من این داستان منحصر به فرد را از پدرم - قدس سره - شنیدم و ترجیح دادم که آن را، بعنوان سندی دیگر، از زبان ایشان نقل کنم.

نواده ایشان سید مرتضی گوید «وصیت ایشان را «شیخ علی قمی» اعلی الله مقامه نوشته اند که به زهد و تقوای فوق العاده ضرب المثل بوده اند مخصوصاً در زمینه بریدن از دنیا و امور آن، و پیش از آنکه وارد بیمارستان شوند انگشتی (خاتم) خود را بیرون آورده (گوئی منتظر سرنوشت حتمی خود بوده اند) و با عذرخواهی گفتند: «ترسم که این انگشتی موجب زحمت شوینده من شود». جنازه ایشان به کربلا حمل شد تا از آنجا پس از طواف، به نجف حمل شود، اما مقامات دولتی، به علت شیوع بیماری وبا، مانع آن شدند و لذا در ایوان سوم نزدیک در «زینبیه» دفن شدند.

چه بسیار دیده ام که برجستگانی از روحانیون در آنجا توقف نموده و برای روح پاکش فاتحه می خواندند.

زمانی که این حکایات را می‌خوانیم و می‌شنویم- یا شبیه آنها را برایمان نقل می‌کنند حیرت‌زده در برابر دو سؤال قرار می‌گیریم:

یکی اطلاع و دانستن آشکار ایشان، از اینکه دیگر از این بیماری جان سالم بدر

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷۷

نخواهند برد. دوم اینکه با سخنی آشکارا با امام (ع) سخن می‌گویند گوئی با شخصی حاضر و در برابر او سخن می‌گویند و او می‌شنود و جواب ایشان را می‌دهند. در مورد اول بیش از يك مورد از این بزرگان شنیده‌ایم که فوت خود را پیش‌بینی نموده است «۱»، اگرچه به دقت مصدر این اطلاع را نمی‌دانیم که از کجا است؛ و آیا چنین اطلاع و دانائی برای همه میسر است؟ اگرچه نقل کرده‌اند که گاهی این نوع پیش‌بینی‌ها برای افراد عادی هم اتفاق افتاده است. در خصوص سخن گفتن او با امام (ع) با این آشکاری و وضوح باید گفت از اتفاقات عجیب است که پی بردن به اسرار آن، نیاز به دقت و درک فراوان دارد، بخصوص در این مورد که سند آن بسیار معتبر و قابل اعتماد است، به اضافه حکایتهای منقول و شنیده شده از شخصیت‌های مورد اعتماد که بطور قاطع آنها را نقل نموده‌اند و هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای پیرامون حقیقی بودن آنها وجود ندارد. در بخش‌های آینده باز هم به موارد دیگر اشاره خواهیم نمود.

[اتصال به عالم غیب]

۲۸- اضافه می‌شود که ادعای اتصال با عالم غیب را کسی جز بندگان برگزیده خدا، همانند پیامبران و کسانی که در رتبه ایشانند، به علت حکمتی که در آفرینش وجود دارد، مدعی نشده است و این رازی است که همچنان از چشم سایرین پنهان باقی مانده است؛ و این راز باید همچنان از دل سایر آدمیان پنهان بماند، و امور زندگی و معیشت، همچنان که هست جریان داشته باشد. و ملاک ارزشمندی امور براساس ظواهر باقی بماند تا روز «تبلی السرائر». و تا اینکه ایمان به عالم غیب همچنان بعنوان دلیلی برای ایمان و تصدیق به آنچه پیامبران آورده‌اند، آنان که حیات باقی را آزموده‌اند، باقی بماند، و فقط آنان از فضیلت بزرگی که خداوند به آنها عطا نموده است بهره‌مند شوند، نه دیگران. و این در حالی است که خود پیامبران- آن‌گونه که قرآن می‌فرماید- بر زبان چنین جاری نموده‌اند. **قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ**

(۱)- از جمله خود مؤلف در همین کتاب از قول مرحوم والد حضرت آقای قاضی (قدس سره) نسبت به تعیین موعد مرگ خود نقل کرده‌اند که می‌فرمود: ربیع، ربیع، (ناشر)

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷۸

اتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ... شاید این‌گونه وحی عبارت است از پنجره‌ای که ایشان بسیاری از حقایق و اسرار را از درون آن به چشم می‌بینند، البته با اجازه خداوند، و با مرحمتی که او نصیب آنان نموده، آن هم بخاطر مصلحت مردم و تفضلی که به بندگان مخلص خود نموده است. «**الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** چه معنایی در خود دارد، آیا بمعنی جهان از چشم ما پنهان

است؛ شاید این معنی درست نباشد، زیرا آن عوالم مورد نظر پنهان نیست، بلکه این ما هستیم که توانائی دیدن آن را نداریم. آری می توان عالم ناپیدا از دید ما را به دو نوع - با اندکی گذشت و پذیرفتن معنی - تقسیم نمود: یکی «عالم مثال» و آن همان چیزی است که در خواب می بینیم، یعنی هنگامی که حواس ظاهری ما بکلی غیر فعال می شود، و دیگر عالمی که به نوع زندگی ما نزدیک تر است. حال این بدین معنی است که در این مکان که ما زندگی می کنیم مخلوقات زندگی می کنند که چشمان ما آنها را نمی بینند، اما نه به شکل «مثال و مثل» که به تعبیری آنها را حیات برزخی می نامند، بلکه بصورت واقعی و حقیقی، ولی ما آنها را درک نمی کنیم، و لازم است این دو حالت را از هم تفکیک نمود؛ زیرا هر کدام از آنها خصوصیات ویژه خود را دارند، و آثار جنبی خود را، چه بسا ملائکه از جمله مخلوقات این چنینی باشند که در کنار ما زندگی می کنند، یا گروهی از آنان؛ کما اینکه قرآن کریم هم به وجود چنین موجوداتی در میان ما و اینکه کارهایی را عهده دار می شوند صراحت دارد، آن هم در موارد فراوان. و آنچه به ذهن کاوشگر ما ملاحظه و دیده می شود این است که آنچه از تصاویر مردگان، گاهی مشاهده می کنیم، و حتی از تصاویر مردگان صالح خداوند، از نوع اول است؛ زیرا شکل و هیئت بدن آدمی پس از مرگ از صورت و هیئت زمان حیات ایشان بیرون می آید، ولی این تغییرات مانع آن نمی شود صور مثالی و برزخی همچنان باقی بماند، همچنین ارواح و نفوس روحانی باقی بمانند مادامی که این عالم بر پا و باقی است، اما بدون هرگونه تاثیر در حرکت عالم و عالمیان، یا اینکه تأثیری در سرنوشت خود در آن عالم داشته باشند، چه کارهای نیکی که انجام داده اند، یا اعمال زشت آنها، اثرگذار نخواهند بود.

بار دیگر از موضوع و برنامه در نظر گرفته شده خارج شدیم و از خداوند می طلبیم که

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۷۹

کمک کند تا طبق برنامه و در محدوده ای که برای مطالب در نظر گرفته شده است به حرکت خود ادامه دهیم.

[دیدار با فرزند پس از مرگ]

۲۹- برادری داشتیم دو سه سال از من کوچکتر که به وسیله سیمی که به جریان برق اتصالی داشت فوت کرد، فوت او سبب ناراحتی گسترده در خانواده شد؛ سید باقر دارای چهره ای زیبا و نوجوانی باهوش و با استعداد و مؤدب و نزد افراد خانواده بسیار محبوب بود؛ شیخ عباس قوچانی مقدمات صرف و نحو را، بدستور پدر، به او آموخت و او را نیکو تربیت نمود؛ او هم استعداد فوق العاده ای از خود نشان می داد. مادر ما بیش از دیگر افراد خانواده از مرگ او اندوهگین بود. روزهای متمادی بر او می گریست و بر او نوحه می خواند تا جائی که همه افراد خانواده را ناراحت می کرد، چند باری این عبارت، ناخواسته از زبان پدر - قدس سره - پرید که او اینجا نزد ما نشسته است؛ مادر گریان و بی تاب این جمله را شنید و معترضانة گفت: «پس چرا او را نمی بینیم». گفته می شود که پدر این جمله را بطور نامفهوم و به زبان و حالت مخصوص خود با خانواده بیان داشته است و گویا افزوده است که «به او خواهیم گفت (که بیاید)». یا «به او خبر خواهیم داد». «۱»

چند روز بعد ملاحظه کردیم که دیگر مادر نه گریه می کند و نه اظهار ناراحتی می کند، کسی هم از او علت آن را نمی پرسید، مگر من؛ اما هرگاه، از او سوال می کردم، مرا با فریاد از خود دور می کرد، اطرافیان هم، در حالی که مرا به پرحرفی و فضولی

متهم می کردند، از او پشتیبانی کردند. استدلال آنها این بود که این زن رنج دیده را که آرام نشسته است چرا تحریک می کنی و مصیبت را بار دیگر به یاد او می اندازی؟ اما من در این مورد واقعا فضول بودم و از کار خود دست نمی کشیدم. بنابراین او را در جایی خلوت یافتم و گفتم: «مادر! سید باقر را فراموش کردی به چه دلیل؟ او فوراً جواب داد: نه فراموش نکرده‌ام، او را دیدم و از من خواست که سکوت کنم و چه بسا گریه من به او و پدر آزار رساند. فراموش نمی کنم که او گویی منتظر چنین پرسشی از من بود شروع کرد به شرح و

(۱) زیرا پدر در حالتی بخصوص، با لهجه‌ای ترکی و نامفهوم سخن می گفت که همه کس آن را ملفت نمی شد مگر کسانی که با این لهجه ایشان آشنائی داشته باشند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۰

تفصیل دیدار خود و اینکه چه سخنانی بین آنها رد و بدل شده است، و لذا شنیدن آن سخنان را تحمل ننموده، دست راست خود را بر نیمی از چهره خود گذاشتم دست چپ را به دهان مادر نزدیک کردم و مانع ادامه سخن او شدم؛ در این هنگام بود که پدر ناگهان وارد شد و با خشم به من دستور دور شدن داد، در حالی که می گفتند: «این پسر بچه را از خود دور کنید، او فضول است و در کارهایی که به او مربوط نیست دخالت می کند»

[قرائت سوره توحید در قبرستان]

۳۰- گویم، از باب تداعی معانی و یادآوری خاطرات: در «وادی السلام» پشت سر ایشان- قدس سره- راه می رفتم، اتفاقاً متوجه من شدند که مشغول خواندن سنگ نوشته‌های روی یکی از قبرها بودم، به من دستور دادند: «روی قبرها را نبخوان، بجای آن (سوره توحید) را بخوان، که با مکرر خواندن آن از کنار تو نور برمی خیزد، تا جایی که اطراف تو را هاله‌ای از نور می گیرد». گفتم: و اگر چنین باشد چه می شود؟ گفتند:

ارواح طیبه تو را مشاهده خواهند کرد و دور تو جمع می شوند. گفتم: آیا ما هم آنها را می بینیم؟ گفتند: آن را امام علی علیه السلام می بیند.

هرگاه به قبرستان کوفه (الجنانه) می رسیدند، توقف کرده، در اندیشه فرو می رفتند، تا جایی که همراهان به ستوه می آمدند، گاهی بعد از توقف بدون سخنی می رفتند، و گاهی چنین اظهار می داشتند، آنها را گروه گروه می بینم که با هم در گوشی سخن می گویند، گاهی هم با صدای بلند. در آن هنگام من مفهوم «ارواح طیبه به تو نشان داده می شوند» را نمی دانستم، و اینکه آیا سوره توحید فقط در قبرستان‌ها این اثر را دارد یا اینکه در هر مکانی این اثر را دارا می باشد، دیگر اینکه برای چه منظوری «ارواح» در یک مکان جمع می شوند، و چه مسئله‌ای برای آنها اهمیت دارد که پیرامون آن به گفت و گو می پردازند، یا اینکه چه مسئله‌ای بر آنها مخفی است که درباره آن سوال می کنند. گویا مردم فطرتاً این نوع صحبت‌ها را دوست می دارند، و مایلند پیرامون آنها بدون کمترین شک و تردید سخن بگویند. در حالی که اگر مسئله خلاف اعتقادات ایشان بود، دیگر کسی پیرامون آنها سخن نمی گفت، و با توجه به پاره‌ای شک و تردیدهایی که معمولاً مردم در این موارد از خود بروز می دهند، آنها از یاد رفته بود. این نوع باورها مختص

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۱

مسلمین یا موحدین نیست، بلکه این نوع سخن و باور نزد همه ملل و نحل موجود است، و اینکه گروهی از باصطلاح روشنفکران و متجددین نسبت به این موضوعات، خود را بی اعتنا نشان می دهند. حقیقت آن است که در برابر عظمت مرگ لب به چیزی نمی گشایند و قادر نیستند هیچ گونه تفسیر و تاویلی برای انتقال از این عالم به عالمی دیگر را اظهار کنند، و شاید هم، چه بسا علاقمند باشند در آن دنیا حسابی برای خود باز کنند. اینکه با معتقدان به آن عالم رابطه ای برقرار کنند، اگر چه بسیار جزئی باشد؛ مباد که رابطه آنها با این عالم، که در حال حاضر با آن انس گرفته و بسیار دشوار است که آن را ترک نمایند، سست شود. و شاید از قرآن کریم الهام می گیرند که می فرماید: **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** و ارتباط دادن با آیات قبلی که می فرماید: **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا ..**

که منظور در عالم برزخ است و هنگامی است که حقائق در برابر چشمان او آشکار شده است: و در این مورد دو مسئله مرا حیران می کند یکی سخنی است که از ایشان- درود بر آنان باد- نقل شده «کلا انهم اکرم علی الله من ان یهملهم بل هم فی ابدان کابدانهم فی الدنیا- حدیث». دیگر آنجا که حق تعالی می فرماید: **وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ**. تا آنجا که می فرماید: **قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ** و شاید این سخن درباره عالم برزخ باشد. و چه بسا «حدیث» را بقیه ای است که در اینجا اشاره به جزئی از کل مطلب شده باشد. امیدوارم که در آینده به این موارد مبهم مجددا اشاره ای بکنم.

[دیدار با حاج جاسم و مرگ او]

۳۱- و از مطالب مربوط به این بخش ها که لازم است، نه برای توضیح مطالب، بلکه برای تأمل و تعمق بیشتر درباره آنها مطرح شود، یکی هم این است که ایشان را- قدس سره- یارانی بود از عربهای خالص و قدیمی شهر نجف اشرف که از میان آنان «حاج عبد الامیر الاعسم» و «حاج جاسم الاعسم» را که دومی برادر بزرگتر بود می توان نام برد. هنوز هم به یاد می آورم شخصیت بزرگوار و قد کوتاه و لاغر با ریشهای سفید او را؛ کلاهی بر سر می گذاشت که «کشیده» نامیده می شد و آن عبارت بود از یک کلاه استوانه مانند نسبتاً ضخیم، که در قسمت پائین آن پارچه ای معمولاً مخمل و زیبا، بصورت

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۲

عمامه می پیچیدند و سادات بجای این پارچه مخملی، پارچه سبز استفاده می کردند. گویا کلاه استوانه ای شکل را از ترکهای عثمانی تقلید کرده بودند و در کشور مصر هم بسیار معمول است و به آن «فینه» می گویند، آری هر دو برادر از دوستان و محبان ایشان بودند، اما برادر بزرگتر یعنی «حاج جاسم» بیشتر با ایشان انس و الفت داشت، و در بیشتر مسائل جاری و روزمره به او اعتماد داشت، از قبیل خرید و فروش و دادوستدهای شخصی خود. ظاهراً او بود که متعهد شد برای

خانواده ایشان - قدس سره - چند خانه بسازد. او سوار بر حیوان به مساجد کوفه و سهله می‌رفت و هرگاه به «سید آغا» (به زبان او) می‌رسید پیاده می‌شد و با ایشان بقیه مسافت را طی می‌کرد، در طول مسیر با هم صحبت می‌کردند و چه بسا به مقصد می‌رسیدند اما سخن ایشان قطع و تمام نمی‌شد، پس با هم قرار می‌گذاشتند که بقیه مطلب را شب هنگام در مسجد کوفه یا جایی دیگر به اتمام برسانند، و این نشانه آن بود که تا چه حد از صحبت با یکدیگر لذت می‌بردند، و تا چه حد دوستی آنها مستحکم و استوار بوده است. قابل ذکر است که شخص نامبرده در خدمت «سید مرتضی کشمیری» و بعد از او در خدمت «سید احمد حائری» بوده است، بین آنها ارتباطی بسیار صمیمی، و علاقه‌ای دوجانبه وجود داشته است.

سال‌ها پس از رحلت مرحوم قاضی - قدس سره - «حاج جاسم» بیمار شد و مقداری از بینائی خود را از دست داد و دیگر قادر نبود از منزل خارج شود مگر به کمک یکی از افراد خانواده یا فامیل، فامیلی که به علت سوابق نیکوکاریش نسبت به ایشان، با وی مهربان بودند.

من در شب «نیمه شعبان» در کاظمین بودم و آن شب، شب جمعه هم بود؛ تصمیم گرفتم به سرعت به کربلا رفته، موفق به زیارت امام حسین علیه السلام شوم و فردای آن شب به محل کارم برگردم، با نیت اینکه به نجف هم مشرف بشوم، و لذا پس از زیارت دو حرم مطهر به توقفگاه اتومبیل‌ها رفتم، ناگهان به دوستی صمیمی برخورد کردم که با اصرار از من می‌خواست که چند ساعتی با هم باشیم، سپس با اتفاق او، آخر شب و پیش از طلوع فجر به نجف مشرف شویم که من هم موافقت کردم. طبق وعده‌ای که دوستم داده بود، اتومبیل فراهم شد و حدود یک ساعت بعد وارد نجف شدیم؛ پس از زیارت و نماز صبح، به طرف منزل حرکت می‌کردم که ناگهان در آستانه خروج از صحن صدایی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۳

بم و نسبتاً بلند مرا صدا کرد، به چپ و راست نگاه کردم کسی را ندیدم، بار دیگر نگاه کردم متوجه شدم کسی با صدای غلیظ مرا صدا می‌زند: «محمد حسن»؛ «محمد حسن»، نزدیک شدم و عبا را پس زدم؛ مشاهده کردم «آقا حاج جاسم» است. به او گفتم کدام «محمد حسن» را می‌خواهی .. نکند فرزندت «محمد حسن» را می‌خواهی؟ گفت خیر و درحالی که با چشمان کم‌توان خود به من نگاه می‌کرد اضافه کرد: «محمد حسن القاضی» را می‌خواهم. پس درحالی که با دو دست خود بر من تکیه کرده بود نفسی عمیق کشید و از من خواست که او را به منزلش ببرم که این کار را کردم.

در منزل در کنار من نشست و دستور چای و نان و پنیر داد و با لطف و منت اظهار داشت «پدر شما - قدس سره - در طول مدتی که مصاحب او بودم همیشه برای صبحانه این غذا را ترجیح می‌دادند. از او پرسیدم چرا مرا صدا می‌کردید و از کجا می‌دانستید که من در این ساعت از آنجا می‌گذرم. پاسخ داد: «این را از من پرس». سپس لبخند بسیار سردی بر لبانش نقش بست و ادامه داد: نماز صبح را که خواندم آنجا نشستم و شروع کردم به صدا زدن نام تو با صدای بلند تا جایی که می‌رفت که صدایم خفه شود؛ آخر من با این دید کم‌قادر نبودم به خانه بیایم لذا مجبور بودم صدا بزنم. گفتم: «سبحان الله شما از کجا می‌دانستی که در این ساعت طلوع فجر، من از اینجا می‌گذرم یا از حرم مطهر خارج می‌شوم؟» پاسخ دادند: «بسیار خوب، کل داستان را برایت تعریف خواهم کرد فعلاً بفهمانید هندوانه میل کنید». سپس اظهار داشتند: من مدت زمانی

طولانی در خدمت «سید آغا» بودم، و ایشان بسیار به من اعتماد داشتند و خیلی از امور را به من محول می کردند. اکنون که اسیر رختخواب شده‌ام و مریضم، بیشتر صحنه‌های آن روزها، به یاد می آید. اما در مورد پاره‌ای از مسائل دچار شک و تردید می شدم، ولی موفق نشدم آنها را در محضر ایشان حل کنم، لذا از خداوند متعال ملتمسانه خواستم که پیش از مرگم این توهّمات از من دور شود. پس ایشان را - قدس سره - زیارت کردم و ایشان به من گفتند که شما در این زمان و در این مکان از آنجا خواهید گذشت، پس از خانواده‌ام خواستم که مرا آنجا ببرند و آن قدر فریاد زدم که همه از دور و بر من دور شدند و تصور می کردند که من دچار جنون شده‌ام. آقا سید آغا از من خواست که به وسیله شما رضایت سادات و علویات (گویا منظور اولاد ذکور و اناث باشد- مترجم) را بگیرم- به

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۴

همین عبارت- من هم مقصود او را فهمیدم. سپس ادامه داد: «من اکنون همه چیز در اختیار دارم، وجه نقد، اثاث منزل، خانه‌های متعدد؛ شما هر چه نیاز دارید یا دیگران نیاز دارند در اختیار شما است». سال‌های متمادی بود که با صراحت لهجه توأم با یقین و بزرگواری حاج جاسم آشنا بودم. پاسخ دادم: «من از شما چیزی نمی گیرم و متعهد می شوم که دیگران را هم راضی کنم»؛ این را گفتم و مرخص شدم. به شهر کاظمین برگشتم و بشدت، بخاطر يك شبانه روز تأخیر مورد اعتراض خانواده قرار گرفتم و همین که مشغول توضیح دادن و علت تأخیر شدم، زنگ تلفن به صدا درآمد و خبر مرگ ایشان را به من اطلاع دادند!

ممکن است کسی بپندارد که شاید همه چیز در این قضیه بصورت اتفاقی رخ داده باشد. راجع به تصادفی بودن مسائل باید گفت این گونه اتفاقات که تصادفا رخ می دهند از لطف و مرحمت خداوند است و از جمله مقوله‌هایی است که مشمول معنی آیه: **لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ** یا این گفته شاعر باشد که می فرماید:

بدان گونه زندگی کن که دوست می داری، که خداوند تو را بدست ملائک، از آسیب زمانه محفوظ می دارد. و اما درباره خواب و خواب دیدن، باید گفت که آنچه می بینیم نشانه و رمز است، که نزدیک ترین آنها به واقعیت، همان خواب‌هایی است که برای پیامبران و بندگان صالح رخ می دهد. کمالین که می بینم حضرت یوسف علیه السلام یازده ستاره را در خواب می بیند به همراه خورشید و ماه که به او سجده می کنند، ولی محال است که به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داده شود که فرزندش اسماعیل را قربانی کند یعنی بکشد، زیرا معانی این خواب‌ها را کسی نمی داند مگر بندگان برگزیده خداوند.

علاوه بر اینکه خواب‌ها را شرح و تفصیل و جزئیات نیست، بلکه لازم است آنها را بصورت رویای حقیقی و واقعی تعبیر نمود، از همان نوع رویاها که احیاناً آدمی در هنگام بیداری و راه رفتن می بیند و تصور می کند که می توان آنها را «خواب دزدکی» نامید.

می گویم: این داستان و شرائط وقوع حوادث آن تا چه حد جالب توجه و عجیب است! آنهایی که منکر هرگونه رابطه بین مردگان و زندگان می باشند، این نوع داستان‌ها را به عقل باطن، یعنی هنگامی که کلیه حواس ظاهری ما از کار باز می ایستد نسبت می دهند،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۵

اما باید توجه داشت که انکار هرگونه رابطه بین مردگان و زندگان، با توجه به این همه حکایات که به وسیله مردم نقل می شود، ادعائی خام و غیر مسئولانه است، ولی من، بمنظور ادامه بحث و سخن اصلی در این کتاب که عبارت از نقل حوادث، بدون اظهار نظرهای مفصل است، فعلاً مؤید سخن منکران هستم.

[یک داستان عجیب]

۳۲- داستان شگفت انگیز دیگری برای شما نقل می کنم که، از نظر جالب بودن و غیر عادی بودن، کمتر از داستان قبلی نیست. پیرمرد مسنی پس از مرگ مرحوم پدرم - قدس سره - برای چند ماه به نجف آمد، و با خود نقشه یک زمین خالی آورد با خصوصیات و مقداری بنا در آن، برادران را نزد خود جمع کرد و یکایک نام آنها را پرسید تا اینکه به نام برادر مورد نظر رسید، و از او خواست که موقعیت زمین مورد نظر را به او نشان دهد، اگرچه کلیاتی از مکان را در نقشه داشت. برادر او را راهنمایی کرد و آن مرد سالمند با کمک چند معمار بنای مورد نظر را در آن بوجود آورد و کلیه هزینه ها را از جیب خود پرداخت نمود. آنگاه اظهار داشت: «آغا» از من خواسته بود که این کار را به سرعت انجام دهم.

بعدها - ان شاء الله - حکایت دیگری از این پیرمرد، همچنین برادر او که از چهره های برجسته شهر بود و گفته می شد از شاگردان «سید احمد کربلائی حائری» (اعلی الله مقامه) است نقل خواهم کرد. او در زمان حیات معظم له بیمار شد - شاید به علت پاره ای اعمال طاقت فرسا - پس به او دستور داده شد شهر نجف را ترک کند و بطور دائم در «گیلان» اقامت گزیند، مگر مدت کوتاهی از فصل زمستان را در نجف باشد تا بتواند فعالیت علمی خود را مجدداً در حوزه از سر گیرد و پاره ای اذکار را در جوار آرامگاه حضرت علی علیه السلام انجام دهد.

[در باب حضور و دستگیری نفوس قدسیه ایشان]

۳۳- یکی از مریدان و نزدیکان ایشان همچنین اعلام می نمود که تمام آنچه نزد او هست همه از «سید قاضی» است، چه آن مقدار که در زمان حیات بر او افزوده شده است، یا آنچه پس از مرگ - در نتیجه عمل به روش ایشان، بر او افزوده شده است، بدیهی است چنین ادعایی توسط شخصیت مورد اعتماد و دارای منزلت علمی و اجتماعی در جامعه

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۶

را نمی توان بدون پرسش از کنارش گذشت. حال باید سوال کرد که این روش های مخصوص او - قدس سره - کدامند؟ شاید پاسخ همان باشد که به عده ای از خواص خود، گفته است: زمانی که در خدمت ایشان بودیم، ایشان این موضوع را که راهنمایان از شاگردان می خواستند، که هنگام «ذکر» تصور و تصویر «استاد» خاص یا عام را در حافظه داشته باشند، (با شرح و تفصیلی که در رساله «سیر و سلوک» مرحوم بحر العلوم آمده است)، رد می کردند. ولی - قدس سره - می گفتند هرگاه در اثنای «ذکر» مشکلی پیش آمد، یا به هنگام «اعتکاف» حلولی برای شما حاصل شد، حال به هر طریق به تصور

استاد متصل شوید. ما تصور می‌کردیم که منظور ایشان فقط در زمان حیات معظم له است، اما با گذشت ایام دریافتیم که این وضعیت بعد از فوت ایشان هم ادامه دارد و ما هم در همین مسیر حرکت می‌کنیم. در حین نگارش این خاطرات نمی‌دانم به چه علت این موضوع به ذهنم خطور کرد که حضرت پیامبر عظیم‌الشان (ص) فرموده‌اند «هرکس می‌خواهد میتی را ببیند که روی زمین راه می‌رود به این نگاه اندازد .. پس به حضرت علی علیه السلام اشاره نمودند. من از نقل این حکایت قصد اثبات امری را نداشتم، اما بنظر می‌آید که نفوس قدسی ایشان علیهم السلام در همه جا و همه عوالم حضور دارند، و اینکه گوشزد نمایم و هشدار دهم به آنچه در پیرامون ما می‌گذرد. خداوند همگی ما را از خواب بی‌خبری بیدار کند.

[برخی نکات ظریف در سلوک]

۳۴- در یادداشت‌های نخبگان نکته‌های جالبی را خوانده‌ام، و نکات ظریفی را مطالعه نموده‌ام که جز از شخصیت‌هایی بخصوص، و دارای استعدادی فوق‌العاده و نگاهی نورانی و بسیار نافذ در کنه زندگی معنوی، دیده نمی‌شود. یکی از ایشان می‌گوید:

در صحن شریف حیدری مشغول استراحت بودم، در قسمتی که نزدیک به مکانی است که سر مبارک حضرتش قرار دارد، یعنی در قسمتی که معروف به «الطاق» است. در گوشه‌ای در حال استراحت بودم و پاهای خود را دراز کرده بودم، پس از يك جلسه طولانی درس و بعد از آن عبادت و ذکر و مطالعه. پس از آن در جلسه درس ایشان- قدس سره- حاضر شدم، ناگهان بدون مقدمه شروع کردند به گفتن اینکه: «صحن شریف

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۷

در حکم خانه امام است و شما می‌دانید که تفاوتی نمی‌کند امام که نمی‌میرد و ایشان نمونه و مقصود از این آیه حق تعالی هستند: **أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** پس آیا صحیح است که مقابل آنها به آن صورت بنشینم و پاهای خود را برای استراحت دراز کنی یا هر کار دیگر؟» شخص مخاطب می‌گفت این سخن فقط برای توجه و خودداری از آنچه خلاف ادب است در مقابل امام نبود، بلکه منظور چیز دیگری بود، چه بسا چیزهای دیگری بوده است که منظور نظر ایشان بوده است. زیرا بسیاری کسانی که تخم هدایت الهی در ایشان وجود دارد، همچنین پایه و ریشه‌های موفقیت، منتها نیاز به نیروی محرکه‌ای دارند، و تشویق و تهییجی. باید ضربه‌های بسیار آرامی بر اندام‌های حساس قلب و احساس او نواخت، چه بسا با همین نواخت‌ها، تحولی در او ایجاد شود، و این محرک‌ها و جلب توجه‌ها مشمول این گفته ایشان است (درود خداوند بر آنان باد).

هرگاه خداوند کسی را به وسیله تو هدایت نماید، برای تو از همه آنچه بر آن خورشید می‌تابد نیکوتر است («لئن يهدي الله على يدك واحدا خيرا لك مما طلعت عليه الشمس ») زیرا ثواب این کار برای تو خواهد بود در دنیا و آخرت، و مطلوب است که گام اول را تو برداری، با خلوص نیت. و از این نوع کارها است آنچه از یکی از ملازمان و همراهان مرحوم سید هاشم حداد نقل شده است که گوید: «يك بار با او- قدس سره- مواجه شدم و سلام کردم، بدون آنکه با او آشنائی قبلی

داشته باشم، نزدیک من آمد و پرسید معنی این گفته خداوند متعال چیست که می‌فرماید: **وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا**. (بلند مرتبه است شأن خداوند نه همسر دارد و نه فرزند) و من در آن لحظه هیچ‌گونه پاسخی نداشتم که به او بدهم». و این در حالی بود که شخص مذکور ادعا داشت که قرآن را می‌خواند و بیشتر مضامین آن را با سلیقه عربی خود می‌فهمد.

زیرا تصور می‌کرد از سطح مردم عادی بالاتر است، اما هنگامی که این آیه از او سوال شد، جوابی برای گفتن نداشت و گوئی به گوش او نخورده است. زیرا مقصود از عبارت (جدُّ رَبِّنَا) را نمی‌دانست و مجبور شد از اهل فن معنی آن را بپرسد، پس از راهنمایی‌ها و پرس‌وجوها مجدداً به خود ایشان - قدس سره - برگشت و ایشان هم او را به سید هاشم حداد راهنمایی کرد، زیرا با او خودمائی بود، و این حکایت سبب می‌شود که شخص نامبرده از ملازمان او شود و در مجالس ایشان شرکت نماید و از نظر اخلاقی و معنوی از

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۸

وی بهره‌ها ببرد. همچنین است در مورد عده‌ای که به‌طور دسته‌جمعی تفسیر قرآن می‌خواندند، بدین ترتیب که نخست بطور انفرادی تفسیر می‌خواندند سپس برای رفع اشکال بطور دسته‌جمعی ایرادها و ابهامات و نظرات خود را با یکدیگر مطرح و رفع اشکال می‌نمودند که روشی است نیکو و ابتکاری برای درک بهتر قرآن کریم، لکن ایشان - قدس سره - می‌خواست که در دل آنها حس کنجکاوی را برانگیزد، دیدگاه‌های گسترده‌تری را در برابر چشمانشان در زمینه تفسیر قرآن بگشاید، و آنها را به معنای عمیق‌تر و دقیق‌تر رهنمون گردد، و لذا يك بار از ایشان سوال کرد که در آیه شریفه: **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا** بهتر نبود که حق تعالی می‌فرمود: **«فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ»** زیرا ما می‌دانیم و تردیدی نیست که مرجع ضمیر در کلمه «رَبُّهُ» حضرت موسی علیه السلام است که نشانگر آن است که برای شناخت «رب» مراحل و مراتب بخصوصی وجود دارد که بستگی دارد به آیات و ادله مخصوص به هر انسانی (به این صورت) و در همین حد و حدود نمی‌دانم آیا این هم ممکن است که بگوئیم هرکسی را خدائی است، یعنی خدائی که من می‌شناسم با خدائی که تو می‌شناسی تفاوت دارد. یعنی هرکس با توجه به ظرفیتش خدا را می‌شناسد، ظرفیت و توان عقلی و فکری او. شاید به همین دلیل است که ایشان - قدس سره - عرفان را در دسترس همگان قرار داده است، تا هرکس در حد توان و مقدرات خود در این راه حرکت کند. در مجموعه نخبگان، همچنین، با نامه‌ای برخورد کردم که گویا صاحب نامه آن را به شخصی فرستاده است و از او راهنمایی خواسته است، و از روش و طرز بیان نامه چنین استنباط می‌شود که نامه به شخصیتی فوق‌العاده (یکی از بزرگان) فرستاده شده است و لذا ترجیح دادم، بخاطر فوائد بسیار و عبرت و اعتباری که در آن موجود است، آن را در اینجا نقل کنم: (خداوند ما و شما را به راه راست هدایت فرماید).

اما در خصوص اعراض از امور معمولیه دنیوی و رسیدن به حقائق که از من مفلس (بی‌چیز و ناچیز) سوال کرده بودید، بخصوص درباره مقدمات کار، یعنی مقدماتی که باید طی کرد، من هرآنچه درباره آن می‌دانستم، برای رسیدن به آن عوالم!! قبلاً راه‌های رسیدن به مقصد را به شما نشان داده‌ام همچنان نتیجه آن را مفصلاً برایتان گفته بودم، درباره آن امور خیلی

بدون تکلف با شما سخن گفته بودم، بدلیل اینکه بسیار شائق آن

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۸۹

هستم که همواره در همه عوالم با دوستان خود و همرنگ آنها باشم، برای همین اصول و لب لباب مطالب را عرض نمودم، و هرآنچه در این خصوص لازم است، و هرآنچه به آن امور مربوط می شود حضوراً خدمتتان عرض کردم، حال اگر بیشتر از آن را طلب می کنید، مطالب را بار دیگر برای شما اعاده می کنم، یا اگر مایلید که خلاصه آن را اعاده کنم، بدین سان که من از استادان خود فراگرفته ام - خدا به آنها پاداش معلمان نیکو را عطا فرماید - آری آنها برای ما این گونه بیان نمودند که رسیدن به آن هدفهای مورد نظر مقدور نیست مگر از طریق معرفه النفس و خودشناسی، و این نفس باید از مرحله «مثال» بگذرد تا بتواند به مرحله و عوالم «عقل» برسد. هرگاه نفس به مرحله و عوالم «عقل» نرسد، ممکن نیست که به مرحله و عوالم «معرفت» یا «حقیقت معرفت» برسد و در نتیجه به «غایت مطلوب» نخواهد رسید. و بمنظور رسیدن به آن «غایت مطلوب» استاد می گفت:

باید «سالک» از خورد و خوراک و خواب و استراحت خود بکاهد تا شاید به هدف نزدیک شود، یا جنبه روحانی خود را تقویت نماید، و برای حد و حدود خورد و خوراک و استراحت اندازه هائی را تعیین نماید. در این نامه بطور مفصل درباره اندازه غذا و چگونگی استراحت و خواب و مقدمات آن به تفصیل شرح داده شده است. و از آنجائی که نویسنده نامه از شاگردان سید احمد کربلائی حائری است، یا استاد او همدانی (خداوند هر دوی آنها را در رحمت و رضوان خود قرار دهد) است چنین تصمیم گرفتم بخشی از آن را که به دیدگاهها و آموزش های ایشان مربوط می شود شرح نمایم. در پایان به این مسئله اشاره نمایم که جنبش - قدس سره - هرگز به این امور اشاره ننموده است، در کلیه مطالبی که از ایشان خوانده یا شنیده ام، یا اطرافیان و یاران ایشان نقل نموده اند. بلکه در سلوک و عرفان خود به نوع دیگری، شاید ارجمندتر از آنچه در زمان خود یا تا دوره و زمان ایشان، معروف و متداول بوده است، یا روشهای دیگری که توسط عرفای دیگر عمل می شده است. در مورد مقدار خوراک صاحب نامه چنین می نویسد: «در روز يك بار و هنگام شب يك بار» و عبارت چنان است که مفهوم يك بار در شبانه روز را هم از آن می توان فهمید، و زمانی به تناول غذا می پردازد که يك ساعت از احساس گرسنگی او گذشته باشد، تا طعم گرسنگی را چشیده باشد، و پیش از سیر شدن دست از غذا می کشد.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۰

در بین دو غذا هم تنقلاتی نمی خورد. در مورد کیفیت غذا چنین می گوید: غذای حیوانی را در دو وعده غذائی خود نمی گنجاند بلکه در شبانه روز يك بار غذای حیوانی میل می کند، و در هفته يك روز مطلقاً غذای حیوانی میل نمی کند. و در مورد حالیت غذائی که می خورد و پاکی آن از هرگونه شك و شبهه و مسائلی از این قبیل که معمولاً مورد توجه متشرعین است نیازی به سفارش نیست، همچنین ایشان سفارش می کردند روز اول هر ماه را روزه بگیرند. در مورد خواب

هم می گفتند که در شبانه روز شش ساعت است، و ساعات عبادات را در زمستان سه ساعت و در تابستان يك ساعت و نیم از شب گذشته سفارش می کردند. و درباره ذکر و تفکر می گفتند آنها دو بال سالک است که به وسیله آنها در آسمان معرفت پرواز می نماید، و بدون آنها نتیجه ای برای او انتظار نمی رود.

در مراحل اولیه و برای مبتدیان، به یاد آوردن مرگ را سفارش می نمودند، بدین صورت آن را در مخیله خود مجسم کند، تا حدی که گوئی اتفاق افتاده است، و مجسم کردن بی تابی خانواده و دیگران و اینکه از یاران جدا می شوی، و آن قدر باید در این زمینه، مسائل را مجسم کند که احساس کند دارد گیج می شود، و گیجی دارد او را به عالم «مثال» و خیال می برد.

دیگر از سفارشات می کردند، تفکر درباره خواب و اینکه حقیقت خواب و کیفیت آن چیست، و چگونه بر انسان چیره می شود، به طوری که به نیکی دریابد که او با جسمش تفاوت دارد. و تا حدی در این ادراک و احساس پیش رود که حواس او جای دستگاه های حواس او را بگیرد. بدین معنی که امور را آن گونه احساس و ادراک کند که توسط دستگاه های جسمی او، یعنی باصره و لامسه و سامعه و غیره احساس می کنند (و عمل می کنند) بدون شك و شبهه ای. در اینجا بد نیست به این نکته هم اشاره کنم که در یکی از یادداشتهای نخبگان خواندم که این مسئله اخیر الذکر را - قدس سره - مورد تاکید قرار داده است، یعنی تفکر در خواب و تحت مراقبه قرار دادن حالات سه گانه آن را که گویا مقصود از حالات سه گانه، آغاز خواب و پایان خواب و آنچه در اثنای خواب، خواب می بیند. و اینکه ایشان کسی را در خواب دیده اند که شباهت تام با زمان دیدار او در بیداری داشته است، یا اینکه نقل می کردند که فلان کس در خواب از

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۱

مرحله «مثال» گذشته است، ولی نامی از او نمی برد. اما ظاهراً او یکی از شاگردان ایشان یا شاگردان سید احمد حائری بوده است.

پس از سپری کردن مدتی در عالم «مثال»، که انسان در آن مرحله جز خود کسی را نمی بیند؛ به همراه استاد و مرشد، وارد عوالم دیگری می شود. زیرا سیر در آن عوالم بدون استاد بسیار خطرناک و چه بسا در بیراهه ها با مشکلاتی روبرو شود. دیگر اینکه معتقد بودند در طی این مراحل، سجده یونسیه: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» تاثیر فراوانی دارد، یعنی سجده کردن در حال حرکت، که در این مورد دارای تجربه فراوان بوده است، یا تجربه ای که دوستان در این راه داشته اند، هم چنین تعداد «تسبیحات» که رقم چهارصد را کمترین و کوچک ترین رقم برای این کار می دانسته اند و باید بین الطلوعین انجام بگیرد.

و آنجائی که تاریخ این اعمال و ذکرها با دهه اول ماه شعبان معظم مصادف می شد، ایشان - اعلی الله مقامه - می گفتند: مسئله مراحل سه گانه به صراحت در سجده پس از دعای نیمه شعبان آمده: «سجد لك سوادى و خیالى و بیاضى» و معرفت حاصل نمی شود مگر بعد از مرحله «فناء» یا طی کردن آن در مراحل سه گانه مورد بحث.

همان طور که یادآوری کردم این نامه مفصل است، و بخط داماد ایشان - قدس سره - شیخ میرزا ابراهیم شریفی سیستانی می باشد که اکنون نزد من است. بدنبال آن نیز صحبت هایی می شود که توسط مرحوم شریفی شرح و تفسیر شده است،

همچنین شامل اخبار و مطالبی است به نقل از بزرگان اهل طریقت - اعلی الله مقامهم - و من در این توضیحات و اظهار نظرها که برای خواص خود در شهر «زابل» ایراد می کرده نشانه‌ای از اینکه ایشان مطالب خود را از «قاضی» (ره) نقل نموده است نیافتم، ولی این مقدار مورد توجه و عنایت قرار گرفتن آنها اهمیت مطالب را می‌رساند. گفتیم که نامه طولانی است و ما به اندازه مورد نیاز مطالبی را از آن نقل کردیم و شاید بار دیگر آن را مورد ارزیابی مجدد قرار داده، یا کل آن را نقل کنیم. همان‌طور که اشاره شد، مسئله مورد نیاز ما خوراک و خواب بود. با وجودی که کم غذا خوردن، بطور کلی، مورد تایید همگان است و بسیار سفارش شده است، و در حدیث «بصری» نیز چنین آمده است: «و ان كان لا بد فثلث للطعام» (و چنانچه چاره‌ای نباشد يك سوم برای غذا)، اما مسئله کم کردن غذا

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۲

و خواب تا حدی که ناتوانی و زرد شدن چهره بر او آشکار گردد و بدن به لرزش درآید برای آن است تا بدین وسیله، تخیل و خیال سالک قوی گشته، و صفات حیوانی در او ضعیف شود، و از این حالات بدین صورت تعبیر می‌کند که: «تا جثه حیوانی او جوانی کمتر و روحانیت او قوت گیرد». این‌ها اموری هستند که از نظر من غریب و غیر عادی می‌باشند؛ و از کسی از بزرگان و راهنمایان این طریقت، و حتی از متأخرین، نخوانده و نشنیده‌ام، مگر نزد طبقات صوفیه و عرفای متأخر. آری ایشان این اعمال را به هم مسلکان خود سفارش می‌کنند زیرا «ایشان از راه‌های تنگ و تاریک وارد می‌شوند». این کمترین چیزی است که می‌توان در مورد ایشان گفت. و اکنون عرفانی که به صورت امروزی درآمده: «تهذیب اخلاق» است، و آنچه بین اکثریت بزرگان و فقه‌های معظم معروف و مشهود است شباهتی با شکل و صورت قدیم آن ندارد، بلکه منظور همین رفتار و سلوک متداول و معمول نزد همگان است، و آن عبارت است از همان عباراتی که - قدس سره - در وصیت‌نامه خود آورده‌اند: «نیکی به همه، و دست کمک به همه دراز کردن - مگر مواردی که خداوند متعال آنها را نهی نموده است؛ سپس چنین می‌افزایند:

بر حذر باشید از اینکه به کسی آسیب برسانید، یا اینکه اذیت و آزار شما به قلب کسی رسیده، او را ناراحت و دل شکسته کند» بعنوان اصول اخلاقی و انسانی. کما اینکه از عرفا و مشایخ سابق مطالبی خوانده‌ایم مبنی بر اینکه: «هرکس آمد نانش بده و از مرامش مپرس» و این همان چیزی است که آدمی را به دیگران نزدیک می‌کند، و به دل همه مردم نزدیک و محبوب می‌گرداند، و این محبوبیت و نزدیکی، کلید همه مشکلات اخلاقی و اجتماعی است، البته نباید تصور کرد که رسیدن به این مرحله، برای همه، کار آسانی است، آنها را عقیده بر این است که به ازای مقدار خدمت به مردم در راه خداوند متعال، منزلت آدمی نزد خداوند معین می‌گردد و مشمول فیض الهی شده، دیگر مراحل و درجات را طی می‌کنیم. از مطلب دور شدیم درحالی که قرار نبود به اظهار نظرهای شخصی بپردازیم که احیاناً مورد قبول گروهی یا عدم قبول از طرف گروه دیگر قرار گیرد، بلکه قصد ما اشارات کوتاهی بود به مطالب.

[عدم انکار منزلت عرفا]

۳۵- شیخ العرفای قرن اخیر در وصیت‌نامه خود به فرزندش و نگهبان اسرارش چنین

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۳

می گوید: «فرزندم اولین چیزی که به تو سفارش می کنم این است که مقام و منزلت عرفا، اهل معرفت الله، را هرگز منکر نشوی، و اینکه دوری کنی از هرکسی که منکر منزلت والای آنها می باشد، زیرا چنین کسانی راهزنان راه حقیقت می باشند، راهزنان راه منتهی به الله. زیرا انکار در نخستین مراحل خود در نفس آدمی امتناع و برگشت به قهقرا و فقدان میل ایجاد می کند، و پیامد آن دوری از حقیقت و میل به ظلمات و جهل و الحاد است؛ برخلاف روی آوردن و استقبال که پیامد آن شادمانی و آرامش است، و این روی آوردن و حالت پذیرش به مجرد گوش فرادادن حاصل می شود، و روش یا سخن همراه با لغزش و دروغ و کذب هم با اندکی دقت آشکار می گردد. با این سخنان می خواهم آشکارا بگویم و هرگونه شائبه را برطرف نمایم که من، با تمام وجود، به مقام شامخ بزرگان اهل معرفت، آری همه بزرگان اهل طریقت و روش آنها و تعلیمات و ارشادات آنها و راهنماییهای درست ایشان در مسائل اخلاقی و سلوک، ایمان و اعتقاد کامل دارم، و نقل سخنان گروهی از ایشان که گاهی به قصد توضیح آورده می شود هم نیست مگر گفتگوهای کلامی که علما و نویسندگان و صاحبان اندیشه های نو آن را به کار می برند، که در صورت صرف نظر کردن از آنها، سخنان و مقاله ها ممکن است وافی به مقصد نباشند، البته همواره پذیرای هرگونه انتقاد و اعتراض هستم و از نقد و رد و اعتراض واهمه ای ندارم.

[ماجرای مرتاض هندی]

۳۶- سید دانشمند، عابد و زاهد آقای سید هاشم رضوی هندی برایم نقل نمود که یکی از مرتاضان هندی که در انجام کارهای غیر عادی ید طولانی دارد (هندیها را قدرت فوق العاده ای است بر تحمل گرسنگی و مقاومت در شب زنده داری و تحمل سختیهای بدنی بطور کلی) به نجف آمد، و با گذشت چندین و چند روز کسی درباره منظور او از سفر چیزی از وی نپرسید. آقا سید هاشم اضافه نمود: من در آن هنگام در مدرسه هندی اتاقی داشتم، ایشان- قدس سره- هم در آنجا اتاقی داشتند که برای مباحثه با شخصیت های برجسته، به آنجا می آمدند. ناگهان مرتاض مذکور را، که خبر آمدن او را به شهر نجف شنیده بودم، در اتاق یکی از رفقا در همان مدرسه دیدم (طلاب نجف معمولاً از آمدن چنین مهمانانی نه شگفت زده می شوند و نه از مهمان شدن ایشان

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۴

احساس سنگینی و دشواری می نمایند، زیرا بطور معمول مهمان از نظر ایشان کسی است که به اتاق ایشان پناه می آورد بدون اینکه توقع خدمت یا فرش خواب یا حتی غذائی داشته باشد؛ سید هاشم می گوید: وارد اتاق دوستم شدم و آن مرتاض هندی را در آنجا دیدم، تعجب کردم که آنجا چه کار می کند؟! پس با او با زبان معمول بین خودمان احوال پرس و پرس و پاسخ کردم، او خوشحال شد. سپس از او پرسیدم قصد و غرض او از آمدن به نجف چیست، او پاسخ داد منتظر اجازه دیدار با استاد هستم تا در مجلس او برای انجام کاری بخصوص حاضر شوم و اینکه مایل است برای مدت کوتاهی او را ملاقات کند. سید هاشم در اطلاع ندادن حضور او در آنجا به استاد تردیدی به خود راه نداد، یا بعلمت اینکه استاد را نیازی به اطلاع

دادن نیست یا لزومی برای اجازه گرفتن نبود، یا مسائل دیگری که نمی‌خواست مرا از آنها مطلع سازد. سپس چنین ادامه داد: هنگامی که در مجلس استاد حاضر شدم بدون مقدمه به من گفت: مایل نیست یا اجازه نمی‌دهد با او ملاقاتی داشته باشد، و علت روشنی را هم ذکر نکردند. شاید- چنین تصور می‌کنم- بخاطر آن بود که (هندی مرتاض) با ریش تراشیده و سیبل، آن‌گونه که عادت گروهی از دراویش هندی است، بود. مرتاض هندی به مملکت خود بازگشت، و دیگر به نجف نیامد مگر هنگامی که خود را آماده کرده بود و شکل و شمایل خود را بصورت روحانیون نجف درآورده بود، آنگاه از مراجعین و همشینیان مجلس ما شد. و شاید علت دیگر این بوده که او را مادری پیر بود که در هند تنها گذاشته بود ولی در سفر دوم به نجف او را با خود آورده بود، و او از شیفتگان زیارت شهر نجف بود و آرزو می‌کرد در این مکان مقدس دفن شود. (خدمت به مادر یکی از شروط اصلی حصول موفقیت جهت رسیدن به سعادت دنیا و آخرت است).

این داستان را برای این منظور نقل کردم، بدون مناسبت، که بگویم و استدلال کنم که تنها تحمل مشقات گرسنگی و بردباری در برابر شب‌زنده‌داری‌ها برای رسیدن به هدف کافی نیست، مگر آنکه امور دیگری نیز پیرامون آنها وجود داشته باشد، تا موفقیت حاصل گردد و درهای فیض بر انسان بازگردد. همان درهائی که استاد آنها را می‌شناسد و در برابر چشمان سالک قرار می‌دهد. اضافه می‌نمایم که تسلط بر عوالم «مثال» برای کسانی که خواستار آن باشند کار آسانی است بدان‌سان که هندیان و مرتاضان در

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۵

منتها الیه آسیا هم به آن دسترسی پیدا می‌کنند، همچنین گفته می‌شود که کاهنان مصری هم قادر بودند بسیاری از رموز در سینه خفته را کشف نمایند.

[در باب حدیث سجده سوادى و خیالى و بیاضی]

۳۷- و راجع به آنچه در حدیث دعاء آمده است: «سجد لك سوادى و خیالى و بیاضى» منظور از «سواد» این تن تاریک است که بر زمین افتاده به حالت سجود و در حالی که در خاک می‌غلطد. اما این حالت کافی نیست زیرا ممکن است تصورات ذهنی و امثال آن، به سوری امور دیگری متوجه شده باشد. مانند ریا یا مسائل دنیوی دیگر، درحالی که سجده‌کننده باید همه وجود خود، من جمله تصورات ذهنی و مثالی موجود در تخیل خود را خالص متوجه او کند. و در مورد «بیاض» باید گفت منظور وجود خالص و شادمان و پاک از هرگونه تعینات، من جمله تصورات ذهنی و «مثالی» می‌باشد. بنابراین تقسیمات و طبقه‌بندی سه‌گانه؛ باید گفت که انسان دارای سه مرتبه وجودی است؛ و بر سجده‌کننده لازم است که به این جهات و مراتب، در حین سجود، توجه کامل مبذول نماید، و تعابیر «سفیدی» یا «بیاضی» و همچنین «خیال» و «سواد» از جمله رساترین معانی و تعبیرات است که جز از منبع وحی و الهامات ربانی صادر نمی‌گردد.

مرگ را به لقاء الله نیز تعبیر کرده‌اند، و گفته‌اند که مرگ در حقیقت «لقاء الله» است زیرا: «الله یتوفى الانفس حین موتها»: خداوند است که هنگام مرگ جانها را می‌گیرد؛ ولی در مورد اینکه در حال زنده بودن و راه رفتن (در بازار) و مشغول ذکر و سجده و دعا بودن، یا حتی مرگ اختیاری، نگفته‌اند که این حالات هم «لقاء» است، زیرا این نوع مردن مجازی است ولی

به کنایه و مجاز، از آن به مرگ تعبیر نموده‌اند. این‌ها مطالبی بود دربارهٔ فرد و انسان سجده‌کننده، اما در خصوص کلیه عوالم و کائنات، باید اذعان نمود که او را در زمینه وجود و ربانیت و عبودیت شریکی نیست و این اذعان بمعنی اذعان به وحدانیت و اقرار به واحدیت وجود مطلق است.

[تجلیل از اساتید]

۳۸- شایسته است در اینجا به مقدار تجلیل و تعظیم و محبتی که ایشان -قدس سره- به استاد خود، جمال السالکین سید مرتضی کشمیری و آیه الله سید احمد حائری داشتند اشاره‌ای بشود. ایشان به نگهداری و محافظت از دستمالی که داشتند فوق‌العاده

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۶

اهمیت می‌دادند و توجه می‌کردند، هر از چندی آن را بیرون می‌آوردند و به چشمان خود می‌مالیدند، یا آن را بوسیده به سر خود می‌پیچیدند و هرگاه از ایشان در این مورد سوال می‌شد می‌گفتند: این یادگاری است از استاد خود کشمیری. زمانی در میچ یکی از دستان خود احساس درد می‌کردند، لذا از آن مواظبت نموده سعی می‌کردند به جایی برخورد نکنند، ولی هرگاه اتفاقاً به جایی می‌خورد و در شدت می‌یافت به این دستمال متوسل می‌شدند و آن را به محل درد مالش می‌دادند. از قول سید احمد حائری نقل می‌کنند که گفته است: يك بار که اتفاقاً با او در مسجد سهله بودم بعد از نماز واجب مقداری غذا خوردند، مرا تنها گذاشتند، رفتند به «مقام منسوب به حضرت حجت علیه السلام، شب زمستانی سردی بود؛ آن شب ایشان را -قدس سره- تا طلوع فجر زیر نظر داشتم و مشاهده کردم که هرگز از گریه و دعا دست نکشیدند، هنگام صبح که برای صرف صبحانه (شامل چای و پنیر و مقداری نان خشک) نشستیم هرگز از گفتن لطیفه و نکات طنز و خنده دست نمی‌کشیدند و با صدای بلند می‌خندیدند تا جایی که هر کس از آنجا می‌گذشت چه بسا تصور می‌کرد که در آنجا عده‌ای خوشگذرانی می‌کنند. سپس -قدس سره- چنین گفتند: باید با مردم با روشی گشاده و خندان برخورد کنی، و دل و سینه خود را بر روی آنها باز کنی، و آن‌چنان با آنها مواجه شوی که گوئی جز دیدن آنها غمی به دل نداری، و نسبت به آنها با تمام وجود و هرآنچه در دل صفا داری ابراز مودت نمائی. این کارها جدا از وقوف، در برابر خداوند متعال دانای اسرار و خفیات و مالک زمین و آسمان‌ها می‌باشد.

این حکایت نادر را بیش از يك نویسنده از کسانی که شرح احوال سید حائری را نوشته‌اند ذکر نموده‌اند، شاید هم کسان دیگری آن را با لفظ و کلمات دیگر نقل نموده باشند، اما از نظر معنی با آنچه گفته شد تفاوتی ندارد، من نیز مستقیماً از او نقل می‌کنم.

[در باب ظرافت طبع ایشان و آیت‌الله شیخ الشریعة اصفهانی]

۳۹- شاید آنچه در این قسمت، گفته می‌شود با برنامه این کتاب و نوشته‌ها مبیانت داشته باشد، اما به مصداق ضرب المثل عربی «الحديث یجر الحديث» (هر سخن، سخنان دیگری به دنبال خود می‌آورد)، و یا از آن‌رو که، چه بسا سخنی که در آن عبرت و آموزشی باشد و ظاهراً به چشم نیاید، اما افراد با احساسی قوی متوجه آن نکات بشوند،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۷

این مطلب را در اینجا می آورم.

در آغاز جوانی و در آستانه آرزوهای گوناگون که در سینه، در جوش و خروش بودند چنین اتفاق افتاد که شرح حال گروهی از شعرای معاصر را گردآوری کنم، همراه با مقداری از شعر ایشان که تبدیل به کتابی شد، و می خواستم برای آن نامی انتخاب کنم، مانند بقیه مؤلفان کتب. پیش خود این طور فکر کردم که از ایشان - قدس سره - چه کسی بهتر، و برای این منظور بدنبال فرصت مناسبی بودم، چند روزی که گذشت، این فرصت دست داد و پیش نویس کتاب را نزدشان تقدیم کردم، آن را ورق زدند و چند بخش آن را بررسی نمودند و شعر و نثر آن را مرور نمودند سپس با تبسم چنین گفتند ... بله ...! شما آن را با چنین جمله ای شروع کن:

قال التقی الهاشمی نسبا بقية المراضين من طباطبا

پس بدنبال قلم و کاغذ رفتم بخیال اینکه الان، ایشان کتاب را، با بهترین مقدمه و نامگذاری شروع خواهند کرد ... در این تصورات و اوهام بودم که ناگهان فرمودند:

ابن ابی القاسم ذی النجاد	و شیخ الاسلام باذریاد
هذا کتاب «فسوة الفصیل»	الفته فی عام سیجقان ثیل
مشممل علی فتاوی معجبه	تکون دستورالجل الطلبة
قد غفلت عنه فحول الفضلاء	اخرجتها بالفکر اوقات الخلا
و ها کموا نوادرا فی الفن	لم یخطر قط ببال الجن
ولا تخالوا اننی شیاد	کشیک الاسلامین بی سواد

سپس غرق در خنده شدند، و تا آن زمان نمی دانستم منظور از «شیخ الاسلام» کیست، پس از ایشان سؤال کردم: «شیخ الاسلام» کیست؟ اما هنگامی که از شنیدن پاسخ ناامید شدم از ایشان سؤال کردم: آیا هرگز در زندگی کسی شوخ طبع تر و پراستعدادتر برای پاسخگوئی و نکته پردازی از خودتان دیده اید؟ آری گوئی برای هر موردی در خاطر خود نکته ای را آماده کرده اند. پاسخ دادند: آری کسی که استعداد و آمادگی بیشتری داشت، نکته ها و لطیفه های خود را فی البداهه به بیرون پرتاب می کرد، و دقیقا به هدف برخورد می کرد؛ استاد جلیل و بزرگوار ما «شیخ الشریعة اصفهانی» رحمة الله علیه بود. پرسیدم آیا مطلبی از ایشان به یاد دارید، با تندی و کمی ناراحتی پاسخ دادند: باید با

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۸

کلماتی محترمانه تر از اینان نام برد! و به بیانات خود در اینجا خاتمه دادند. و در حالی که پی برده بودند تا چه حد دچار

یأس و شرمندگی شده‌ام مجلس را ترك نمودند.

استادم جناب شیخ محمد فرزند آیت‌الله العظمی شیخ الشریعة اصفهانی هم بسیار بذله‌گو و نکته‌سنج و سریع الانتقال بودند، و حتی بسیار باهوش و ذکاوت فوق‌العاده، ماجرا را برای ایشان نقل کردم و اینکه درباره پدر چه چیزها نقل کردند، حال آیا چیزی در این زمینه به یاد دارید؟ پاسخ دادند آری و این مطلب را از قول مرحوم «سید کاظم عصار» که شاگرد ایشان بودند نقل کردند: یکی از برادران من مایل بود که واعظ و خطیب شود (منبری شود - مترجم) و عقیده او بر این بود که کلید موفقیت در کار، منبر رفتن در منزل پدر است، و مخصوصاً در حضور ایشان در مجلس، اما پدر با این کار مخالفت می‌کردند، اما پس از اصرارها و واسطه‌ها بالاخره موافقت نمودند. مجلس ایشان هم در صبح روزهای جمعه با حضور عده‌ای از فضلاء نجف تشکیل می‌شد، و چنین رسم بود که پیش از اتمام مجلس، واعظی بالای منبر می‌رفت و چند بیتی در زمینه مصیبت ابی عبد الله علیه السلام می‌خواند، برای تبرک و حسن ختام. فصل هم فصل تابستان بود و گرما، و نباید مجلس به درازا کشیده می‌شد، زیرا آفتاب به مکان نشستن بزرگان علم نزدیک می‌شد و آنها را آزار می‌داد، در این شرائط بسیار دشوار و حساس و همه در انتظار پایان مجلس، ایشان بالای منبر رفتند و شروع کردند به شرح و تفصیل مطلبی بسیار خسته‌کننده، برای مجلسی این‌چنینی، شامل تفسیر و خبر و حدیث و تاریخ و موعظه و راهنمایی و نصیحت و غیره، و البته اضافه بغرمائید که سن و سال نصیحت‌کننده مقتضی نبود که بزرگان مجلس را راهنمایی و ارشاد نماید، اما او گویی هیچ اتفاقی نیفتاده، مشغول سخنرانی مفصل خود بود، در حالی که «پدر» از ناراحتی به خود می‌پیچید، و برای ایشان دیگر چاره‌ای باقی نمانده بود جز آنکه سر خود را روی زانوهای تکیه داده، و صورت خود را از خجالت در زیر عبای خود پنهان نماید، زیرا همه می‌دانستند که واعظ فرزند اوست. بالاخره به ذکر مصیبت پرداخت، اما گویا، قصد او آن‌گونه که در نجف مرسوم است یعنی اشاره‌ای کوتاه به مصیبت کردن، نبوده، بلکه قصد او این بوده است که حالا حوادث کربلا و پس از کربلا را مفصل شرح دهد، بالاخره، و در جوی خفقان‌آور، بالاخره به مرحله دعا رسید، و هرچه دل تنگش

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۹۹

می‌خواست دعا کرد، اما در همه این احوال، پدر همچنان سر خود را بین دو دست و بازوان خود پنهان کرده بود تا اینکه طبق معمول اظهار داشت: «رحم الله من یقرأ سورة الفاتحة»، اینجا بود که پدر سر خود را بلند کرد با صدای بلند گفت: «رحم الله من یقرأ سورة البقرة»، سپس عبای خود را روی سر خود کشید و داخل اندرون شد، تا بیش از آن خجالت نکشد، بدون آنکه با حاضران خداحافظی کند. و این مجلس برای فرزند، آخرین مجلس (روضه) بود.

شایان ذکر است که ممکن است يك كلمه برای کسی درهائی را از موفقیت و پیشرفت و آینده‌ای روشن را باز کند، یا بالعکس.

[در احوالات سید هاشم حداد]

۴۰- يك بار، چنین اتفاق افتاد که آقای سید هاشم حداد، با من در يك قایق، جهت عبور از رودخانه دجله، هم‌سفر شد، و قصد او دیدار از دوستی بود در آن سمت رودخانه پرموج، من هم به قصد محل کارم در قایق بودم. به او نگاهی انداختم،

غرق در تفکرات و ذکر خود بود، به او سلام کردم و او، بدون آنکه مرا بشناسد جواب سلام مرا داد، نزد خود گفتم: او را دریاب، و لو با زور، که ارتباط با او مشکل است، پس خود را به او معرفی کردم و او بخاطر اینکه خود را در عبای خود پیچانده بود عذرخواهی کرد، از همدیگر احوال پرسیدیم و دیری نپائید که به آن طرف رودخانه رسیدیم، در کنار او راه می‌رفتم و مرتباً در جستجوی سوالی بودم که شاید بتوانم به یک ترتیبی سر صحبت را با او باز کنم تا از فرصت دست داده حد اکثر استفاده را بنمایم. بالاخره این سوال را مطرح کردم: آیا به یاد دارید چگونه با پدر- قدس سره- آشنا شدید؟ بعد از فرستادن درود و خواندن جملات دعاگونه برای ایشان و دیگر نیکان در گذشته گفتند: هم اکنون چیزی به ذهنم خطور نمی‌کند، و مانند کسی که می‌خواهد حالی پیدا کند شروع کرد به تکان دادن سر و کشیدن خاطرات به بیرون از ذهن، سپس چشمان او به قهوه‌خانه‌ای در نزدیکی ما افتاد، که محل آمد و شد گروهی از مردم بود، غالباً افراد بیکاره و وقت‌گذران به آنجا مراجعه می‌کردند و طلاب و روحانیون کراهِت داشتند که در چنین اماکنی استراحت کنند، او ادامه داد، نشستن در قهوه‌خانه کار درستی نیست اما گاهی آدمی ناچار به آن کار می‌شود.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۰

سوال کردم چگونه سرور من؟ پاسخ داد: یک بار در یکی از مراسم زیارت امام حسین علیه السلام که شهر کربلا بسیار شلوغ می‌شود، بهنگام طلوع فجر برای خرید نان از منزل بیرون آمدم و می‌رفت که از پیدا کردن نان مأیوس شوم که ناگهان چشمم به آقای محترمی افتاد که روی صندلی نزدیک قهوه‌خانه منتظر نوشیدن چای بود، به او نزدیک شدم و گفتم: آقا شما چرا اینجا نشسته‌اید؟ ایشان- قدس سره- جواب دادند: بله صحیح است، مکان مناسبی نیست، ولی من میل به چایی پیدا کردم و نتوانستم بر میل خود غلبه کنم مگر آنکه در اینجا چایی بنوشم، منتظرم که قهوه‌چی، چای بیاورد. به ایشان گفتم: سرور من خانه من همین نزدیکی‌هاست ممکن است بفرومائید با من برویم منزل و آنجا آن‌طور که دلخواه شما است چای بنوشید. با تقاضای من موافقت کردند و همراه من آمدند به منزل و برای ایشان دستور تهیه چای دادم. سپس دستمال خود را- قدس سره- باز کرد و نان پنیر اندکی که در آن بود با هم خوردیم، سپس شروع کردیم به صحبت‌های دلپذیر و شیرین، من از صحبت‌های ایشان- قدس سره- لذت بردم و انس گرفتم و در خود جرأت یافتم که از ایشان- قدس سره- سوال کنم: سرور من، شما آقای محترمی هستید، چگونه به خود اجازه می‌دهید که در قهوه‌خانه بنشینید و چای بنوشید، آیا برای شما امکان نداشت که در برابر هوای نفس خود مقاومت کنید، منظور اینست که شما در برابر تمایلات نفسانی، تا این حد، ضعیف هستید.

ایشان- قدس سره- سری تکان دادند و گفتند: مناسب است که برای شما داستان سفر خود را از تبریز تا نجف نقل کنم. قضیه از این قرار بود که من به همراه قافله‌ای از تبریز حرکت کردم، پیش از ما چند، قافله، جلو بودند و چند قافله هم پشت سر ما بودند، اما قافله ما از همه قافله‌ها، چندین منزل، جلو افتاد، حال نمی‌خواهی سوال کنی که علت چه بوده است، گفتم: چرا می‌خواهم، ایشان ادامه دادند: سرپرست خدمت قافله، صاحب حیوانات قافله بود، و آدمی بسیار تندخو و بداخلاق و قوی بود، و عادت او بر این بود که هرگاه به منزلی (توقفگاههای قافله در قدیم- مترجم) می‌رسیدیم، ما را رها

می کرد و سراغ حیوانات خود می رفت، و نزد ما بر نمی گشت مگر پس از آنکه آنها را از نظر غذا و آب و استراحت تأمین کند، عده‌ای به او اعتراض می کردند که تو بجای رسیدگی به وضع مسافران نخست به حیوانات رسیدگی می کنی، اما او بحالت شوخی جواب می داد: نتیجه

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۱

را فردا صبح خواهید دید، و همین که صبح می شد مشاهده می کردیم که حیوانات قافله ما سر حال و آماده حرکتند؛ بخاطر رسیدگی به غذا و آب و استراحت آنها بصورت کامل.

سپس سید-قدس سره-چنین ادامه دادند: و من مشاهده می کردم که قضیه در سایر قافله‌ها برخلاف این است، آنها حیوانات را به حال خود رها کرده و به رسیدگی به خود می پرداختند، و چه بسا اصلاً از آنها خبری نداشتند: آیا غذائی خوردند؟ یا آبی نوشیدند؟ یا بالاخره چه بر سر آنها آمد؟ آیا سالمند یا بیمار؟ صدمه دیده‌اند یا سالمند؟ هیچ‌گونه توجهی به آنها نداشتند، ولی در عوض هنگام صبح که می خواستند آنها را بار کنند، می رمیدند و به این طرف و آن طرف فرار می کردند. حالا فهمیدی آقا؟! جسم و تن ما هم بهمین قسم است، ممکن است به يك فنجان چای نیازمند باشد، و این در حالی است که نشستن در قهوه‌خانه برای ما زشت است، اما اگر در این شلوغی گوشه قهوه‌خانه‌ای بنشینیم و فنجان چایی بنوشی هیچ‌گونه صدمه‌ای به شخصیت فرضی تو وارد نمی شود، و اگر خداوند مرحمتی و عنایتی بکند و تهیه‌کننده چایی در جای دیگر قسمت کند از امتثال امر خودداری نمی کنم و سپاسگزار او هم خواهم بود.

سپس آقای سید هاشم حداد گفتند: (بعد از يك سکوت طولانی که آرزو می کردم تبدیل به کلمات می شد و در حالی که کنار او راه می رفتم) سخنان او-قدس سره- در دل و جان من جای گرفت، و چشمان خود را به او دوخته بودم که باز هم بگوید. سپس سید چنین ادامه دادند: در بیشتر مناسبت‌های زیارتی برای صرف چای به منزل ما می آمدند، اما از آنجائی که خانه من خیلی کوچک بود، برای خواب به مسجد کوچکی که نزدیک منزل ما بود می رفتند. زمستانها پوستین می پوشیدند و هنگام شب به آن اکتفا می کردند، تابستانها در پشت بام مسجد می خوابیدند، جائی که گنبد و بارگاه شریف پیدا بود، و ما دقیقاً نمی فهمیدیم که برای تطهیر و وضو و رفتن به حرم مطهر چه ساعتی برمی خواستند، اما دقیقاً می دانستیم که چه وقت برای صرف چای و صبحانه به خانه ما می آیند، یعنی اول وقت و با همان نان و پنیری که از نجف با خود می آوردند.

رفت و آمد ایشان-قدس سره- به خانه ما زیاد شد، همچنین اقامت در مسجد.

عده‌ای از دوستان مکان اقامت او را پیدا کرده بودند و گاه و بیگاه نزد او رفته، ساعاتی از شب را با ایشان-قدس سره- سپری می کردند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۲

در این دیدار اتفاقات شگفت‌انگیزی هم رخ می داد که مجال بازگو کردن آنها فعلاً وجود ندارد. در حالی که من او را به حال خود رها کرده بودم تا به بیاناتش ادامه دهد، ناگهان صدائی بلند شد که: آقا عده‌ای منتظرند، در این هنگام با من

خدا حافظی کردند و رفتند.

حال باید بگویم که شبیه این داستانها زیاد است اما جهت جلوگیری از حاشیه رفتنهای فراوان، از ذکر آنها خودداری نمودم. منظور از ذکر پاره‌ای از آنها این است که افراط در جلوگیری از تمایلات نفسانی در حدی که از آنها (فرقه‌های صوفیه- مترجم) دیده و شنیده می‌شود مورد قبول ایشان- قدس سره- نبوده است، بلکه تعادل را ترجیح می‌دادند، کما اینکه مشمول فیض الهی شدن را هم منحصر به این روش‌ها نمی‌دانستند و بطور کلی مخالف سختگیری‌های غیر طبیعی بودند، و بر این عقیده بودند که خداوند متعال درهای رحمت خود را از همه راه برای بندگان گشوده است، تا از برکات آن بهره‌مند شوند.

۴۱- ده قسمت بعدی را به آقای سید هاشم حداد اختصاص داده‌ایم و مرجع و منبع مطالب از کتاب «روح مجرد» است که توسط علامه سید محمد حسین طهرانی تألیف یافته است، با اندکی بررسی و سبک و سنگین کردن مطالب. همان‌طور که قبلاً اشاره شد ایشان نخستین دیدار و آشنائی با مرحوم استاد خود را به روشنی به یاد نمی‌آوردند، بلکه با مشاهده قهوه‌خانه‌ای در حین قدم زدنمان اظهار داشتند که آشنائی اولیه از آنجا شروع شده است. این را در حالی می‌گفتند که گوئی در دریائی موج از اندیشه‌ها و تأملات و ژرف‌نگری‌های خود غوطه‌ور بودند، کمااین‌که دلیل روشنی برای بیان علت ترك شغل خود ذکر نکرده‌اند، بلکه آنچه در این مورد شنیده شده است این است که نامبرده در محل آهنگری و نعل‌بندی حیوانات خود شاگردی داشتند که درآمد خود را با ایشان تقسیم می‌نمودند. کوره‌ای و بادزنی و آتشی و مقداری آهن‌های گداخته، گویا يك بار چنین اتفاق می‌افتد که سید بدون استفاده از انبر، آهن گداخته‌شده‌ای را با دست از کوره بیرون می‌آورند، و این سبب می‌شود که همکارش وحشت‌زده و پریشان از مغازه فرار می‌کند. سید بدنبال او رفته این موضوع را

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۳

تکذیب می‌کند، اما شاگرد و همکارش که حادثه را با چشمان خود دیده بود قانع نمی‌شود، و بالاخره، دیگر به آهنگری سید باز نمی‌گردد. سید از ترس اینکه این موضوع به گوش دوستان و فامیل برسد؛ شهر کربلا را ترك، و مدتی مقیم نجف می‌شود، و در این برهه زمانی بود که به اصرار مرحوم قاضی (ره) در مجلس درس ایشان- قدس سره- حاضر می‌شود و به درس طلبگی می‌پردازد، اما نمی‌دانیم تا چه مقدار پیشرفت داشته است، و چه مراحل را طی نموده است. آشنائی و دیدار آیت‌الله طهرانی با ایشان و همنشینی و محبت ایشان به سید چندین سال بعد از این اتفاق صورت گرفته است. اضافه می‌نمایم که «سید هاشم حداد» یکی از باوفا‌ترین دوستان و محبان مرحوم قاضی (ره)، بوده است و بی‌جهت نیست که هرگاه با یکی از بستگان، فرزندان، نوه‌ها و یا وابستگان ایشان- قدس سره- برخورد می‌کرد اشک از چشمانشان جاری می‌شد، و همواره اظهار می‌داشتند: من هرگز او را فراموش نمی‌کنم و همواره در نمازها و اذکار و اوراد شبانه خود، از خداوند برای او، رحمت و علو درجات طلب می‌کنم.

۴۲- از آنجائی که سید حداد یکی از نخستین پیروان و ملازمان مرحوم قاضی (ره) بوده‌اند، لذا قاعدتاً باید مطالب فراوانی

نزد خود از ایشان- قدس سره- داشته باشند که باید اذعان نمود که علامه آیت الله طهرانی در این زمینه زحمت زیادی متحمل شده‌اند، و ما را از طی کردن راهی دشوار بی‌نیاز نموده‌اند. اما در اظهارات ایشان پاره‌ای ابهامات وجود دارد که لازم است روشن شود و مورد بررسی و تحقیق بیشتر قرار گیرد، علی‌الخصوص درباره دیدگاه‌های مرحوم قاضی (قدس سره). اما با توجه به خط مشی مورد عمل ما در ارائه دیدگاه‌ها و سلوک و رفتارهای مرحوم قاضی (ره) با یاران خود (منظور از اصطلاح یاران، شاگردان است- مترجم)، لازم است آنچه در مورد ایشان- قدس سره- نوشته‌اند هم مورد بررسی قرار گیرد، و البته تاکنون هم از آن غافل نبوده‌ایم و احیاناً انگشت روی پاره‌ای موارد نهاده، توضیحات لازم را هم مشروحاً نوشته‌ایم، البته با هدف ادای امانت و انجام مسئولیت؛ هم از نظر نقل و هم از نظر نقد. لازم به توضیح نیست که علامه آیت الله طهرانی دریائی است از دانش و معارف مختلف، و به محضر بسیاری از بزرگان دانشمند و فاضل و اهل معرفت و خرد رسیده‌اند، همچون

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۴

علامه طباطبائی و شیخ قوچانی و دیگران، نوشته‌های معظم له هم بسیار دقیق و موشکافانه است و وجود خود را حاضر است فدای بحث و تحقیق بنماید و از هرگونه کوشش و فداکاری در این زمینه دریغ نمی‌ورزد، فقط بمنظور رسیدن به حقایق امور و آنچه مورد نظر او است؛ حال چه به‌وسیله مسافرت یا در محل اقامت خود (شهر مشهد- مترجم)، چه در شهر نجف اشرف، که به منظور تحصیل معارف اسلامی به آنجا رفته بودند، یا در مکان‌های دیگر، مانند قم و طهران و مشهد مقدس امام رضا علیه السلام.

بهترین دلیل بر مدعای ما تألیفات بسیار مفصل و ارزشمند ایشان است که مورد توجه خوانندگان قرار گرفته است. این تألیفات هم جدیدند و دارای نوآوری می‌باشند و هم بسیار جدی و عمیق؛ که از این نظر دارای نوآوری می‌باشند و مطالب آن با توجه به نیاز جامعه و به منظور روشن کردن مبهمات، تألیف شده‌اند؛ و از این نظر جدی می‌باشند که مطالب فقط جنبه نقل قول ندارد، بلکه با قصد رسیدن به نتیجه مورد کاوش قرار می‌گیرند.

۴۳- اضافه می‌نماید که آقای سید هاشم حداد، آن‌طور که ما ایشان را شناخته‌ایم، با همه وجود به سمت و سوی استاد خود متوجه بوده است، بهمین سبب به اعلا درجات تقوی و یقین رسیده بودند، و سخن از عبادات و سجده‌های او سخنی بس طولانی است، و ما را از برنامه و خط مشی نگارش این سطور دور می‌کند، و به همین مقدار اشاره می‌کنیم که ایشان- قدس سره- به عده‌ای از یاران در مورد مصاحبت و ملازمت با آقای حداد به مدت چند روزی توصیه می‌نمودند، تا عملاً مفهوم انصراف از دنیا و توجه کامل به تکالیف شرعی و چگونگی سیطره فکر و ذکر را، و همچنین ژرف‌نگری در آفاق و انفس را ببینند، و اینکه چگونه صدمات روحی و جسمی، هیچ‌گونه تأثیری بر ایشان ندارد، و ملاحظه کنند که چگونه ایشان در رفتار و حالت یقین خود بصورت تعجب‌آوری ثابت و استوار است، تا جایی که گرسنگی دائمی که آدمی را از پای درمی‌آورد و هیچ‌گونه تأثیری بر ایشان ندارد، یا در او نشانه‌ای از اضطراب و تشویش یا انتظار ایجاد نمی‌نماید؛ که این حالت بالاترین مراتب یقین و اطمینان به خداوند کریم است که او، مصلحت‌بندگان خود را بهتر می‌داند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۵

گفته‌اند یکی از ملازمان ایشان که مدتی با او زندگی می‌کرده پس از مشاهده حالات او پا به فرار گذاشته است زیرا طاقت تحمل آن همه صبر و شکیبایی و آرامش و مقاومت را نداشته است، اما در او، نمونه کامل بنده راضی و تسلیم شده را می‌بیند، و بر او آشکار می‌گردد که توانایی آن همه مقاومت را ندارد، و قادر نیست به خط مشی او ادامه دهد، و لذا فرار را برقرار ترجیح می‌دهد. جای شگفتی اینجاست که ایشان - قدس سره - هیچ‌گاه رسیدن به این درجه از شکیبایی را توصیه ننموده‌اند، یا بهتر بگوییم، راضی نبوده است کسی گرسنگی یا تشنگی بکشد، اما این سید تا جایی به مرحله یقین به خداوند رسیده بود و رضایت داشت که اصولاً نیازهای جسمی خود را احساس نمی‌کرد.

فراموش نکرده‌ام که هر بار به مجلس پدر - قدس سره - می‌آمدند، پدر دستور می‌دادند برای او غذا و آب بیاورند، و با او در مورد نخوردن غذا تندی می‌کردند، و در حد توان و سیطره خود بر دوست و همنشین خود بر ایشان فشار می‌آوردند. بندگان صالح خدا را در این خصوص مقاماتی والاست که شرح آنها مانع خلاصه‌نویسی ما می‌شود. ایشان - قدس سره - در مسئله گرفتن درجه و اجتهاد بر شاگردان خود فشار می‌آوردند، و چنین اظهار می‌داشتند که ممکن است در اثنای طی طریق چه بسا مواجه با مشکلات و مسائلی شوید که بدون رسیدن به درجه اجتهاد قادر نخواهید بود آنها را حل کنید، و مجبورید به مقلد خود رجوع کنید، که این، مشکلات شما را افزون‌تر خواهد کرد.

۴۴- و به یمن و برکت وجود ایشان گروهی به مدارج عالی رسیدند و بین هم‌ردیفان خود مانند ستارگان برجسته‌ای شد، از جمله آنها علامه آیت‌الله سید محمد حسین طهرانی است که یکی از برجستگان تقوی و عرفان و اخلاق اسلامی بودند، و در معارف اسلامی مقام والایی داشتند، ایشان بین هم‌ردیفان خود دارای نبوغ و برجستگی خاصی بودند، و همه به فضیلت و سابقه و غور و تعمق ایشان در مسائل فلسفی و حکمت متعالیه معترف بودند. وی علاوه بر منزلت فقهی و دارا بودن درجه اجتهاد از عده‌ای از مراجع، اخیراً، بنا به دستور استاد خود، به مشهد مقدس امام رضا علیه السلام - منتقل شدند؛ تا بطور کامل در آنجا به امور اشاعه معارف اسلامی بپردازند، و در مجاورت مرقد ثامن الائمه (علیهم السلام و الصلاة) باشند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۶

برنامه‌های عرفانی و سیر و سلوک از پیش‌کسوتان طریقت باید چنین باشد که تارهای قلب افراد واجد لیاقت و اهلیت معارف الهی را به حرکت درآورد، و او را در جاده سیر و سلوک، طبق برنامه قرار دهد، و اما مسئله رسیدن به کمالات ویژه، این دیگر بستگی به لطف و رحمت خدا دارد، و عنایت او و مقدار کوشش‌های بعمل آمده. در نوشته‌های گذشته تا حد امکان به مسئله لزوم وجود راهنما و استاد، بنا به نظر ایشان - قدس سره - اشاره شد، استادی که دست شاگرد را گرفته و او را در راه صحیح قرار دهد، و از بسیاری خطرات و مشکلاتی که ممکن است در راه سالک قرار گیرد به دور نگه دارد، استادی توانا و کامل و واجد کنیه شرائط. گروهی که با این نظر مخالفت می‌ورزند؛ به این دلیل که راه رسیدن به هدف

برای همگان گشوده است، بنظر من، ناشی از ندانستن معنای واقعی استاد و استادگری است، آری راه برای همگان باز است، و به اصطلاح معروف، هرکس در راه قرار گیرد بالاخره به مقصود می‌رسد، اما چگونه؟ ملاحظه بفرمائید شخصیتی که دارای عصمت بودند (حضرت پیامبر - مترجم) و جبرائیل در کنار او و ملائکه مقربون در جلو او، و از طرفی او فرزندان بادیه هم بود، و چه بسا راههای پریچ و خم آن را به تنهایی پیموده بود، اما با همه اوصاف، زمانی که از شهر خود بیرون می‌آید (در مهاجرت از مکه به مدینه - مترجم) همراه راهنما و کسی که راه را به ایشان نشان دهد، بیرون می‌آیند! و عجیب‌تر آنکه اطرافیان خشن و دارای خلق و خوی صحرایی هرگز به خود اجازه ندادند که به ایشان بگویند شما که مدعی هستید جبرائیل راهنما و یارتان است، راهنما به چه کار تو می‌آید؟ این بدان دلیل بوده است که پیمودن راه صحرا با دیگر راهها تفاوت دارد، و راهنما خواستن او هم بمعنی آن نیست که کلاً به او اعتماد کنند زیرا این خداوند است که راهنما و هدایت‌کننده او به راه صحیح است، منتها امور دنیوی باید روال خود را داشته باشد و نیاز به راهنما دارد. رهرو، که طبق روش بخصوص طیّی طریق می‌نماید، چه بسا با مشکلاتی مواجه شود که او را سرگردان و از خود بی‌خود می‌کند، پس چه نیکو است که استادی کامل، دست او را گرفته، راهنمایی نماید، و او را از خطرات احتمالی فراوان دور کند، بخصوص خطرات نابودکننده شک و وهم و وسواس. آنها که صدرنشین مجالس وعظ و ارشاد می‌شوند، اگر در درجه ضعیفی از علم و معرفت باشند، با هر مقدار تقوی و پرهیزکاری و خشوع و وارستگی،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۷

چه بسا ممکن است در گرداب شبهات نابود شوند؛ بنابراین لازم است در جستجوی فضیلتی باشند، مخصوصاً در زمینه شریعت، که شک و شبهه از وجودشان کنار زده شده است، بخاطر لطف و معرفت و دانائی که خداوند به آنها عطا فرموده است، یا از طریق علم و یا از طریق کشف و شهود، و در این سخن هرگز قصد آن را ندارم که به سایرین کمترین جسارتی کرده باشم یا از منزلت ایشان بکاهم.

۴۵- و نسبت دادن شیعی بودن به تعدادی از بزرگان تصوف و سعی و کوشش جهت ثابت کردن آن، امری است بس دشوار؛ و این در حالی است که باب تقیه بر آنها باز است، همچنین تظاهر به محبت اهل بیت علیهم السلام و متعرض نشدن نسبت به بزرگان و حاکمان گذشته؛ اما اینکه از ایشان ستایش شود و اشتباهاتشان نادیده گرفته شود، هرگز مورد قبول يك شیعی نمی‌باشد، اگرچه دیدگاه عرفا نسبت به مسائل تاریخی جهان اسلام در دوره‌های مختلف گذشته، و تضادها و اتفاقاتی که رخ داده است، و آنچه عده‌ای از بزرگان و زمامداران مسلمان مرتکب شده‌اند، اشتباهاتی که تبعات آن جبران‌ناپذیر بوده است، هرگز قابل اغماض نمی‌باشد، این دیدگاه عرفانی دایره وسیع‌تری را در بر می‌گیرد، در مقایسه با دیدگاهی که مسائل و اتفاقات تاریخی را، با توجه به شرائط و علل وقوع حوادث، می‌نگرد که، تا حدی مفاسد و تبعات آن را قابل چشم‌پوشی می‌سازد.

۴۶- سید هاشم حداد را داستان‌های دلکش و زیبایی است که در اعماق قلب آدمی فرومی‌رود و در ژرفای وجودش جای می‌گیرد، زمانی که به سخنان او گوش فرامی‌دهی گویی که هرگز چنین سخنانی را از دیگران نشنیده‌ای، و لذا گوشها و

هوشها بسوی او جذب، و سر تا پا گوش می‌شوند، بهمین جهت هرگز او را تنها و بدون گروهی از پیروانش نمی‌بینی که پیرامون او جمع شده و با عشق و ولع فوق‌العاده به سخنان او گوش فرامی‌دهند، و او آنها را راهنمایی می‌کند، و در سنگلاخ‌های دشوار، دست آنها را گرفته و بسوی هدف پیش می‌برد. این در حالی است که ایشان هم نسبت به او علاقه‌مندانه نگاه می‌کنند، با او وعده می‌گذارند و گرد او جمع می‌شوند تا با سخنان او گوش‌های خود را

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۸

نوازش دهند، و از نصیحت‌ها و راهنمایی‌هایش بهره‌مند شوند. او هم به نوبه خود منت‌های کوشش خود را به کار می‌برد و از وجود خود برای آنها مایه می‌گذارد، و هر آنچه را که خود به آن رسیده است در طبق اخلاص قرار داده و تا جایی که ظرفیت داشته باشند، و عقل آنها کشش داشته باشد، به آنها منتقل می‌کند، البته با اندکی سخت‌گیری و خشونت، گوئی توجهی به طبایع مختلف دوستان ندارد، و هرگز در ارشادات و تعلیمات خود مسامحه‌ای روا نمی‌دارد، و چنین بنظر می‌رسد، که از نظر او هر کس راه را شناخت نباید در طی آن سستی نماید، بلکه لازم است که قاطعانه عمل کند.

به همین دلیل مشاهده می‌کنیم که دوستان خود را رها می‌کند، یا آنها ایشان را رها می‌کنند، و از مصاحبت طولانی پرهیز نموده، در اندیشه و ذکر و وردهای خود فرومی‌رود، باید پرسید چرا چنین است؟ شاید بخاطر اینکه دوست دارد همنشین او از کسانی باشد که از نظر مقید بودن به وظایف و تکالیف خود، در درجه بالائی قرار دارد، چرا که در غیر این صورت او آدمی خواهد بود بی‌اعتنا و خسته‌کننده، و ایشان هرگز روا نمی‌داشتند که در مصاحبت چنین افرادی باشند. گوئی توجهی به این نداشتند که افراد، از نظر استعداد و طبیعت، با هم متفاوتند، و باید مراعات حال ایشان را کرد، و تفاوت‌های موجود، از نظر تحمل سختی‌ها و دشواری راه، و اینکه افراد، مدت زمان طولانی را در حالت عدم تعهد و التزام به دستورات، سپری کرده‌اند، و لازم است که هنگام بازگشت با مدارا با آنها برخورد کرده، و فرصت داد تا عادات و سلوک خود را اندک‌اندک تغییر دهند. به همین سبب است که مشاهده می‌کنیم گاه و بیگاه دوستان و مصاحبان خود، مگر افراد بخصوصی، را از دست می‌دهد، افرادی که سخت‌گیری و شدت عمل را سرلوحه زندگی خود در طی مسیر قرار می‌دهند افرادی مانند علامه طهرانی. ۴۷- و از نکات جالب توجهی که شایان نقل و دانستن است یکی هم مسئله روش برخورد با شاگردان است. نخست مرحوم قاضی - قدس سره - سپس سید هاشم حداد (ره). مرحوم قاضی - قدس سره - به دوست و یار خود مرحوم شیخ آملی (ره) سفارش رفتن به زیارت اهل قبور را می‌کنند، و اینکه پیش از رفتن بدانجا خود را از نظر روحی و اخلاقی آماده کنند. و هرگز به این قانع نمی‌شوند که شاگردانشان فقط بخاطر میلی که

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۹

در آنها برای زیارت اهل قبور ایجاد شده به آنجا بروند، زیرا معتقدند، که این میل و تمایل ممکن است به دلایلی دچار تردید شود، یا، با توجه به میلی دیگر، دچار سستی گردد، و در نتیجه درک و معرفت و فهم عمیق ایشان نسبت به ولایت علی علیه السلام کاسته و از مقام زیارت او بکاهد.

همچنین در برخورد با دوست (شاگرد) دیگر خود که برای باز شدن درها و کنار رفتن موانع و ورود به دنیای دیگر عجله می‌کرد، و اینکه بتواند به راحتی به جهان دیگر برود و هرگاه اراده کند به این جهان برگردد، دستورات دیگری می‌دهد، او هم دستورات را می‌گیرد و می‌رود، و آخرین سخنان استاد را آویزه گوش خود قرار می‌دهد که: هرگز قانع مشو به آنچه به تو داده می‌شود، و از آنچه می‌بینی چشم‌پوشی کن، زیرا مادامی که از آنچه به تو داده می‌شود چشم‌پوشی کنی و به آن دل نبندی، به تو چیزهای ارزشمندتر و بهتری داده می‌شود؛ در نتیجه «صورتهای مثالی» پشت سرهم از جلوی چشمان او می‌گذرند، چرا که او تصمیم گرفته به هیچ یک از آن صور دل نبندد.

و در مورد آقای سید هاشم حداد، اگرچه از نظر علمی در سطح فقهای برجسته و علما نبود، اما استاد از ارائه راه به او دریغ نمی‌کرد؛ راه رسیدن به تارهای حساس قلب، و اینکه چگونه می‌توان این نفس سرکش را مطیع خود ساخت، زیرا راه همواره برای همه روشن نیست و به روی همه باز نیست مگر آنکه تمایلات خود و میل‌های خود را سرکوب کنیم و بر آنها چیره شویم.

آری از قول خود او منقول است (سید هاشم) که مادر زنی داشته است که او را اذیت و آزار می‌داده است، و به او فحش‌های شدید و شنیع می‌داده است، و احتمالاً علت این کار نیز تهی‌دست بودن «سید» بوده، و اینکه کاسبی بی‌رونقی داشته است، و از اداره خانواده ناتوان؛ در عوض وضع مادی مادر زن نیکو ولی به علت بخل و خست، از هرگونه کمک به سید دریغ می‌ورزیده است، حتی از غذاهایی که برای خود تهیه می‌کردند ایشان را بی‌نصیب می‌گذاشتند.

از طرفی، سید افراد بی‌بضاعت و نیازمند را دور خود جمع می‌کند، و آنها را از محل درآمد اندک خود شریک کرده و به آنها کمک مالی می‌نموده است. در هر حال نارضایتی و بیزاری و خستگی در حد طاقت‌فرسائی بر «سید» چیره شده بود، پس چنین

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱۰

اندیشید که از همسر خود جدا شود تا شاید از این وضعیت ناراحت‌کننده خود را برهاند و از آزار و شکنجه وارده بر خود بکاهد. اما پیش از هرگونه اقدامی تصمیم می‌گیرد با استاد خود «مرحوم قاضی - مترجم» مشورت نماید، استاد از او می‌پرسد: حال بعد از این شرح و تفصیلات که گفتی آیا همسر خود را دوست داری؟ و آیا دوست داری زندگی را با او ادامه بدهی؟ او پاسخ می‌دهد: آری. سپس استاد از او می‌پرسد: آیا او هم تو را دوست می‌دارد و تو را به عنوان همسر قبول دارد؟ باز هم جواب می‌دهد: آری.

استاد می‌گوید: بنابراین هیچ‌گونه گریزی، جز رضایت دادن و پذیرفتن این زندگی برای تو وجود ندارد، شاید خداوند متعال وسیله تزکیه و تهذیب تو را در این مادر زن قرار داده باشد، با همین رفتار و همین کرداری که با تو دارد.

سید (سید هاشم حداد ره) می‌گوید: گوئی سخنان استاد در ژرفای دل من قرار گرفت، تصمیم گرفتم نزد مادر زنم برگردم و در برابر او کوتاه بیایم و بر خواسته‌های دل خود، مبنی بر رهایی از او به قیمت جدائی از همسرم لگد زنم. بر او وارد شدم، در حالی که خود را با شکیبائی فراوان و رضامندی بسیار و صلابت و استحکام هرچه بیشتر آماده هرگونه واکنش یا

فحش و ناسزای بد ساخته بودم. بر او وارد شدم در حالی که او در کنار حوض خانه نشسته و خود را خنک می کرد. من در نهایت خستگی و گرسنگی بودم یعنی با پشت سر گذاشتن يك روز کاری پر زحمت، اما همین که چشمش به من افتاد بنا کرد به فحاشی و بدگوئی همیشگی، همان کاری که همیشه می کرد، و اندکی بیشتر، اما من پاسخی ندادم، و با شکیبائی و استحکامی که در خود ذخیره نموده بودم هیچ گونه عکس العمل متقابل از خود بروز ندادم بلکه با يك لبخند و نگاهی کوتاه از برابر او رد شدم و به اتاقم رفتم، اما صدای او دم به دم بیشتر و بیشتر می شد تا جایی که تبدیل به داد و فریاد گوش خراش گردید، و از آن ترسیدم که برای همسایگان مزاحمتی ایجاد کند، لذا تصمیم گرفتم از خانه بیرون بروم، زیرا مطمئن بودم که مادامی که من در خانه باشم این وضع ادامه خواهد یافت؛ آری تصمیم گرفتم به بیابان بزنم تا نه کسی را بینم و نه کسی مرا؛ با وجود آن همه خستگی و گرسنگی و دلتنگی که داشتم و در حالی که بدون هدف و مقصد معینی گام برمی داشتم، ناگهان چنین در نظرم جلوه کرد که گویا دو «سید هاشم» را می بینم، یکی سید هاشمی که تیرهای مادر زن بسوی او رها می شوند. و سید هاشم

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱۱

دیگری با لباسی فاخر و منزلتی والا که هیچ گونه فحشی یا بدزبانی به او اصابت نمی کند.

اما هرگز دچار بهت و تعجب نمی شوم، زیرا دسترسی به استاد بسیار آسان و ممکن است، او همه چیز را برایم توضیح می دهد، و هرگونه تفسیر پیچیده را برایم روشن می سازد، و هرگونه پوششی که بر روی مسائل پیچیده قرار گرفته است کنار می زند.

۴۸- از این لحظه یا نقطه است که سید هاشم حداد گام های بلندی بسوی کمالات برمی دارد و مدارج عالی عرفان را طی می نماید. و اگرچه در آغاز عصا بدست و کند و با قدمهای لرزان و سنگین گام برمی داشت اما پس از آن گامهایی تند و استوار بود تا جایی که مورد اطمینان و ایمان و اعتقاد استاد خود قرار گرفت و او را پناهگاه اسرار خود قرار داد. استاد او کمتر کسی از شاگردان خود را به دیدار و گشودن در دوستی و معاشرت با او سفارش می نمود، زیرا او بسیار عزیز بود و بسیار بوجود او افتخار می نمود و هرگز او را، جز به خواص خود، معرفی نمی نمود. آنان که مراحل آغازین را طی نموده بودند و مایل بودند مقدار درستی و صحبت نظرات خود را بدانند، و یا اینکه توانائی آن را داشتند که در این راه حرکت کرده و پیشرفت نمایند بدون آنکه دچار تردید یا سستی شوند.

چه بسیار استاد را مشاهده کرده ام که دچار حالت جذبه وجدانی می شدند و این حالت کاملاً بر ایشان چیره می شد، پس به حاضرین در مجلس اشاره می نمودند که متفرق شوند، اما فقط او - سید هاشم حداد، مترجم - نزدیک استاد باقی می ماند و از ایشان پرستاری می نمود، تا اینکه به حال طبیعی باز می گشتند. و تعجب در اینجا است که کسی از یاران و همنشینان جرأت نمی کرد از حالتی که به او دست می دهد سوآلی از ایشان بنماید، بلکه همگی سکوت و چشم پوشی از سوآل کردن درباره آنچه دیده بودند را ترجیح می دادند، البته جمع تعداد حاضران در این گونه اتفاقات و احوال بیش از تعداد انگشتان دست نبودند؛ این همه پنهانکاری برای چیست؟ و تا این حد عزیز و گرانبها دانستن دیده ها به کدام دلیل متکی است؟ در

حالی که این شاگرد- سید هاشم حداد- فقط يك مرد بازاری و کاسب کار و از عوام الناس است، ولی سایر حاضران از علمای برجسته و از کسانی بودند که مدارج علم و فضیلت و معارف اسلامی را طی نموده

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱۲

بودند، همانند علامه طباطبائی یا کسان دیگری در همین منزلت از علم و فضیلت. اکنون که می‌خواهیم سخن از سید هاشم حداد را به پایان ببریم لازم است به چند مطلب، در ارتباط با ایشان، اشاره شود، اما به اختصار، زیرا احتمال دارد دیگر در این زمینه سخنی به میان نیاید و خوف از آن دارم اموری که لازم است به آنها اشاره شود و نیاز به توضیح و مباحثه دارد فراموش شود.

۱- او تعداد قابل توجهی دوست و یار داشت که شیفته شخصیت بزرگوار او بودند، و شاید بتوان گفت که علامه سید محمد حسین طهرانی یکی از نزدیک‌ترین شیفتگان ایشان بود، و با سلوک و طریقه او موافق. در آخرین روزهای زندگی از او خواست که در سوریه با هم دیداری در حرم حضرت زینب علیها سلام داشته باشند، گوئی سید فهمیده بود که روزهای واپسین خود را سپری می‌کند و لذا در محیطی بسیار صمیمی اما همراه با تشویش و اضطراب ناشی از احساس دیدار آخر، با او ملاقات کرد- آن‌گونه که دوستان برایم نقل کرده‌اند-؛ زیرا سید احساس کرده بود که در آستانه مفارقت با دوستی بسیار صمیمی و بسیار باوفا می‌باشد، و این برای او بسیار گران و طاقت فرسا است، و لذا بسیار ناراحت و پریشان بود، به‌طوری که حاضران نیز متوجه این وضع می‌شوند. از مسافرت خود، به کربلا باز می‌گردد، و به علت دچار شدن به عارضه‌ای او را به بیمارستان می‌برند و چند روزی بستری می‌شود، ناگهان از طبیب خود تقاضا می‌کند که به منزل خود برود، اما طبیب مخالفت می‌کند ولی طبیب را به معصومان قسم می‌دهد، به این دلیل که گروهی از بزرگان در انتظار او هستند.

چند ساعتی بیشتر از دوران زندگی او باقی نمانده است، و لذا اجازه رفتن به منزل را به او می‌دهند، و بمحض رسیدن به منزل تقاضای آوردن «حنا» می‌کند، و با آن، ریش و دو دست و دو پای خود را حنا می‌بندد، البته بعد از شست‌وشوی کامل آنها، سپس برای او رختخوابی بسوی قبله فرش می‌کنند، و او در خوابی بسیار آرام و اطمینان‌بخش فرو می‌رود، چنان که هیچ‌گونه نشانه‌ای از نشانه‌های رنج مرگ در چهره او دیده نمی‌شود.

پزشک شتابزده به خانه او می‌آید، زیرا می‌داند چند ساعتی بیش از عمر او باقی نمانده است، اما او را مرده می‌یابد، در زیر پوشش آرام مرگ. آری با توجه به این حوادث است که می‌توان گفت علامه آیت‌الله طهرانی از نزدیک‌ترین افراد به او بوده است، اما

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱۳

افراد هنگامی که درباره کسی سخن می‌گویند از نقطه دیدگاه خود به موضوع نگاه می‌کنند. شاید در شخصیت سید حداد و امثال او، از بندگان صالح خداوند، مزیّت‌های بخصوصی وجود داشته باشد که قابل رویت نمی‌باشند، مگر برای نخبگانی

استثنائی و نادر، کسانی که خدای متعال به آنها بصیرت فوق العاده عنایت کرده باشد، و توفیق رسیدن به اعماق حقایق پنهان از دیگران را یافته باشند؛ از گونه‌های سپاسگزاری از خداوند متعال در این موارد، این است که سکوت نمایند و سخنی بر لب نیاورند، تا شاید برای دیگران مجال و فرصتی باشد که برای درک حقایق، مجاهده و کوشش جدی و اراده‌ای صادقانه از خود بروز دهند، و در این راه عزم صادق داشته باشند. شاید «سید طهرانی» از آن کسان باشد؛ او نهایت کوشش و مجاهده را به کار برد، و در سخنان خود به عمق مسائل رسید، اما نتوانست نقطه‌های لازم را در جای خود بر روی حروف قرار دهد، و آن سرپنهایی را عیان کند، و پرده از چهره اموری بردارد که مجاز ندانسته‌اند، که گفته‌اند هرگاه خواستی آب بخوری از کوزه بخور و آب را در ظروف دیگر نریز که ممکن است از خاصیت آن کاسته شود؛ یا بخشی از آن تلف شود.

۲- مسئله جانشین مرحوم قاضی قدس سره

مشایخ صوفیه را در گذشته عادت بر آن بوده است که کسی را، که با او ارتباط دارند و می‌شناسند، و از نظر اخلاق و سلوک ایده‌آل است برای خود بعنوان الگو و اسوه قرار می‌دهند که مورد اعتماد و محل رجوع ایشان قرار گیرد، و سالکان و شاگردان پس از مرگ مرشد، به رفتار و سلوک او اقتدا کنند، عده‌ای این امر را «سلسله» می‌نامند، اما گروه علمای ربانی و فقها نظری دیگر دارند و آن اینکه هرگاه کسی آن قدرت اخلاقی و معنوی و علمی را پیدا کرد که عده‌ای را بدور خود جمع کند، خود او می‌تواند جانشین مورد اعتماد و قطعی باشد، و دیگر پیشتر و عقب‌تر مطرح نیست، بلکه همه در آنچه طلب می‌کنند و راهی که طی می‌کنند یکسان می‌باشند، و هر کدام از ایشان می‌توانند دست نزدیک به خود را بگیرد و حرکت کند. شاید هم در بین نخبگان نزدیک به او - قدس سره - کسی باشد که عقیده بر این دارد که سید حداد جانشین و وصی ایشان است یا اینکه مدعی باشد از او به دیگری محول شده است و علت آن را جویا شود، اما علامه طهرانی مدعی است که بدون شك ایشان در پی شخصی بودند که عالم بمعنی اصطلاحی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱۴

خاص خود باشد تا این مسئولیت را به او واگذارد؛ و در نتیجه کسی را با سابقه‌تر و فاضل‌تر از شیخ الهی حضرت قوچانی، که از نظر علمی و فقهی و نزدیک بودن به خلیقات سلوکی خود دارای منزلتی بودند، نمی‌یابد. اما شیخ الهی هم به نوبه خود از این امر عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: کسی را تعیین نکرده‌اند، بلکه ایشان افراد را نفی می‌کردند از اینکه جانشین باشند، به علت ترسی که داشتند از اینکه کسی مدعی شود جانشین ایشان است، زیرا معتقد بودند که وصی و جانشین وجود ندارد با توجه به این گفته ایشان: «برای من سلسله درست نکن» در هر حال آنچه ما در وصیت‌نامه ایشان یافتیم این بود که جناب شیخ قوچانی را مکلف می‌کند که مبلغ دریافتی از «سید قریش قزوینی» را به صلاح دید خود صرف کند، و از او می‌خواهد به نحوی که سید قزوینی وصیت کرده است آن وجه را مصرف کند. پیشگامان مردان خدا را شئوناتی است که با شئونات ما تفاوت دارد.

۳- دستورات سلوکی ایشان اندکی افراطی است، ولی نه در حد خشونت و ناهمواری، اما در عین حال شدت و حدت

بیشتری را در بر دارد. با وجودی که یگانه سخنگوی ایشان سعی در این دارد که ایشان را از این جهت مبرا دارد، و مایل است که بیشتر ایشان را، از نظر دستورات، طرفدار نرمش و مدارا و مراعات طبایع مختلف اشخاص نشان دهد، اما چنین بنظر می‌رسد که در این مدعی موفق نبوده است، زیرا پاره‌ای دستورات ایشان حاکی از محرومیت از همه لذت‌هاست، و مجاز ندانستن حتی اموری که شرع مقدس آنها را مجاز دانسته است، زیرا معتقدند که این نوع محرومیت‌ها راه را برای سالک می‌گشاید.

ملاحظه بفرمائید ایشان در مورد نقش‌های برجسته بر روی سجاده، یا شکل و شمایل و کنده‌کاری‌های انجام شده روی رحله‌های قرائت قرآن یا سوراخ‌هایی که برای زیبایی آنها صورت گرفته است اظهار می‌دارند این کارها برای لذت بردن و حفظ بصر است و آدمی را، بخاطر زیبایی‌های نقوش و نظم و ترتیب آنها و مهارت دست‌هایی که آنها را ساخته‌اند، به خود مشغول و از یاد خدا دور می‌دارد و لذا خواستار سجاده‌های ساده و بدون نقش و نگار می‌شوند، و می‌خواهند که همه وسائل مربوط به عبادت و بندگی و ذکرشان ساده و خالی از هرگونه هنرنمایی باشد. در اینجا اشاره به این نظر خالی از فایده

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱۵

نیست و آن ضرورت استفاده از سجاده برای نماز است، زیرا معتقدند لازمه انجام هر کاری مقدمات و آمادگی است همچنین وسائل لازم برای انجام کار مورد نظر، و لذا آوردن سجاده و فرش کردن آن در برابر نمازگزار، همچنین ملزم بودن به تمیز نگاه داشتن آن از اموری است که سبب می‌شود نمازگزار به فکر نماز و عبادت افتد و آماده آن شود، و معروف است که علی علیه السلام را پارچه‌ای (روسری) بود که هنگام نماز آن را در برابر خود پهن می‌کرد، و روی آن سجده می‌کرد، نه روی خاک بطور مستقیم.

شاید منظور این بوده است که نماز خواندن روی فرش و زیرانداز ممکن است گرد و غبار موجود در فضای آن را بطرف دهان نمازگزار حرکت دهد، در حالی که سجده بر روی سجاده تمیز مدت زمان سجده و ذکر را طولانی تر کند.

از اینجا است که سخن در باره سختگیری‌ها و ممانعت حتی از ساده‌ترین لذتها برای انسان سالک از نظر ایشان شروع می‌شود، و اینکه چگونه- رضوان الله تعالی علیه- از لذت‌هایی که شارع آنها را حلال و مباح دانسته است خودداری می‌نموده است؛ و دایره گستره آن را به لباس و مسکن و خورد و خوراک و خواب و امور دیگر شبیه به آنها هم می‌کشیده است؛ به‌طوری‌که چنین نتیجه می‌گیریم که ایشان خواستار این بوده که در هر يك از این موارد به حد اقل اكتفا شود، و هرگز در آن لذت و حفظ بردن صورت نگیرد، بلکه در نهایت سادگی و در حد نیاز باشد.

با وجودی که بزرگان اهل طریقت سفارش این امور را می‌کنند، و خود بدان عمل می‌کنند، و چه بسا در این راه افراط هم بکنند، و هرگز به خود اجازه ندهند که به ساده‌ترین لذت‌ها روی آورند، و در این خط مشی تا مرحله از خود بی‌خود شدن و حیرت پیش روند، و گاهی حالات ایشان سبب شود که انسان اقدامات ایشان و حالات ایشان را تکذیب نماید یا مبالغه بداند، ولی این روش پرهیزگاری و امساک اکنون با اندکی لینت و مدارا توأم شده است، که به طبیعت آدمی نزدیک‌تر است،

کار امکان پذیر نیست مگر در چارچوبی بسیار محکم از احتیاط و دوراندیشی، و البته بصورت رمز و پیچیده، تا فقط کسانی به آنها دسترسی پیدا کنند که خداوند نور یقین بر دل آنها تابانده باشد و عقلی بیدار و دلی روشن و آگاه و مؤمن عطا کرده باشد. بارالها بر ما منت گذار و نور ایمان و یقین بر ما بتابان، و ما را از جمله انسانهای آگاه و بیدار قرار بده تا توانائی پذیرفتن آنچه از بندگان صالح خود می شنویم پیدا کنیم... آمین.

۴۹- هنوز سخن از فضائل سید هاشم حداد به پایان نرسیده است که ما در اینجا فصل را به پایان می بریم، و مبادا که بگوئیم آنچه درباره ایشان گفته شده ما را کفایت می کند، زیرا هنوز هم که هنوز است جهات و نکاتی در شخصیت پنهان او وجود دارد که خالی از ابهام نیست، و من قلم خود را بر حذر می دارم از اینکه وارد بحثی شود که می ترسم از عهده بیان و توضیح آن ناتوان بماند و نتواند پرده از مسائل غامض آن کنار زند، چگونه به خود اجازه تقبیل مسئولیتی را بدهیم که عقل ما از درك آن ناتوان است، و خود را به جستجوی شخصیهائی چون او وادار کنیم تا لنشرب من المعین، زیرا هرگز کره زمین از حجت خالی نبوده است. مردانی که هرگز از پیمانی که با خدا بسته اند سرپیچی ننموده اند، در راه اصحاب یقین و متیقن گام برداشته اند، و با عقل بیدار خود و درك هشیار خود به آنچه بر دیگران پنهان مانده است رسیده اند؛ چرا که آنانند راهنمایان و پیشگامان، و آنان منادی حق و خواستاران حقیقت اند. هرگاه عزم ما راسخ و نیت ما صادق باشد که در جستجوی چنان کسانی هستیم، وعده حق تعالی عملی می گردد، آن هنگام که بر زبان پیامبر خود فرمود: «وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» حال چه کسی از خداوند راستگو تر و به قول خود باوفاتر که ما را به مقصود برساند و به راه راست هدایت نماید، و کیست از او باکرم تر و با لطف و مرحمت بیشتر؟ می فرماید:

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱۸

«من كان يريد ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا والآخرة» و او است که می فرماید: «من كان يريد حرث الآخرة نزد له فی حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نوته منها و ما له فی الآخرة من نصيب». و فرمود: «تریدون عرض الدنيا و الله يريد الآخرة». و نیز فرمود: «من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا و من اراد الآخرة و سعى لها سعيها و هو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا كلا نمذ هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربك و ما كان عطاء ربك محظورا».

[عیادت شیخ علی قمی از ایشان (قدس سره)]

۵۰- و از خاطراتی که از روزهای بیماری (نه آخرین بیماری) ایشان - قدس سره - در ذهنم باقی مانده است ابتلای ایشان به بیماری حصه است (که در نجف بسیار شایع بود، و آن در زمان زعامت حضرت آیت الله العظمی اصفهانی اتفاق افتاد و در مدت بیماری، عیادت بزرگان اهل علم چندین روز ادامه یافت)، بیماری خطرناکی که هرگاه از بیمار مراقبت کامل بعمل نیاید ممکن است منجر به مرگ او شود.

آیت الله العظمی، مرجع تقلید روز شیعیان از ایشان عیادت کردند، شخصیتی که هرگاه در یکی از کوچه های نجف حرکت می کردند و به جایی می رفتند صدای کفش و نعلین شخصیت های برجسته ای که پشت سر او راه می رفتند فضای کوچه ها

را پر می کرد، و هرگز از یاد نمی برم که هرگاه از ایشان دیدن می کردند به حاضران اشاره می نمودند که آنها را تنها بگذارند، پس ایشان مدتی با هم درگوشی صحبت می کردند. دیگر از کسانی که از ایشان -قدس سره- عیادت کردند آیت الله شیخ علی قمی، دانشمند دینی و عابد و زاهد برجسته، بودند. این شخصیت در حالی آمد، که نشانه های پیری بر کمر اندک خمیده ایشان آشکار بود، همراه با نگاه های طولانی به زمین، قبائی از پارچه ای ساده به رنگ آبی و عبائی، آثار حنا بر چهره و ریش و انگشتان ایشان پیدا، همراه با لبخندی بسیار کم رنگ، و پیشی گرفتن در سلام و تحیات، با هر کس که مواجه می شدند همراه با تکان دادن جزئی و متواضعانه سر، با دو لبی که به ذکر خدا مشغول بود، تسبیحی بلند و یک انگشتی عقیق در دست راست، و یک جفت کفش که به سختی می توان رنگ آن را از رنگ خاک زمین تمیز داد، همه این ها همراه با رعایت کامل نظافت و سنت های متداول دینی در مورد لباس. قابل توجه این بود که آیت الله به زهد و عبادت معروف

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۱۹

بودند. اما در محافل روحانی شهر نجف، ایشان را صاحب فضیلت علمی می دانستند تا زهد و تقوی، شیخ آقا بزرگ طهرانی در مورد ایشان این گونه می نویسد:

«ایشان در علوم اسلامی به درجات والائی رسیدند و دارای مقامی شامخ می باشند، و یکی از مجتهدین بنام و فقهای اهل فضل بودند، در حالی که سن ایشان به چهل سال نرسیده بود؛ او را در بین بزرگان اهل علم، و رهبران مذهبی، چه آنان که شاگردی ایشان کرده بود یا دیگران، منزلتی والا و احترام بسیار بود، زیرا در زمان حیات، ایشان در زمینه فقه استدلالی کتابی در نهایت سادگی و دقت به تحریر درآوردند»

تقدس و پرهیزگاری برای ایشان، چیز تازه ای نبود که در دوران پیری در او دیده شود، بلکه از دوران جوانی به چنین صفاتی معروف بودند، زاهد و عابدی که هرگز به لباس خود توجهی نداشتند و آنها را در هر وضعیتی که بودند به تن می کردند بخاطر پرهیز از دنیا و زینت های آن، به همین نحو هم در مورد غذا عمل می کردند، چه بسا او را در مهمانی ها می دیدیم که تکه نان جوی خشک از پارچه ای بیرون می آوردند و با اندکی نمک و ماست و خرما که از سفره برمی داشتند مشغول خوردن می شدند، بدون آنکه دست به طرف سفره دراز کنند.

چنین بودند جناب شیخ علی قمی، و در اینجا مجالی برای شرح احوال او نیست، که آنچه از روی گرداندن از دنیا و لذات آن در او مشاهده کرده ایم بقدری است که نویسنده از وصف و شرح آنها عاجز است و بیننده ناتوان این عالم عابد و مجتهد بزرگوار به عیادت پدر آمدند، و ما از طریق پدر تا حدی از شخصیت علمی و احترامی که پدر برای ایشان قائل بودند با خبر بودیم.

آری، پدر در حال بیماری بودند، اما همین که از آمدن ایشان مطلع شدند، دستان خود را به علامت کمک گرفتن جهت نشستن بلند کردند، در این هنگام شیخ قمی به کمک ایشان شتافتند. تعجب آور بود زیرا خود شیخ در نهایت ضعف و سستی بودند، اثری از گوشت بر روی بدن او نبود، با دستانی لرزان و قامتی خمیده، ناشی از عبادت ها، شب زنده داری ها، مدام روزه گرفتن ها و خودداری از مصرف گوشت در وعده های غذایی نمی دانم چرا صحبت به این شیخ الهی کشید.

آری، بعد از آن که پدر را که جثه‌ای نحیف داشتند نشانید، پدر به ما، من و برادر

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۰

بزرگترم، اشاره کردند که خارج شویم، اما نفهمیدیم به چه علت، ولی بعدها به این مسئله پی بردم که هرگاه دوستان یکدل و صمیمی به هم می‌رسند دوست دارند که تنها باشند، تا آن‌گونه که میل دارند باهم سخن بگویند، و چه بسا در این گفتگوها گله‌گذاری‌هایی هم صورت بگیرد که اگر اغیار نشوند لذتش بیشتر است. اندکی بعد شیخ بیرون آمد، با همان طبیعتی که داشت، سلام و احترام با هر کس که با او مواجه می‌شد، بزرگ یا کوچک، با مقام و بی‌مقام، ما هم تا نزدیک در خانه او را همراهی کردیم، اما ایشان ناگهان برگشتند، به‌طوری که تصور کردیم می‌خواهند برگردند، اما برگشتن ایشان برای خدا حافظی بود.

برگشتیم نزد پدر، و مشاهده کردیم در کنار سر او بسته‌ای سفید با حدود صد دانه نخودچی قرار دارد. من تصور کردم بر این دانه‌های نخود ورد یا دعائی خوانده شده و اکنون آنها را آنجا گذاشته‌اند بمنظور شفا یافتن بیمار، اما پدر به برادر بزرگتر رو کردند و گفتند: این برای اظهار محبت است زیرا در روایات داریم که هرگاه به دیدن بیمار می‌رویم با خود چیزی ببریم که او را خوشحال کند، و با توجه به تقوای شیخ و پایبندی او به آداب شرع مقدس، همچنین بی‌بضاعتی مفرط او این هدیه بسیار هم با ارزش است.

اگرچه برادر بزرگتر من را حس کنجکاوی وادار می‌کرد که سؤالی را طرح کند، اما این بار نمی‌دانیم به چه علت، شاید هم به علت مریض بودن پدر، از اظهار نظر اعتراض‌آمیز خود منصرف شد، ولی زیر زبانی چیزهایی برای خود زمزمه می‌کرد که پدر متوجه او شدند، گوئی به موضع اعتراض او پی برده بودند، و لذا گفتند: هدیه‌ای که به مریض تقدیم می‌شود برای ابراز لطف و محبت نسبت به او و آرزوی شفا برای او است؛ و نوع و جنس و مقدار و ارزش آن مطرح نیست، هر کس در حد استطاعت خود چیزی تهیه می‌کند. من از این هدیه خوشحال شدم، و قلب من محبت اهداکننده و قدردانی او را لمس کرد، و بیشتر از آن برای این خوشحال شدم که تا چه حد تقدیم‌کننده آن به مستحبات امور شرعیه پایبند است؛ آری او بسیار با فضیلت و بسیار عالم به امور دین، و به آنچه شرع مقدس امر و نهی نموده، است. آیا طرز کفش به پا کردن ایشان جلب توجه شما را نکرد، نشست و کفش را پا کرد سپس بلند شد، و هنگامی که می‌خواست برای آخرین بار با شما خدا حافظی کند، بطور کامل به طرف شما برگشتند، و خدا حافظی کردند، یعنی بطور ناقص برگشتند، آن‌گونه که مرسوم است. بیشترین تحیات خود را با

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۱

کلمه سلام اظهار می‌کردند زیرا در باطن این سلام و تحیت معانی بسیار نهفته است، تمام آن چیزهای خوب و با برکتی که انسان برای هم دیگران آرزو می‌کند، و هم برای خود.

برادر احساس کردند که پدر آمادگی صحبت و مباحثه را پیدا کرده‌اند پس چنین اظهار داشتند:

این مسائل آخرتی، مجاز و غیر مجاز جلب توجه می کنند، ولی چه کسی راضی می شود که مانند شیخ علی قمی باشد؛ دنیا را طلاق داده و تصمیم گرفته است بدور از سر و صدا و شلوغی و زشت و زیبایی آن زندگی کند و خود را از لذات مجاز آن محروم کند. جناب ایشان - قدس سره - جواب دادند: «خیر، این طور نیست، کسی باید در اعماق دل خود احساس شوق به رضای خداوند متعال و دیدار او کند تا ببیند زندگی شیخ بیش از آن است که باید باشد، یا مقتضی است که باشد، و هرگز فکر نکنید که او خود قصد این کار را می کند، بلکه به آن کشیده می شود، و خوب احساس می کند اما قادر نیست جز آن کار، کار دیگری بکند و بر نفس خویش تسلط و اراده ای ندارد.

همچنین است درباره دیگران که دچار مصیبت عشق به دنیا می شوند، آنها هم بخاطر پیدا شدن احساس حرص و میل شدید و سیر نشدنی به لذات حاصله از گناه و افراط در آن، توان مقاومت در برابر تمایلات خود ندارند و لذاتی که تعادل انسان را از بین می برند، و او را به جهنم سوق می دهند. پس آنکه نخستین گامهای استوار را با اراده و عزم در راه هدایت برمی دارد، و چه بسا مورد لطف الهی قرار گیرد، که قرار هم می گیرد، در دل و جان خود احساس شادمانی کرده، به آن سو کشیده می شود، و وجود خود را فراموش کند، و چه بسا، از نظر دیگران، از حدود تعادل هم بگذارد، مقصود اعتدالی است که من و شما به آن اعتدال و تعادل می گوئیم، و اما از دیدگاه او، اعتدال همان است که او دارد و خود را در نهایت تعادل احساس می کند و در خط مستقیم حرکت می کند، و هرگز منحرف نمی شود؛ بنابراین نخستین تقاضا و خواست از خداوند متعال موفقیت در پیمودن راه است که کلید همه برکات و راه نجات و رسیدن به سعادت و آخرت است». حال که از شیخ قمی نام بردیم بی مناسبت نیست که بگوئیم ایشان با چه مشقت ها و زحمات و رنج ها در بیماری که منجر به فوت ایشان شد روبرو شدند، که آدمی از شرح آنها ناتوان است، اما ایشان شکبیا در برابر آنها ایستادگی نمودند، و هرگز لب به

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۲

گفتن چیزی نگشودند که حاکی از بی تابی و ناشکیبی ایشان باشد و گوئی زبان حالشان چنین است:

عذبات الحمی تلوح لعینیک فهیأ استعداد للرزء هیأ، آثار تب بر چشمانت آشکار است، پس خود را آماده مصیبت بزرگ بنما.

کل من کان منه اکثر قربا کان ادنی الی البلاء صلیا

هر کس به آن نزدیک تر باشد به بلا و آتش آن هم نزدیک تر خواهد بود

ببینیم احادیث چه می گویند: «اشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأمثل فالأمثل» انبیاء از همه بیشتر مبتلی هستند، قابل ذکر است که مرحوم قاضی (ره) در روزهای آخر زندگی، و در حالی که از بیماری استسقاء رنج می بردند و اسیر رختخواب بودند هیچ گاه برای برخاستن جهت انجام کارهای روزمره از قبیل وضو گرفتن، دست شوئی رفتن از کسی کمک نمی طلبیدند. يك بار که به علت بیماری تعادل خود را در دست شوئی از دست دادند، با وجودی که اطرافیان بر ایشان اصرار می ورزیدند که آنچه اتفاق افتاده مسئله ای عادی و بی اهمیت است، و نباید موجب نگرانی یا ناراحتی شود، اما ایشان - قدس سره - اندوهگین گشته، رو به آسمان از خدای خود خیلی جدی خواستار آن شدند که طاقت دیدن چنین صحنه هایی

را ندارند و عمر او را به پایان برند، بر طبق پیمانی که با خدای خود داشتند.

هنوز هم چشمان اشك‌آلود و خشم آشکاری که بر چهره ایشان پیدا شده بود از یاد نمی‌برم، و این حالت بیش از دو روز بر ایشان نگذشت که روز سوم جان به جان آفرین تسلیم نمود و به رحمت ایزدی پیوستند، خداوند همه نیکان را قرین رحمت خود گرداند، و در بهشت برین جای دهد.

۵۱- ذکر پاره‌ای نکات جالب از رفتار این مرد الهی بدون هدف نبوده است، بلکه قصد این بود که نشان دهیم افرادی مانند ایشان در نجف وجود داشتند، البته ایشان دارای مزیت‌ها و تفاوت‌هایی بودند، رفتار این افراد غیر طبیعی یا شگفتی‌آور هم نبود، و تا حدی هم قصد این بود که موجب موعظه و عبرت گرفتن شود، و دلیلی ارائه دهیم که اشخاصی مانند ایشان می‌توانند نمونه و مقتدی باشند برای آنهایی که در جستجوی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۳

شخص نمونه و مسلمانی نمونه می‌باشند، اگرچه نتوانند، بطور کامل، مانند او باشند؛ بنابراین اگر انسان موفق شود تا حدی به این مرحله از پرهیزکاری و دوری از لذات که در رفتار این سالک بزرگوار دیده می‌شود برسد، در حقیقت به موفقیت بزرگی رسیده است، و به بهره‌ی عظیم نائل شده، و او را از هرگونه کوشش جهت حرکت و آرزو برای رسیدن به سعادت اخروی و رضایت خداوند متعال بی‌نیاز می‌سازد، و از بزرگان اهل طریقت کسی را ندیدم که این روش را تقبیح یا سرزنش کند، و یا ایرادی بگیرد؛ اما با وجود همه این‌ها باید گفت که سید قریش و برجستگان مکتب او از مسلمان عارف این انتظار را دارند که او بیش از این‌ها توانا باشد، و بیشتر در رفتار خود با مردم هماهنگی نشان دهد، و هرآینه از نعمت‌های خدادادی و از روزی‌های او بهره بیشتری ببرد. چه بسا نفس آدمی بهره بیشتر ببرد و مفیدتر باشد تا محروم کردن او از لذت و نشاط و شادابی. آیا برای «امام قلی» (استاد مرحوم قاضی - مترجم) شایسته‌تر این بود که در کنج خانه خود خموش می‌نشست و با ذکر و تسبیحات متضرعانه از خدای خود طلب می‌کرد که مشمول فیوضات آسمانی شود، همین کاری که خلف و شاگرد او «قاضی» - قدس سره - انجام می‌داد، در حالی که چنین نکرد، بلکه شاگردان خود را به نواحی گوناگون و اماکن دور دست فرستاد تا در مداری هرچه گسترده‌تر به ترویج رسالت بپردازند، البته پس از آنکه از توانایی‌ها و آمادگی‌ها و مدارج علمی ایشان اطمینان حاصل کرده بود.

[سلوک و رفتار عرفانی ایشان (قدس سره)]

۵۲- در اینجا می‌پردازیم به ایراد مطلبی خاص درباره عرفان واقعی و علی‌الخصوص عرفان خدائی مرحوم قاضی (ره) که مورد علاقه کسان بسیاری است از شیفتگان ایشان و حول و حوش آن چند مسئله است که هر یک را در یک بخش بیان می‌کنیم؛ به امید اینکه پرده از پاره‌ای ابهامات برداشته باشیم.

۱- مسئله سماع: و آن عبارت است از یک مسئله شایع و تا حدی جدید که در بین گروهی از دراویش و صوفیه رایج است، و زمانی به آن رو می‌آورند که خواسته باشند شور و شغف و حالی، به یاد معشوق، در خود ایجاد نمایند. نوعی فعل و انفعالات، و خلاصه حالی که نمی‌دانم آن را به چه نام بیان نمایم، حالی که مشتمل بر پاره‌ای حرکات تند و صداهای

عجیب و غریب و نامأنوس و گاهی ملایم می‌باشد، گاهی هم بهنگام

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۴

حصول حالت وجد و خلسه، دست به اعمالی می‌زنند که دیگران و افراد عادی قادر به انجام آنها نیستند. اما عرفائی که من آنها را زیارت کردم و از نزدیک به حضورشان رسیده‌ام و سعی نموده‌ام به احوالات ایشان پی ببرم؛ هیچ‌گونه توجیهی، چه از نظر شرعی و چه از نظر صحت خبر، دال بر آنکه این‌گونه امور را تأیید کنند، از ایشان ندیدم.

شاید گروه‌هایی از صوفیه غیر شیعی باشند که به چنین اعمالی دست بزنند، اعمالی چون رقص و پایکوبی و موسیقی با صدای بلند، بمنظور رسیدن به تمرکز حواس کامل، یا ایجاد هیجان کامل و رهائی از حواس پراکنده بمنظور توجه کامل به مبدء. در اینجا لازم است اضافه نمایم که استفاده از ادوات آهنگ‌زا از قبیل طبل و سرنا و سنج و دیگر وسائل صدا آفرین و آهنگ‌زا، گاهی در مراسم مذهبی شیعه از قبیل هیئت‌های حسینی و مراسم عروسی، یا استقبال از حجاج و موارد دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ اما در هر حال استفاده از آنها نزد خیرین و بزرگان دین مردود است، نمی‌خواهم بگویم بزرگان سخت‌گیر و خیر اهل دین که اسائه ادب نکرده باشم، کما اینکه کلمات رقص و سماع و طرب و همچنین نام ادوات موسیقی در اشعار و گفته‌های ایشان زیاد، اما بدون هرگونه تقبیح یا تنفر، به کار می‌رود، ولی قاطعانه می‌گویم هرگز به آنها نزدیک نمی‌شوند، شاید از این کلمات برداشتی دارند همانند برداشتی که از کلمات شراب و جام شراب دارند و آنها را چنین تعبیر و تفسیر می‌نمایند که حالاتی از قرب و انس با محبوب است و سخنی بین عاشق و معشوق است که معشوق دارای چه کمالات و جاذبه‌هایی است.

۲- دیگر از مسائل قابل طرح درباره گروهی دیگر از این عارفان سالک، حالات اندوه و در خود فرو رفتن و درون‌گرا بودن آنها، و گریه و زاری و ناله سردادن ایشان است. و بیشتر از این‌ها نواختن بر سر و صورت و آزار رساندن به جسم خویش و خودداری از تمایلات نفسانی تا حد زیاد است. همچنین حالات و اعمالی که حکایت از اندوه فراوان و ترس فراوان ایشان دارد که آن را نشانی از ترس از روز قیامت و حساب و کتابی که با خدای خود خواهند داشت توجیه و تفسیر می‌نمایند؛ و شاید هم از ترس راه دشواری که در پیش دارند، در این عالم و حیات پس از مرگ یا قبل از آن، زمانی که روح از بدن رها شده، بدن در قبر قرار می‌گیرد و چه‌بسا روح به این بدن بازگردد جهت پاسخگویی به نکیر و منکر، و شاید هم عالم برزخ و عوالم دیگری که در آنها قرار

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۵

خواهند گرفت، عوالمی که در این دنیا و در این لباس نمی‌توان سختی‌های آنها را درک نمود، همان عوالمی که در دعاها به آنها اشاره می‌شود: «ارحمنی صریحا علی المغتسل».

این‌ها و اموری دیگر همه و همه موجب ترس و اضطراب ایشان می‌گردد و در نتیجه نشانه‌های اندوه بر چهره آنها آشکار می‌گردد، آنها که لذت‌های زندگی و سرگرمی‌های آن ایشان را به خود مشغول نکرده است. از طرفی در گروهی دیگر،

حالات وجد و شادمانی شدید را در چهره آنها ملاحظه می‌کنیم که حد و حصر ندارد، شاید بخاطر این است که مزاج‌ها متفاوت است و در نتیجه نسبت به حالاتی که برای آنها اتفاق می‌افتد عکس‌العمل‌های متفاوت نشان می‌دهند، عده‌ای دچار اندوه و افسردگی می‌شوند و گروهی شادمان و با نشاط. از جناب استاد بزرگوار «شیخ علی قسام» درباره این مسائل سوالاتی مطرح نمودم، زیرا ایشان از قدیمی‌ترین و نزدیکترین یاران ایشان- قدس سره- بود، آنها گاهی با هم به مدت طولانی خلوت می‌کردند و مطالبی را در گوشی با هم در میان می‌گذاشتند. جناب ایشان سعی کردند این حالات را برای من توصیف کنند، اما از آنجائی من گنجایش پذیرش مطالب را نداشتم- و تاکنون هم ندارم- نتوانستم سخنان و آراء و توجیهات ایشان را بفهمم، حال نمی‌دانم آیا ممکن است با استفاده از پاره‌ای از امکانات بخصوص، آسایش فکری و تعادل روانی پیدا کنیم؟ سوالی است که تاکنون پاسخی برای آن نیافته‌ام، خدا توفیق دهد.

۵۳- در بیست سال آخری که با ایشان- قدس سره- بودم، ایشان با وسایل و روشهای متفاوت، و از طریق القا و سلوک و رفتار عملی و اخلاقی سعی می‌کردند به ما بفهمانند، و این دأب ایشان بود نسبت به کلیه کسانی که به دلیلی با ایشان تماس حاصل می‌کردند. عرفان والاترین و مترقی‌ترین طرز اندیشه، در مورد کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد. و هرآنچه در زندگی ما زیبا است در حقیقت مغز و حقیقت عرفان است (به معنای اصطلاحی آن) و در درون وجود عارف قرار گرفته و هرگز آن را ترك نمی‌کند، یا از آن دور و منحرف نمی‌شود، و موسیقی به معنای والا و دلپذیر آن در حقیقت غذای روح کسانی است که خود را از هرگونه رفتار پستی، که افراد دون به آن رضایت داده‌اند، دور نگه می‌دارد؛ پس هرگاه منظور از موسیقی و آهنگ و صدای

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۶

دلنواز، این معنای روح بخش باشد که انسان را به سوی کمالات اخلاقی و مورد قبول شرع مقدس سوق می‌دهد، بلامانع است و نیکو، اما هرگاه منظور از آن همسان شدن با چارپایان و طبقات پست باشد، هرگز عارف به آن رضایت نمی‌دهد، چرا که، در این صورت، موسیقی به وسیله لهو و لعب و گرفتار شدن در گناهان و در ملک دوان قرار گرفتن تبدیل می‌شود؛ و بنابراین انسان سالک و عارف همواره خود را از منجلا ب این گونه وسائل غفلت‌آور و گمراه‌کننده بیرون کشیده و از آنها تنفر دارد؛ زیرا، همان‌طوری که می‌دانیم، عارف سالک کسی است که اراده نموده است در راه تقوی، پرهیزگاری و والائی گام بردارد و راه خداجویی را با لباس زمینیان بپیماید، و با نور هدایت او در راه رضامندی او حرکت کند، و تا آخرین مرحله و لحظات نهائی زندگی خود با اطمینان کامل در این رهگذر سیر نماید.

از طرفی نظر گروهی این است که عرفان نوعی تخیلات، و تاثیرپذیری از آن است، و هدف و مقصد آن هم آمیخته با تخیلات می‌باشد، همچنین پاره‌ای توهمات و موهومات.

گوئیم حتی اگر این گفته‌ها درست هم باشد، تخیلی که روح آدمی را مالا مال از شادمانی و خوشحالی و نشاط می‌کند، بهترین تخیل برای انسان هوشیار و دارای اندیشه متعادل به شمار می‌رود، و هرگاه این تخیل الهام بخش، اندوه و ترس و افسردگی برای انسان باشد، و مانع آن شود که آدمی در معرض درگیری با مسائل مرگ‌بار قرار گیرد، و او را وادار سازد که

در مسیر مستقیم خداپسندانه قرار گیرد و خود و اطرافیان خود را خوشنود سازد، این بهترین نوع تخیل است. بهترین تخیلی که بشریت تاکنون به آن رسیده است، از آغاز زندگی او در این کره تنگ و محدود؛ اقامتگاهی که موجب گمراهی او در پیچ و خمهایش گشته، در برابر آسمانها و افقهای نامحدود آن.

عرفا همان پاکان روی زمین هستند و هرچه پاك و نيكو است از آن ایشان است، و حتی هنگامی که تکه نان خشك خود را در آب فرومی برند و به آن اکتفا می نمایند، به ژنده لباس خود رضایت می دهند، و چشم از غذاهای گوارای اطراف خود فرومی برند، آیا به آنچه دارند قانع بودن و احساس بی نیازی کردن برای ایشان کافی نیست نه خوی درندگی و نه مزاحمت برای دیگران؛ این بزرگ ترین سعادت و والاترین روش ها است،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۷

کسی یارای مقابله با او را ندارد بخصوص آنان که با نگاهی دیگر به لذائد زندگی می نگرند، به چشم شکاری که باید آن را از چنگ دیگران ربود.

۵۴- سلوك و رفتار عرفانی: مرحوم مغفور، برادر باصفاء و باوفایم «حاج محمد تقی لاری» نقل می کند: سال ها در خدمت سید- قدس سره- بودم، و همواره به امید این بودم که از من چیزی بخواهد تا خود آن را برای ایشان انجام دهم- به استثنای سیگار، که در کنار ایشان می نشستم و گاه و بیگاه سیگاری تقدیم می کردم، که چه بسا در لای انگشتانشان می ماند و به لبها نزدیک نمی شد، و این در حالی بود که ایشان مشغول سخن گفتن با یاران بودند- تا زمانی که بیمار شدند و دیگر کمتر بیرون می رفتند، مگر برای کارهای خیلی ضروری. بیشتر یاران به اماکن مختلف و دور دست رفته بودند، در حالی که توشه ای از راهنمایی ها و آنچه را از احادیث که از ایشان آموخته بودند با خود حمل می کردند، آری در این هنگام بود که به دنبال من فرستادند، پس حاضر شدم و از من خواستند که به ایشان ششصد دینار عراقی قرض بدهم، و من با وجودی که این مبلغ را آماده نداشتم ولی نهایت کوشش خود را به کار بردم تا مبلغ را آماده کردم و تقدیم ایشان نمودم؛ سپس از من خواستند که فلان شخص و فلان شخص دیگر را احضار کنم، همین کار را کردم، و ایشان- قدس سره- بیشتر مبلغ فوق الذکر را، که گویا از آنها قرض کرده بودند، به آنها دادند، و من بسیار خوشحال شدم، در حالی که خود من پس از مدتی آن وجه را که برای این منظور از دیگران قرض کرده بودم به نحو مطلوب و مرضی نزد خداوند متعال، مسترد نمودم.

روزها می گذشت و هرگاه این موضوع را به یاد می آوردم بسیار خوشحال و شاداب می شدم. با وجودی که بسیار در ملازمت ایشان کوشا بودم، اما اتفاق افتاد که مدتی از ایشان دور شدم، تا اینکه به من اطلاع دادند که یکی از فرزندان ایشان سراغ مرا می گیرد، پس نزد ایشان رفتم. سند منزلی را در شهر کوفه داشتند به من دادند و گفتند همسایه قصد خرید آن را دارد، آن را ببر نزد ایشان، نزد همسایه رفتم و او اظهار داشت آری قصد خرید آن را دارم، اما ایشان باید در اداره ثبت حاضر شوند ولی شنیده ام بیمار هستند و این کار برای ایشان مشکل است. نزد ایشان- قدس سره- رفتم و موضوع را گفتم؛ اما

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۸

ایشان از جای خود بلند شده، گفتند: من می‌توانم حرکت کنم و به اداره بروم؛ اما خوشبختانه کارمند ذی ربط بمحض اینکه نام ایشان را شنید اظهار آمادگی کرد که خود نزد ایشان به خانه بیاید، و تشریفات فروش را انجام دهد. کارمند و مشتری را به منزل آوردم و در آنجا صیغه فروش جاری شد و حضوراً از معظم له اعتراف و امضا گرفت و خریدار وجوه را پرداخت و حکایت خاتمه یافت. من در خانه ماندم و یکی از فرزندان ایشان، از من خواستند که رسید مربوط به بدهی خود را بیاورم، در برگه رسید، مبلغ قرض و امضای ایشان ضبط شده بود، اما من نه فقط رسید را - بخیال خود - گم کرده بودم، بلکه هرگز تصور نمی‌کردم که روزی ایشان بدهی خود را باز پس دهند و در این وقت برای فروش خانه بسیار متأسف شدم زیرا مبلغ بدهی ایشان تقریباً معادل قیمت خانه بود.

به ایشان گفتم: سرورم! از آنجائی که هرگز فکر نمی‌کردم روزی این مبلغ را از شما بازستانم لذا از رسید نگهداری نکرده‌ام. ایشان جواب دادند: راجع به رسید باید بگوییم که آن را لای جلد فلان قرآن گذاشته‌ای، و اما راجع به بدهیت باید که آن را بپردازیم، من تحمل این را ندارم که تو بدهکار باشی. آقای لاری افزودند که به خانه رفتیم و رسید را در قرآن مورد اشاره یافتیم، درحالی که مایل بودم به نحوی در این کار موفق نشوم. اما با وضع پیش آمده مجبور شدم به خانه بازگردم و رسید را تحویل ایشان بدهم، پس ایشان شروع به شمارش وجه و پرداخت آن کردند اما من، از شدت ناراحتی، دست‌های خود را بالا بردم تا بر چهره خود بنوازم که ناگهان متوجه حال نزار و بیمار ایشان شدم و دریافتم که ممکن است این کار غیر متعارف ایشان را ناراحت کند پس از این کار خودداری نموده، و دست‌های خود را از روی چشمان خود پایین کشیدم. گرمی اشک‌های جاری شده بر گونه‌های خود را احساس نمودم؛ ولی ایشان زمانی که ناراحتی مرا مشاهده کردند سر خود را نزدیک کردند و از من خواستند که نزدیک او بشوم - چون یکی از فرزندان ایشان در آنجا حاضر بودند - پس سر خود را نزدیک بردم و ایشان در گوش من آهسته مطلبی را زمزمه کردند که موجب راحتی مرا فراهم کرد. پس از این اتفاق ایشان - قدس سره - فقط چند روزی در قید حیات بودند، خدایش رحمت کند. چند سال بعد از وفات ایشان - قدس سره - مرحوم لاری را ملاقات کردم، پس از تعارفات و احوالپرسی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۹

از ایشان سؤال کردم که موضوع درگوشی گفتن معظم له - قدس سره - را، در آن روز، به من نگفتید؛ ایشان پاسخ دادند متأسفانه و باکمال تأسف هنوز وعده‌ای که به من داده بودند و رازی که به من گفتند محقق نشده است. جدائی ما از یکدیگر سال‌ها به درازا کشید، و شنیدم که به ایران مسافرت نموده، در شهر همدان مسکن گزیده‌اند؛ که به محض ورود به این شهر بنای بزرگ متروکه‌ای به او پیشنهاد می‌شود، که گویا قبلاً کلیسا بوده است، او آن ساختمان را به قیمت ارزان خریداری می‌نماید و دور و بر او را گروهی اهل دل می‌گیرند. مجالسی را تشکیل می‌دهند و کلیه نیازمندی‌های مراجعان را برآورده می‌سازند، بعدها با وجودی که وضع مالی ایشان تعریفی نداشته است و دیگر قادر نبوده است زندگی فقرائی که گرد او جمع می‌شدند را تأمین کند ولی بالاخره با کمک‌هایی که از طرف نیکوکاران به ایشان می‌شد از عهده این مهم برمی‌آمده است؛ اما در همه این احوال اخلاق و برخورد نیک خود را حفظ نموده، و سخنان او همواره با لبخندی حاکی از

رضایت توأم بوده است، لبخند اطمینان و توکل، و بدون آنکه لباس کاسب گونه‌ای که در نجف داشتند تغییر یابد. دیگر اینکه شنیده‌ام تصمیم می‌گیرد که ساختمان مکان سکونت خود را تبدیل به مدرسه کند، دیگر اینکه اندك اندك عده مراجعین همدانی ایشان رو به فزونی می‌گذارد، و چه بسا از روستاهای مجاور و دور و نزدیک، با ایشان نشست‌هایی داشته‌اند، برای آنها صحبت می‌کرده و اذکار می‌خوانده است، و ایشان را به نیکوکاری و خیرات کردن برای فقرا و محتاجان دعوت می‌نموده است، همچنین التزام و تعهد به انجام مستحبات و ترك مکروهات، تا جایی که معروفیت پیدا می‌کند و محل جلسه او تبدیل به محل و خانه ناموران اهل سلوك و عرفان می‌شود، بدون آنکه تغییر خاصی در ظاهر او پدید آید، نهایت هدف او تقوی و رفتار موافق اخلاق و شرع مقدس بوده است و به آن دعوت می‌نموده است، مردمی هم که گرد او جمع می‌شدند او را همانند شخصیتی مذهبی که تکالیف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد می‌شناختند، بدون ادعائی در زمینه علم و معرفت، مگر در حد مطالعات خود در کتب و رسالات موجود برای همه.

بنا بر آنچه گذشت لازم به یادآوری است که سلوك عرفانی ایشان- قدس سره- بود که سبب شد در پاره‌ای مطالب وصیت‌نامه خود تجدید نظر کند تا مبادا حق دیگران در

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳۰

این خصوص ضایع شود، و در این تکلیف کوتاهی نکرده باشد، یا آن را بعهده دیگران محول نکرده باشد. باوجود اطمینان و خوشبینی فوق‌العاده و روشنی که برای سالکان این راه در آینده و بر این طریقت و سلوك نورافشانی می‌کند؛ ولی تا وقتی که این اطمینان و اعتماد و خیرخواهی برای دیگران در انسان بوجود نیاید، نباید امیدوار بود که شخص قادر به انجام کارهای شگرف بشود یا به مرتبه‌ای از مراتب قرب الهی نائل آید.

[عبادت در مسجد کوفه]

۵۵- به یاد دارم که از اوایل زندگیم با ایشان- قدس سره- شبهای جمعه بدون استثناء به مسجد کوفه می‌رفتند، به استثنای سال‌های آخر که بیمار و خانه‌نشین شده بودند.

مسجد کوفه در آن روزها پر از عابدان نمازگزار می‌شد، بخصوص در شبهای جمعه، اینان تا صبح مشغول عبادت و دعا و ثنا بودند، تا اذان صبح از همه سمت صدای دعا و مناجات بلند بود. کوزه‌های آب سرد که از فرات به آنجا می‌آوردند، در شبهای جمعه، به علت کثرت جمعیت، نسبت به مردم بخل می‌ورزیدند، مگر کوزه ایشان- قدس سره- که اگرچه با تأخیر می‌رسید، اما محفوظ بود. امید است بار دیگر درباره مقام مسجد کوفه که بعد از مقبره و درگاه امیر مومنان علی علیه السلام پناه‌گاه شیعیان است، سخن به میان آید.

معظم له- قدس سره- در آنجا اتاقی داشتند که همه وسائل خواب و آسایش و خورد و خوراک و مخصوصاً جای در آن فراهم بود. (البته در حدی که ایشان قانع بودند- مترجم) ناگفته نماند که کلید این اتاق به تعداد مراجعان آشنا تکثیر شده بود، و چه بسا اتفاق می‌افتاد که هنگام مراجعه به آن مشاهده می‌کردند که اتاق روشن است در آن صورت متوجه می‌شدند که یکی از یاران پیش از ایشان اتاق را اشغال نموده است، بنابراین در گوشه‌ای از مسجد مشغول خواندن نماز و انجام

نوافل می‌شدند، یا اینکه به خانه خود در شهر کوفه رفته، شب را در آنجا سپری می‌نمودند تا بعد از ظهر جمعه برای حضور در مراسم روزه‌خوانی منزل خود در واپسین ساعات روز جمعه و خواندن دعای «سمات» حاضر باشند، این دعا در کاغذی بصورت طومار نوشته شده بود و آن را، به همراه نسخه‌ای از قرآن کریم در عمامه خود جا می‌دادند؛ و با وجودی که هنگام قرائت از عینک استفاده می‌نمودند، اما این دعا و قرآن را بدون عینک می‌خواندند. در

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳۱

مجلس روزه در انتهای مجلس می‌نشستند و احياناً اگر احساس می‌کردند که برای بغل دستی خود ایجاد مزاحمت می‌شود روزی زمین می‌نشستند، و زیرانداز را که عبارت از حصیر ساخته شده از برگ درخت خرما بود را در اختیار حاضران می‌گذاشتند.

در مجلس روزه ابا عبد الله علیه السلام که مجلس همگانی بود بسیار مودبانه و با احترام می‌نشستند، و در پایان مراسم روزه‌خوانی کفش حاضران را ردیف کرده، آماده پوشیدن می‌کردند، و چه بسا آنها را با آستین لباس خود گردگیری می‌کردند، بخاطر توجهی که به پاکیزه بودن کفشها داشتند (و همان‌طور به کل لباس - مترجم) و آن را مورد تاکید قرار می‌دادند، و می‌گفتند من کفش حاضران در مجلس روزه ابا عبد الله علیه السلام را تمیز می‌کنم تا ملائک حاضر در این مجلس گواهی دهند به آنچه در باطن من می‌گذرد که جز خدای متعال کسی از آن اطلاعی ندارد.

آقای معمم و شیخ فاضلی بنام «شیخ حسین بروجردی» روزه را قرائت می‌کردند، روزه‌ای که با دست خود آن را در جزوه‌ای نگاشته بودند، روزه‌ای گاهی طولانی و گاهی مختصر، بدون نظم و ترتیبی. چند بار از او خواسته شد که مقدار روزه‌های خود را منظم کند تا متناسب با وقت و فرصت داده شده روزه را قرائت نماید، اما ایشان توجهی به یادآوریها نمی‌کردند و طبق روال به کار خود ادامه می‌دادند، بنابراین او را به حال خود آزاد گذاشتند که هرطور مایل است عمل کند. يك بار روزه‌خوان مورد بحث تأخیر کرد و ایشان - قدس سره - با توجه به تنگی وقت و انتظار حاضران از طاقچه بالای سر خود کتابی را برداشتند و طبق روال جاری نزد تعزیه‌خوان‌ها شروع کردند به روزه‌خواندن، یعنی بعد از حمد و ثنائی و سلامی، کتاب را باز نموده و شروع کردند به خواندن، و اتفاقاً موضوع مربوط بود به سخنان حضرت زینب علیها السلام با حضرت سجاد علیه السلام هنگام ترك سرزمین کربلا آنجائی که حضرت سجاد علیه السلام به حضرت زینب علیها السلام می‌فرماید: عمه اکنون وقت سخنان شیرین فرارسیده است، برایم سخن بگو، آنگاه حضرت زینب علیها السلام حدیث معروفی را که در بیشتر کتبی که راجع به حادثه کربلا سخن گفته‌اند آمده است، برای ایشان تعریف کرد. پس از خواندن حدیث مذکور دست‌ها را برای دعا بلند کردند و مجلس پایان یافت، در اینجا بود که یکی از شخصیت‌های برجسته حاضر در مجلس به وجود چنین حدیثی اعتراض

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳۲

نمود و چنین استدلال کرد که چگونه ممکن است حدیثی را حضرت زینب علیها سلام برای امام معصوم خوانده باشد در

حالی که این حضرت سجاد علیه السلام بودند که عمه خود را به بردباری دعوت می کردند. گفتگو و مجادله به دراز کشید در حالی که ایشان - قدس سره - اظهار تعجب می کردند از اظهارات معترض، و اظهار می داشتند چه مانعی دارد که حضرت سجاد علیه السلام این حدیث را شنیده باشند ولی بخواهند بار دیگر آن را از زبان عمه خود بشنوند، عمه ای که درباره ایشان می فرمایند (انت عالمة غیر معلمة) شاید بخاطر مصلحتی. دیگر از کسانی که در این مجلس روضه خوانده اند یکی هم حجة الاسلام و المسلمین استاد فاضل جلیل القدر و عارف هوشمند و بزرگوار جناب شیخ علی اکبر برهان است، مؤسس حوزه علمیه «مسجد لرزاده» در خیابان خراسان تهران که از شخصیت های اندیشمند و بلند همت و خدمتگزار محرومان به شمار می روند، محرومانی که به خاطر وجود او به محل سکونت ایشان کوچ می کردند.

هنگام اقامتشان در نجف همواره مورد احترام و تجلیل معظم له - قدس سره - قرار داشتند، و آن هم بخاطر وسعت اطلاعات ادبی، تاریخی و علمی ایشان. ایشان از منبر رفتن امتناع داشتند بدلیل اینکه می گفتند من برای این منظور به شهر نجف نیامده ام، بلکه آمده ام تا از راهنمایی ها و اطلاعات علمی بهره مند شوم، و بعنوان يك فرد روحانی و مبلغ شریعت، افکار و عقاید دینی خود را در حد لازم برای خود روشن و آشکار گردانم؛ تا بتوانم بهتر به تکالیف شرعی خود عمل نمایم. ایشان، شاید، نخستین کسی است که مسجد را از محدوده فقط محل نماز خواندن در طهران خارج کرد، و اقدام به تشکیل کلاسهای درس در آنها نمود، کلاسهای مبارزه با بی سوادی و تعلیم مسائل شرعی، و بانک قرض الحسنه، و درمانگاهی کوچک برای معالجه فقرا و محرومان، یا صاحبان درآمد محدود. همچنین اقدام به تأسیس مکان سکونت طلاب در مسجد و بیرون آن در کنار مسجد نمود، برای طلاب جهت ادامه تحصیل شهریه متناسب برقرار کرد، و دیگر مسائل اجتماعی و عام المنفعه که همواره در آنها فعال و کارآمد بود؛ به همین جهت مورد اعتماد افراد نیکوکار قرار گرفتند، به طوری که وجوه نقد را با طیب خاطر به ایشان تحویل می دادند تا صرف امور خیریه گردد، ولی او برای اطمینان خاطر بیشتر نیکوکاران، وجوه را خود تحویل نمی گرفتند بلکه هیئتی را برای این

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳۳

منظور تشکیل دادند که این وظیفه را از طرف ایشان انجام می دادند، مبالغ را دریافت می نمودند و در دفتری مخصوص یادداشت می کردند که این دفتر، زیر نظر بازرسانی از طرف ایشان، کنترل می شد، و مبالغ جمع آوری شده صرف امور خیریه می گردید؛ این يك روش ابتکاری بود و لذا جلب توجه نیکوکاران را می نمود و ایشان را به پرداخت مبالغ بیشتری تشویق می کرد تا صرف برنامه های نیکوکاری شود. اما اینکه چرا سخن از این فرد به درازا کشید؟ برای اینکه سخن گفتن از افراد روشن و نیکوکار نباید فراموش شود، اینان نخستین کسانی هستند که پایه گذار اقدامات نیکوکارانه بوده اند و برای نخستین بار در این کشور بنیاد خدمتگزاری به مستمندان و محرومان را گذاشتند و راه و روش آن را به دیگران آموختند، بهمین جهت ستاره آنها درخشندگی پیدا کرد و نام نیکشان در اقصی نقاط مملکت پیچید و مورد احترام خاص و عام قرار گرفتند و مخصوصاً طبقه علمای طهران.

شنیدم، و احتمالاً آنچه شنیدم نادرست باشد، در پاره ای امور با آیت الله العظمی بروجردی اختلاف نظر داشتند، فی المثل در

برخورد با شاه و اجازه دادن به او جهت ملاقات با آیت‌الله می‌خواست و توقع داشت که ایشان با شاه مخالفت کند و مردم را علیه او بشوراند و این قبیل امور. اما آقای بروجردی مانند کوهی استوار هرگز تحت تاثیر این تقاضاها قرار نمی‌گرفتند و هرگز از اصول خود دور نمی‌شدند، و با وجودی که هرگز نسبت به شیخ برهان مطلبی را اظهار نکردند، ولی آقای شیخ برهان در زمینه برنامه‌های نیکوکارانه‌اش روز بروز ضعیف‌تر می‌شدند و عقب می‌نشستند و منزوی می‌شدند، شاید هم کهولت سن او را اندک‌اندک منقبض و منزوی و دور از فعالیت جدی می‌کرد؛ یا کار زیاد و مستمر او را بازنشسته و دور از اجتماع قرار می‌داد، کمتر در مجالس دیده می‌شد و منبر رفتن را هم بکلی ترک نمود در حالی که منبر برای ایشان وجاهتی اجتماعی داشت، و منبر او بسیار جذاب بود. برای من نقل می‌کردند که هرکس يك بار پای منبر او می‌نشست شیفته گفته‌های او می‌شد، و او را از صمیم دل دوست می‌داشت، بخاطر اخلاص و راست‌گویش. همچنین از او نقل می‌کنند که گفته است: کلمات را برای مدتی میان دو فلک خود می‌جوم تا مبادا چیزی را بگویم که خود به آن عمل نکرده باشم. بدین‌سان روزگاران زندگی او، از دیده‌ها پنهان ماند، رحمت خدا بر او باد.

آیت‌الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳۴

افراد دیگری در این مجلس (مجلس روضه مرحوم قاضی (ره)) روضه‌خوانی کرده‌اند که از آنهایی که به یاد دارم یکی دانشمند فاضل حاج سید ابو الفضل اصفهانی بود که بسیار به شعر عربی علاقمند بود، بخصوص اشعاری در ستایش اهل بیت علیهم السلام، قصیده «ازریه» شیخ کاظم (ره) را هم از حفظ بود، و هرگاه فرصتی می‌یافت نزد پدر می‌آمد و با او خلوت می‌کرد و سؤالاتی را درباره جنبه‌های ادبی و بلاغی و تاریخی از ایشان - قدس سره - بعمل می‌آورد و آنچه را می‌آموخت در مجموعه‌ای جمع‌آوری می‌کرد تا جایی که تبدیل به کتابی مخصوص شد. اما بعد از سفر و بازگشت به ایران من دیگر مطلب خاصی راجع به فعالیتها نشنیده‌ام.

آری همان‌طور که گفتیم در این مجلس عده‌ای از فضلا روضه خوانده‌اند و باصطلاح منبر رفته‌اند که شاید بمناسبت مطالب نوشته‌ها، نام آنها پس از این ذکر شود.

[ماجرای ملاقات آن شخص ناشناس با ایشان (قدس سره)]

۵۶- در یکی از روزهای بسیار گرم تابستان (نجف) - در مدتی که حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بهنگام ظهر، بدلیل خالی شدن از زائران، می‌بندند تا خدایم بتواند از فرصت استفاده نموده، رواق و حرم را تمیز کنند، ناگهان صدای کوبیدن در خانه بگوش رسید، بچه‌ها دویدند که ببینند این وقت روز و در فصل گرما کیست در را می‌زند، برگشتند و گفتند يك مردی (آقا) را می‌خواهد. آقا کجایند؟ آقا در سرداب خوابیده و هرگز کسی اجازه یا جرأت آن را ندارد که او را در وقت ظهر از خواب بیدار کند، حال مسئله هر قدر هم اهمیت داشته باشد، کسی این اجازه را ندارد، اما پافشاری کوبنده در، بالاخره یکی از بچه‌ها را وادار کرد که برود و ایشان - قدس سره - را بیدار کند، رفت و اطلاع داد که شخصی پشت در شما را می‌خواهد، عجیب است چه کسی در این وقت روز، مرا می‌خواهد؟ با حالت اعتراض و ناراحتی از سرداب بیرون آمدند، و در را باز کردند و با دیدن شخص مراجعه‌کننده تعارفاتی رد و بدل شد، گوئی از پیش همدیگر را می‌شناسند.

شخص مراجعه کننده با صدای آرام، آن چنان که بچه های حاضر نشنوند (چیزی در گوش آقا زمزمه کرد- مترجم)، پاسخ آقا را هم با کمی توضیحات دریافت نمود، اما چیزی از این گفتگو شنیده نشد مگر آنکه می گفت: آنچه را به تو گفتم بگو... برو و بگو... شتابان برو. چند لحظه بعد معلوم شد که مراجعه کننده دست خالی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۵

برمی گردد. ایشان- قدس سره- در را بستند و برگشتند به سرداب خنک و مکان نرم. سال ها گذشت و اسرار این دیدار پنهان باقی ماند، حتی از نزدیک ترین افراد به ایشان، اما احتمال دارد مراجعه کننده که بسیار سعی می کرد این راز همچنان مکتوم بماند خود او آن را منکشف کرده و آن را به پاره ای از یاران خود گفته باشد، او می گوید: رفته بودم نزد امام علیه السلام و از او خواهش کردم که تقاضای مرا در امری برآورده کند و پس از توضیح خواسته خود، و اینکه این کار از عهده قاضی برمی آید، و اگر او را احضار کنید و از او بخواهید که این تقاضای مرا انجام دهد، مشکل من حل است؛ امام به من دستور دادند به خانه ایشان- قدس سره- بروم و بگویم که امام شما را احضار کرده اند، و هنگامی که در خانه موضوع را به ایشان اطلاع دادم، از انجام دستور، بدلیل گرم بودن صحن شریف بهنگام ظهر، و اینکه صلاح نیست شما را در این هنگام و با این وضعیت زیارت کنم و بهتر و مناسب تر آنست که شما به منزل ما تشریف بیاورید و ما در خدمت شما باشیم زیرا اینجا خنک است و جای و هندوانه هم آماده، پس سرخورده و ناامید از اینکه دعوت امام علیه السلام را نپذیرفتند بازگشتم.

جناب شیخ برهان مرا، در اولین سفرم به ایران، با این شخص آشنا کرد، بدون آنکه از ماجرا و جنبه های مهم آن چیزی را برآیم نقل کند، منزل او رفتم و شگفت زده شدم از اینکه مشاهده کردم که به کار خود مشغول و در عوالم خود فرو رفته؛ او خیاطی بود که راهرو خانه خود را بعنوان محل کار برای خود انتخاب کرده بود، لباس روحانیان می دوخت، اما بصورت متعارف با من برخورد نکرد، و سلام را با حرکت سر و دست پاسخ داد و چند کلمه مختصر، که من فقط این را از آنها فهمیدم که یک روز از روزهای هفته غذا را با هم صرف کنیم، من هم با اکراه پذیرفتم زیرا به گرمی با من برخورد نکرده بود در حالی که من جوانی پر توقع بودم. شاید هم خود را آماده این دیدار کرده بود، ولی می خواست آنچه را که امروز هم برآیم باور کردنش مشکل است به من نشان دهد، امروز که پس از پنجاه سال مشغول نوشتن و نظم و ترتیب این یادداشتها هستم.

«شیخ علی اکبر برهان» نمی توانست بهنگام صرف غذا با ما باشد زیرا امامت نماز جماعت را در مسجد بعهدہ دارد و گاهی هم بعد از نماز منبر می رود، همان ظرف غذا را

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۲۶

برای ایشان هم آوردند که اندکی ترید و مقداری سبزیجات در آن بود. آقای برهان روز بعد ما را به منزلش دعوت کرد، ما هم پذیرفیم و همان سفره غذای روز پیش پهن شد و همان غذا، ولی عده حاضران امروز بیشتر بود، در یک نشست بسیار

ساده و با لبخندهای رضامندی و اطمینان و آسایش روحی که هرگز لبها را ترك نمی کرد، لبخندهائی که همواره با این گروه، افرادی که در يك سو حرکت می کنند و يك هدف را دنبال می کنند، و سفره ای که همه را دور خود جمع می کند. حقیقتاً باید اذعان کرد که جناب برهان از شخصیت‌های اندك شماری است که در زندگی‌م دیده‌ام با این درجه و مقدار از سادگی و قناعت و تقوی و رضامندی و تعهد شدید به تکالیف شرعی، سخنان ایشان هم آن‌چنان دلنواز و جذاب بود که او را در دلها جا می داد، هنگام صحبت با شما آن قدر برای شما سوال طرح می کرد و از شما استفسار می کرد که گویی سخن‌گو شما هستيد، همواره در پی این بود که از شما تایید بشنوند، سر نخ را بدست شما می دهد و انتظار دارد شما بقیه آن را بکشید درحالی که سراپا گوش دادن به شما است با يك دنیا شادمانی و لبخندی همیشگی.

آری صحبت «شیخ برهان» به اینجا کشید که شروع کردند به تعریف از مهمانی دیگری که چند روز قبل در آن حاضر بودند و سفره ای که چیده بودند با انواع و اقسام غذاها، و بشقاب و کاسه و قاشق و چنگال و الی آخر؛ سپس درباره روی آوردن مهمانان به این غذاها و حرص و ولعی که از خود نشان می دادند: که بیشتر بخورند و از هر نوع را چشیده باشند با اشتهاى زائد الوصف از این غذا و از آن غذا و از آن غذای دیگر؛ کاری که از مدعیان پیش کسوتی، و لو در حد ادعا- بعید می نماید و اسباب شگفتی ایشان را فراهم کرده بود، و اینکه مریدان این گونه افراد آیا از دیدن اعمال و رفتار مرادان خود در استفاده از غذا چه درسی را خواهند آموخت، آیا در این کشور که تعداد قابل توجهی از فقرا و محتاجان نمی توانند حتی شکم خود را سیر کنند جائز است این گونه غذاهای متنوع روی سفره‌ها دیده شود. و با وجودی در آن ایام نمی توانستم تا این حد جنبه‌های منفی قناعت را درك کنم و چگونه می توان شکیبائی و اکفا به اندك را تحمل کرد، اما تجربه سال‌های متمادی به همه ما- نمی گویم من- نشان داد که شخصیت‌های برجسته مذهبی ما چگونه باید نمونه قناعت و بردباری باشند؛ تا تنگدستان

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳۷

ما به علت میل فراوان و سیری ناپذیری به هر دری نزنند، درهائی که در آنها شبهه خلاف شرع وجود دارد زیرا افزون طلبی در انسان حد و مرز نمی شناسد، و آتش طمع و آز را نمی توان با هیچ وسیله ای رادع و مانع شد. دیدار با جناب شیخ برهان، مانند همه دیدارهای من با ایشان، به درازا نکشید و به امید دیدار در فرصتی دیگر از او جدا شدم.

پس از آن این فکر بسیار مرا با خود مشغول کرد که منظور شیخ از مقتدای نمونه با توجه به اشارات و چیزهائی که می گفت چگونه شخصی است، و بدین مناسبت به یاد آیت الله العظمی اصفهانی افتادم که در آن ایام چنین بود، روزهائی که نام او همه جا را پوشانده بود، در ایران هم زعامت و مرجعیت یا حتی نزدیک به آن مقام هم وجود نداشت، و هدف ایشان همه روحانیونی بود که سعی می کردند برای خود امکانات رفاهی فراهم نمایند، و زندگی بی دغدغه داشته باشند و در آسایش و رفاه زندگی کنند، مانند يك بازاری که برای خود چیزی آرزو نمی کند مگر آنچه به دست او برسد یا به چشم او بخورد.

چند ماه بعد به شهر نجف برگشتم، بیماری ایشان- قدس سره- را زمین گیر کرده بود اما هرگز مانع آن نمی شد که مطلبی را توضیح دهد یا کسی او را برای پاسخگویی به مسأله‌ای وادارد. برای ایشان از جمله مسائلی که توضیح و شرح دادم

موضوع ملاقات من با جناب شیخ برهان بود و سخنان او، هم چنین آنچه دیدم و مشاهده کردم - بدون آن که کمترین شکی در آنچه دیده بودم در آن ایام در من ایجاد شود - و از برادرمان «خیاط». ولی راجع به سخن «شیخ برهان» هیچ چیز بر آن نیفزودند، بلکه توضیح دادند که زندگی مردان دین باید همان گونه باشد که در نجف دیده‌ای، و بار دیگر در منزل عمویت سید احمد قاضی مشاهده کردی، یا در منزل شیخ محمد تقی آملی یا جاهای دیگر، شکل‌های گوناگون ولی از يك اصل و ریشه، با نوعی همت عالی و بصیرتی عمیق و عزم و شکیبائی راسخ در جهت خدمت به مردم. مقصود ایشان - قدس سره - این بود که این نوع زندگی کردن به علت ناتوانی یا سستی یا به امید دیگران نشستن نیست بلکه بسبب توجه کامل و انصراف کامل به کاری بزرگتر و مفیدتر، و به رضای خدا نزدیکتر است.

گفتم: پس «الطَّيِّبَاتِ لِلطَّيِّبِينَ» چه می‌شود؟ پاسخ دادند اگر خواسته باشند در اختیارشان هست، اما بدانکه دنیا خانه‌ای است که همه اطراف آن پرمخاطره، و معروف به خیانت؛

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳۸

آسایش و خوشگذرانی و تن‌آسائی هم از تو بلائی را دور نمی‌کند، خداوند متعال می‌فرماید: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.**

و در مورد روحانیون و داعیان راه خدا، آنان مادامی که در همین سطح زندگی کنند مورد اعتماد و قبول مردم خواهند بود، اما اگر خواسته باشند دور و بر خود وسایل آسایش و راحتی، بدان‌گونه که سایر مردم می‌کنند، جمع کنند، این اعتماد، دچار لرزش و سستی خواهد شد، و دچار شك و شبهه می‌شوند، و دیگر شأن آنها هم مانند سایر مردم عادی خواهد بود.

[اهمیت استاد راه از نظر ایشان (قدس سره) و نکاتی در این رابطه]

۵۷- حال که سخن درباره روحانیت به میان آمده است، و آنان که دعوت بسوی خدا می‌نمایند، لازم است که در این مورد تفحصی بعمل آید و کمی در این مورد به توضیح بیشتر پردازیم، صحبت‌های خود را در این مورد به چند بخش تقسیم می‌نمائیم با توجه به اینکه ما در این خصوص از چارچوب سخنانی که توسط سالکان برجسته اهل طریق درباره آنها گفته‌اند خارج نشویم.

آری نخست به آن شخصیت‌های روحانی می‌پردازیم که با سعی و کوشش خود به درجه‌ای از اطلاعات و مراتب علمی در مسائل حلال و حرام شرع رسیده‌اند، از طریق ادله ساده و قابل درك، و اینان نخستین کسانی هستند که افراد مسلمان برای نخستین بار برای رشد کمالات خود به آنها مراجعه می‌نمایند، و معظم له - قدس سره - درباره آنها می‌فرماید «بعد از تصحیح مسئله تقلید یا اجتهاد» یعنی پس از آنکه برای خود کاملاً روشن سازد که آیا مجتهد است یا مقلد، و آیا می‌تواند با استناد به ادله شرعیه در احکام استنباط کند یا خیر، که در غیر این صورت باید از کسی که این شرائط در او فراهم شده است تقلید نماید، و پس از آن باید بدنبال راهنما باشد، زیرا این بسیار اهمیت دارد که سالک، راه را از چاه تشخیص دهد، و در این زمینه آن‌قدر تأکید شده است که گفته‌اند، کسی که بدون راهنمایی استاد این راه را به پیماید در حقیقت خود را در معرض هلاکت انداخته، راهی سنگلاخ و پریبیچ و خم که حتی خود او نمی‌داند در کدام راه است، راه درست یا نادرست، یا

راهی پرمخاطره که فقط رب العالمین باید به داد او برسد.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۳۹

در اینجا باید یادآور شد که لفظ استاد بر دو شخص معین اطلاق می شود یکی استاد مطلق و دیگری استاد ویژه، که برای شناخت آنها قواعد و اصولی است که لازم است از اهل فن پرسیده شود، و برای شناسائی مقام و مرتبت هر کدام از این دو استاد در اینجا آنچه مرحوم علامه آیت الله سید محمد حسین طهرانی گفته است نقل می کنیم، زیرا گفته اصحاب سلوک و عرفان از زبان آنها واضح تر و جلی تر است، «ممکن است بندگان و اولیاء الله صالح و کسائی که به درجات عالی کمال انسانی رسیده باشند در هر زمان و مکانی متعدد و چندین نفر باشند، و هر کدام از ایشان می توانند برای سالک طریق، هدایت کننده و راهنما جهت رسیدن به راه مستقیم باشند، اما امام و خلیفه رسول الله که ولایت کبری بدست او می باشد، کسی که حافظ شریعت و طریقت است، و بر همه عوالم و جهات تسلط و میمنت دارد و به همه جزئیات واقف و از همه کلیات باخبر، فقط یک نفر است، و سایر اولیاء الله زیر چادر او می باشند و بر سالک لازم است که همواره جهت گیری ها و تفکر و تعقل و سلوکش به سوی او باشد. این معنای رفقه- همراهی یا مرافقت می باشد که حضرت سید مهدی بحر العلوم در تالیف خود از آن نام برده است، و بدیهی است که منظور ایشان همراهی جسدی نیست، بلکه همان همراهی معنوی و فکری کافی است، زیرا روح و نفس ولی امر در همه حال و همه عوالم بر سالک گسترده است، و فقط بر سالک طریق است که فکر و اندیشه خود را دائماً متوجه او کند تا پایان راه و خاتمه همراهی. سالک بیشترین و دشوارترین قسمت های راه را به همراهی این «استاد خاص» طی می کند که در زمان غیبت این استاد کسی نیست مگر مهدی منتظر صلوات الله و سلامه علیه. کمک سایر اولیاء به شخص سالک هم با مساعدت این «استاد خاص» صورت می گیرد زیرا از او تبعیت می کنند و بطور کلی زمانی اتفاق می افتد که حضور یافتن نزد استاد خاص امکان پذیر نباشد، اگرچه ممکن است با حضور ایشان هم از آنها کمک دریافت نمائیم که خالی از اشکال است اما این به معنای آن نیست که از «استاد بزرگ عام» بی نیاز باشیم زیرا بوی خوش ربانی و فیوضات ملکوتی جز از طریق «استاد عام» به وسیله «استاد خاص» به قلب سالک راه نمی رسد، و هرگاه سالک از این تسلسل مراتب غافل بماند، البته از فیوضات ربانی محروم خواهد ماند، و منظور از این مراحل و تسلسل همان قابلیت ها و استعدادها است. (مقصود ایشان از این توضیحات این است که

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۰

اولاً باید استاد را بطور صحیح و دقیق شناسائی کرد، دوم اینکه در غیر این صورت و چنانچه این معرفت دقیق حاصل نشود، هرگاه سالک با خلوص نیت و صفای باطن که هر دو مطلوب است، حرکت کند و پیش رود، امید می رود که خورشید حقیقت بر دل او بتابد، و دست کمک به سوی او دراز شود و به مراتب عالییه برسد، اما اگرچه شرائط مخصوص مانع از صراحت و بیان او شود، و در غیر این صورت، سالک در گامهای اولیه از حرکت باز می ماند و توقف می کند). ایشان- قدس سره- این مراتب را به صراحت، و در مناسبت های مختلف بیان کرده اند و خود ایشان هم بدان ملتزم بودند،

همچنان که معتقدند هیچ گونه امید پیشرفتی، بدون استاد عام، برای سالک وجود ندارد، استاد است که دست او را گرفته و از لغزشها و خطرات راه او را حفظ می کند. ما بیش از این در این مسئله غور نمی کنیم، زیرا بزرگان اهل معرفت به اندازه کافی در این مورد افاضه و شرح و تفصیل داده اند؛ غرض ما از این اظهارات این بود که دیدگاه ایشان - قدس سره - را در این مورد بیان نمائیم. معروف است که می فرمودند اگر نیمی از عمرت را صرف پیدا کردن انسانی کامل کنی که دست تو را بگیرد و راه طریقت را به تو نشان دهد، شما زیانی نکرده ای، زیرا او راه را برای تو نیمه می کند، و تو را آن گونه راهنمایی می کند که اگر تنها می بودی قادر به آن نبودی، و این در سایر علوم و معارف هم صدق می کند، و دلیل ایشان در مورد وجود بی راهه ها در این راه وجود اشخاصی است که بدون استاد در این راه گم برداشتنند اما بعدها با مشکلاتی در سیر و سلوک خود روبرو شدند، و چه بسا هم کار آنها به گمراهی کشید.

درباره «اذکار» و تقسیمات آن به «لفظی» و «نفسی» و «قلبی» و «سری و پنهان» باز هم بزرگان اهل طریقت - خداوند مقامات و درجات ایشان را والا گرداند - به اندازه کافی شرح و توضیح داده اند که ابهامی برای توضیح دادن آن وجود ندارد. همچنین از نظر ایشان اخلاق نیکو و رهائی از چنگال صفات پست ریشه دوانیده در وجود، به شخص سالک کمک می کند تا از حالات ذکر به درجه ای بالاتر و دقیق تر از آنچه در آن هست برسد، بیشتر از این باید گفت که عصاره و لب لباب عرفان و سلوک و هدف غائی آن خوش رفتاری و اخلاق نمونه و رهائی از شر هر چه صفات شیطانی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۱

است، و در غیر این صورت، دیگر این ادعاها، چیزی بی معنا و تو خالی خواهد بود که آدمی را به گمراهی و فرورفتن در امور مادی خواهد برد، در حالی که هدف این بوده است که انسان عارف در مرتبه والائی از صفات و روحیات عالی معنوی باشد. و پس از وادار کردن نفس و عادت دادن آن به انجام تکالیف به وجه احسن و اکمل تا حدی که ملکه نفسانی دائم او شود، نوبت ذکر و اذکار و مراتب آن می رسد، و لذا می بینیم در قرآن کریم آمده است: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** اما اینکه بخواهیم مشغول انجام «ذکر» شویم در حالی که صفات مذموم هنوز در نفس ما ریشه دوانده باشد، مثل آنست که خواسته باشیم چکش بر آهن سرد بزنیم!

[نکته ای در باب ظهور کمالات]

۵۸- در سخنی کوتاه نظر دیگری را که در مبحث سابق به میان آمد بیان می نمائیم و آن اینکه کمالات نفسانی ممکن است در هر انسانی بوجود بیاید یا وجود داشته باشد، کمالین که گاهی مشاهده می کنیم که در شخصی این کمالات بدون قصد دیده می شود، کمالاتی بس والا و شکوهمند، حتی در ملل غیر مسلمان، که امکان دارد به خوبی در آنها استفاده نمود، کسی هم تاکنون منکر وجود آن نشده است، یا مانع استفاده از آنها نشده است. در فرهنگ اسلامی گفته شده است که حکمت و دانش گم گشته انسان است که همواره بدنبال آن است حتی اگر در «چین» باشد.

ولی مقصود بزرگان عارف و سالک ما شاید این نباشد، زیرا از نظر ایشان سلوک و راه عرفان چیز دیگری است و تجلیات روحانی بر نفوس ظاهر نمی شود مگر از طریق خاصی که به آن اشاره شد. چنین بنظر می رسد که این مبحث مجال دیگری

را طلب می‌کند، امید که خداوند متعال ما را به راه راست هدایت فرماید، و ما را از فیض برکات ایشان محروم نگرداند. ولی با وجود این باید گفت که مقصود ایشان از مخالفان آن کسانی نیستند که امیدی به ارشاد آنها نباشد، بلکه غالباً از موالیان هستند، مگر در مورد پاره‌ای اشتباهات و سهل‌انگاریها.

۵۹- بمناسبت گوئیم که بزرگان اهل طریقت، کسانی را که برای طی مراحل سلوک

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۲

نزد ایشان مراجعه می‌کنند مدت‌ها زیر نظر می‌گیرند، البته پس از اطمینان از اینکه ایشان با اراده‌ای صادقانه دنبال این راه آمده‌اند، و هرگاه در آنها آمادگی لازم را مشاهده نمودند آنها را برای تربیت جذب می‌کنند. البته اقدامات و اعمال در مورد ایشان، با توجه به ظرفیت و آمادگی افراد و حالات مزاجی و دیگر امور بستگی دارد، کما اینکه همه در یک سطح از این تمرینات و ادای تکالیف و رسیدن به مقصد فارغ نمی‌شوند، منتهی عشق و علاقه و هماهنگی از برجسته‌ترین اموری است که ایشان را به هم پیوند می‌دهد، کما اینکه دیده شده است گاهی این بزرگان، برای مفارقت شاگردان اشک ریخته‌اند. در اینجا بی‌مناسبت نیست مطلبی هم از شیخ «عباس هاتف» درباره ارتباط خود با استادش قاضی (ره) نقل کنیم، او می‌گوید: مدت حدود ده سال نزد مرحوم سید قاضی (ره) شاگردی می‌کردم، در شش سال نخست هیچ چیز از ایشان نیاموختم مگر آنکه دوستی صمیمی برایم بود و سیدی محترم و دارای موقعیت اجتماعی ممتاز، و از این دوستی هیچ چیز نصیبم نشد جز اینکه همنشینی نیکو و خوش‌مشرّب و دارای نظرهای خاص در تفسیر قرآن و حدیث بود، و مقداری هم مطالب تکراری در زمینه عرفان، اخلاق و شرح حال علما و فقها و آنچه از کرامات و فضائل اخلاقی و روحانی از ایشان نقل می‌کنند، اما ناگهان احساس کردم دیگر امری را نمی‌توانم از او پنهان کنم، و گوئی همواره در همه جا با من است یا مرا زیر نظر دارد، و از هر کاری که انجام می‌دهم، چه در حضور ایشان یا در غیاب ایشان، او اطلاع حاصل می‌کند، خلاصه احساس کردم که من کاملاً زیر سلطه معنوی او هستم و از من انتظار دارد آن‌گونه باشم که می‌خواهد، و لذا شروع کردم به مواظبت از اعمال خود، و اینکه کاری از من سرزنند که مورد رضایت او نباشد، البته منظور کارهای مجاز و مباح است، مانند نشست و برخاست با کسانی، بدون آنکه از آن نتیجه مفیدی حاصل شود، یا رفتن نزد دوستی بدون تعیین قصد و نیتی، یا خوردن غذائی یا خوابیدن بدون ضرورتی و خارج از برنامه مقرر، و همین‌طور درباره آنچه از ذهنم می‌گذشت، و سوسه‌ها و اوهام، که در نهایت دقت رفتار می‌کردم، زیرا اطمینان حاصل کرده بودم که تمام آنها در برابر او آشکار است، و لذا خود را مسئول کارهای خود در برابر او احساس می‌کردم و چه بسا مسائلی و امر و نهی‌هایی را به من گوشزد می‌کرد، البته در کمال بزرگواری و لطف و گذشت.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۳

گویم: نکته بسیار جالب در ذکر این مطلب شش سال انتظار کشیدن شاگرد است که مدت کمی نیست، و لازم است که این مسئله را خوب درک کنیم، انتظار کشیدن برای جلب توجه استاد و اینکه به شاگرد، التفاتی داشته باشد. در اینجا است که

اهمیت اراده و عزم راسخ داوطلب و همچنین شکیبایی بیشتر جلب توجه می کند که آثار مترتب بر آن دیدارهای تکراری است. همچنین مسئله ای که شیخ در اظهارات خود به آن اشاره می کند، آنجا که می گوید: «گوئی همواره من در برابر او بودم، در حضور و در غیاب ایشان، زیرا همه چیز را درباره من می دانست».

و از امور دشواری که داوطلب سلوک باید انتظار آن را داشته باشد، البته بعد از پیدا کردن استاد، این است که باید دوران آزمایش را هم بگذارند، کما اینکه شیخ (مورد بحث) می گفت من هرگز انتظار چنین انتظار طولانی را نداشتم و حتی به ذهنم هم خطور نکرده بود که شش سال آزار به درازا کشد، تازه شش سال دیگر هم زیر نظر باشم، خداوند به بندگان صبر و پایداری عنایت فرماید. قابل ذکر است که شیخ علاوه بر مقام علمی و فقهی ایشان، عارف و زاهدی بودند بدور از هوا و هوسها و تمایلات نفسانی، همیشه مشغول کار و اوراد خود، و بسیار در تفکر و سکوت های طولانی، کمتر شخصی را در مقام ایشان دیده بودم که این گونه به خود و تهذیب خود پرداخته باشد، اول بار که ایشان را دیدم ملاحظه کردم که از شدت حیا نگاه طولانی به آدم نمی اندازد، و هرگاه احساس کند از عهده پاسخ دادن برمی آید فوراً پاسخ می دهد، در غیر این صورت ترجیح می دهد که ساکت باشد و وارد معرکه مطلبی نشود که از هر جهت بر آن مسلط نیست. در روزهای آخر حیات تنها زندگی می کرد، زیرا خانواده او، بر اثر فشارهای حکومت وقت به ایران مسافرت کرده بودند، فرزند بزرگش هم او را ترک کرده بود، و فقط فرزند کوچکش با او زندگی می کرد که او هم گرفتار زندان حکومت شد و تا این تاریخ که این یادداشتها را می نویسم (۱۳۷۳) هیچ خبری از او نداشتند. او در سنین آخر زندگی از سرنوشت خود خبر می داد بهمان ترتیبی که استادش قاضی - قدس سره - به او گفته بود. سخن درباره این شخص بزرگوار بسیار است و به مجالس و آزادی بیشتر نیاز دارد.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۴

[آزمون و امتحان استاد از شاگرد]

۶۰- آری، اگر در آنها قابلیت و استعداد و آمادگی کامل یافتند آنها را به سوی راه هدایت می کردند. استاد بزرگوار علامه طباطبائی بر ایمان این گونه تعریف می کند که:

زمانی که به نجف مسافرت کردم می دانستم که استادم - منظور مرحوم قاضی (ره) است - شخصیت برجسته ای است از خانواده و دارای مقام علمی والا، لذا گاه و بیگاه از ایشان دیدن می کردم بدون آنکه در شخصیت و توانایی های او تعمقی داشته باشم. يك بار چنین اتفاق افتاد که از مدرسه آیت الله العظمی سید کاظم یزدی بیرون آمده بودم که در راه با او تلاقی کردم که ناگاه دست خود را روی شانه من گذاشتند چنین گفتند: فرزندم اگر آخرت می خواهی نماز شب بخوان، و اگر دنیا می خواهی باز هم نماز شب بخوان. علامه طباطبائی می گویند: چه بسا چیزهای زیادی قبلاً درباره اثرات نماز شب شنیده بودم، اما این سخن در روحیه و نفس من اثر فراوانی داشت و لذا با تمام وجودم به طرف گوینده آن یعنی «سید» کشیده شدم پس ملازم دائمی مجلس او شدم، و تعلیماتی مربوط به این راه را از ایشان - قدس سره - آموختم. از اینجا در می یابیم که تقاضا و طلب از خداوند متعال جهت موفقیت در این راه باید قبل از همه تقاضاها باشد. علامه می فرمایند: استفاده از

وجود ایشان- قدس سره- فقط منحصر به اقامت ما در نجف نبود، و حتی منحصر به زمانی که در تبریز بودیم هم نبود، بلکه هم اکنون، یعنی پس از حدود شصت سال از تاریخ وفات ایشان، گاهی برای حل مسائل بسیار مشکل خود به او رجوع می‌کنیم.

خداوند متعال همه ایشان را در رحمت و اسعه و رضوان خود غرق نماید. سخن دیگری درباره این دیدارهای معنوی هست.

[حکایتی از علامه طباطبایی]

۶۱- یکی دیگر از امور مربوط به سلوک و طی راه که نباید فراموش شود تجلیل ایشان- قدس سره- از مقام و مرتبت علم و علما و فقهاء است؛ و از بین ایشان مخصوصاً آیت‌الله العظمی اصفهانی است که به کرات از ایشان شنیدم که از نامبرده تجلیل و تکریم فوق‌العاده می‌نمودند، در حالی که ایشان همان کسی هستند که سخت ایشان- قدس سره- را زیر نظر داشتند و عرصه را بر ایشان تنگ کردند و جمع ایشان- قدس سره- را پراکنده نمودند، و شاگردان و خواستاران مکتب او را در بدر کردند.

ایشان- قدس سره- همیشه درباره درس و تحقیق به ما سفارش می‌نمودند؛ و مانع

آیت‌الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۵

آن می‌شدند که در مجالس خاص‌شان، در صورتی که مانع تحصیل و مطالعه و آماده شدن می‌شد، حاضر شویم، می‌گفتند: عرفان عملی باید بعد از گذراندن مراحل فراگیری علم نظری و حکمت متعالیه قرار گیرد؛ و در مورد فراگیری علوم عربی و مقدمات آن، بسیار آنها را مورد تأکید قرار می‌دادند، می‌گفتند: باید قرآن کریم را خوب فهمید و همچنین احادیث شریف را، و چنانچه کسی این زبان را خوب نداند مشکل است که بتواند به مراتب کمالیه برسد، زیرا زبان عربی زبان آن دوران است، زبان گفتگو و تفاهم بوده است، و بدون تمرین و نیکو دانستن این زبان چگونه می‌خواهد بداند بین آنها چه سخنانی رد و بدل شده است؟ چنین بنظر می‌آید که ایشان- قدس سره- به عرفانی که علوم استدلالی را رد کند زیاد توجهی نداشتند و در خط و مشی و سلوک خود تکیه بر تمرینات بدنی و قلبی می‌کردند، و در پایان، بر کشف و شهود، و هرگاه چنین باشد لازم است پیش از حرکت در خط سیر و سلوک، یک دوره بسیار کوتاه از آموزش علوم استدلالی و استدلال و منطق خوانده شود؛ همیشه به من می‌گفتند، زمانی که در مراحل ابتدائی تحصیل بودم، کسی که با معرفت عرفانی پرواز کند، اما بدون علوم نظری، یعنی پیش از آنکه مراحل دشوار و طولانی و ظریف آن را طی کند، در حقیقت با یک بال پرواز نموده است، و این مسئله را مورد تأکید قرار می‌دادند که: اگر تو این مرحله را پشت سر گذاشتی، و احساس کردی که نیاز به استاد داری تا مراحل بعدی را طی کنی، مطمئن باش که پیش از آنکه بدنبال استاد بگردی، خود او نزد تو می‌آید، بنابراین موضوعی که لازم است پیش از همه سعی خود را بر آن مصروف کنی آموزش علوم و معارف اسلامی است، زیرا در آن وقت است که قلباً احساس می‌کنی که اشتیهای فوق‌العاده تو به دانش هنوز سیر نشده است، و تو نیازمند دلیل دیگری هستی که به توسط آن آنچه را از معلومات حسیه و استدلالیه که به آن رسیده‌ای مشاهده کنی. همین سخنان را از زبان آیت‌الله شیخ محمد تقی آملی در شرح احوال ایشان قبلاً خواندیم، رحمة الله علیه.

[صفات یاران ایشان]

۶۲- بیشتر یاران و ملتزمان ایشان- قدس سره- از نخبگان و شخصیت‌های برجسته بودند، و در بیشتر موارد به آنها اعتماد داشت همانند اعتمادی که بر فقهای برجسته

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۶

داشتند، برای نمونه در مکاتبات خود با ایشان آنها را: مجتهد بزرگ تهران: آقای آملی، و به داماد بزرگش: فقیه کامل، خطاب می‌کرد، و دیگران، و لزومی ندارد که در این مورد ادله‌ای بیاورم؛ و در خود احساس موفقیت نمی‌کنم که مانند علامه سید محمد حسین طهرانی، بگویم و استدلال کنم که دلیل انصراف ایشان- قدس سره- از تعیین سید هاشم حداد بعنوان وصی خود در طریقت و جانشین کردن آیت‌الله شیخ عباس قوچانی بجای او چه بوده است، اگرچه از شیخ (عباس قوچانی) نقل شده است که ایشان (قدس سره) جانشین تعیین نکرده‌اند، بلکه مقصود ایشان نفی ما عدا بوده است. و از خود ایشان- قدس سره- شنیدم که می‌گفتند: برای من سلسله درست نکن. و این از صفات و ممیزات فقهای بزرگ ما است، زیرا کسی که بعد از فوت مرجعی، برجسته و شاخص می‌گردد هم اوست که سایر شروط و استعدادها در او موجود است، بدلیل اینکه او در میان گروهی از نخبگان دانش و درایت و تفقه و سایر صفات برجسته زندگی می‌کند، و اینان همدیگر را بطور کامل می‌شناسند و امکان ندارد که کسی از ایشان برخلاف وجدان و اطلاع خود اظهار نظر کند.

[کتاب‌های ایشان در مدرسه قوام]

۶۳- ایشان- قدس سره- دارای اتفاقی بودند در «مدرسه قوام» و آن مدرسه‌ای بود در پشت دیوار شمالی صحن شریف حیدری، اما من این اتاق را و آنچه در آن می‌گذشت به یاد نمی‌آورم، اما نزدیکان ایشان بعدها به من گفتند که آن اتاقی بوده است برای مباحثات فقهی؛ زیرا بنظر ایشان- قدس سره- استفاده از این اتاقها بجز برای امور فقهی جائز نبوده است، و این امر خلاف آن چیزی است که اخیراً بزرگان در باره آن نوشته‌اند.

آری من به روشنی به یاد می‌آورم اتاق ایشان را در «مدرسه هندی» پشت «مدرسه قوام» و آن مدرسه‌ای بود که توسط عده‌ای از هندی‌های ثروتمند ساخته شده که مکانی خانه مانند باشد برای سید جمال السالکین علم الهدی آقا سید مرتضی کشمیری رضوی، اما ایشان آن را مختص طلاب کرد و هرگز برای سکونت از آن استفاده نکرد، به همین دلیل آن را «مدرسه هندی» می‌نامیدند- اتاق ایشان اولین اتاق از ورودی دست راست بود و اولین اتاق از طرف دست چپ اتاق «آل قسام» بود. گفته‌اند که «شیخ قسام» در آن

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۷

سکونت داشت و پس از او برادر کوچک ایشان «شیخ علی قسام» در آن ساکن بودند. ایشان در این اتاق مجموعه‌ای از کتابهای خود را نگهداری می‌کردند، تعداد آن آن قدر زیاد بود که مکانی برای نشستن نبود، یا به سختی بدست می‌آمد، بخاطر کثبی که دور و بر ایشان انباشته شده بود، جای ایشان روبه‌روی قبله بود؛ ایشان-

قدس سره- از آن اتاق به اتاق مقابل نقل مکان کردند، که بعذر کوچکی از انبوه کتابهای روبه روی ایشان، اندک اندک، کاسته می شد، و در این اتاق بود که بزرگانی چون «سید حسن مسقطی»، «شیخ علی محمد بروجردی»، «شیخ محمد تقی آملی»، «علامه طباطبائی»، «سید محمد حسن الهی»، «سید علی نوری» و «سید محمد خلخالی» و عده دیگری که نام آنها را به یاد نمی آورم، دیدم که بیشتر آنها از آیات عظام و نجیبگان فاضل بودند، و همیشه مباحث فقهی بین آنها تا نزدیکی های ظهر جریان داشت، پیش از غروب هم یاران برای اقامه نماز جماعت و جلسه ای برای گفت و گوهای مخصوص در آنجا جمع می شدند، گفت و گفتگوهایی که من در آن زمان چیزی از آنها سر در نمی آوردم، اکنون می توانم بگویم نام کتابهایی که در آنجا برای خود جمع کرده بودند، بطور خلاصه، چه بوده است:

- ۱- نسخه ای خطی از قرآن کریم که هنوز هم نزد اخوی سید تقی قاضی است (فوت نموده اند- مترجم) و بدلیل اینکه در این نسخه اشاراتی به قواعد و نظم آیات غریبه بعمل آمده است لذا در جای دیگر از آن سخن خواهیم گفت.
- ۲- از کتب تفسیر «البرهان» بحرانی، زیرا ایشان- قدس سره- در تفسیر، نظرشان بیشتر به اخبار معصومین علیهم السلام معطوف بود، اما در زمینه لغت و ادبیات و علوم بلاغی غالباً به «تفسیر الکشاف» اعتماد داشتند.
- ۳- از کتب لغت «صحاح جوهری» و «قاموس فیروزآبادی» را داشتند، و معتقد بودند که در مورد لغات استثنائی باید به آنها مراجعه نمود.
- ۴- و از دیوان های شعر، دیوان ابن فارض و مثنوی جلال الدین رومی، که بیشتر اوقات وقت خود را با آنها صرف می کرد، همچنین فتوحات مکیه ابن عربی.
- ۵- و از کتب فقهی «الجواهر» و «الریاض» و «مفتاح الکرامه» و «صلاة» آقا رضا همدانی و امثال آنها که هنگام مباحثه به آنها نیاز پیدا می کردند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۸

۶- از کتب ادعیه و زیارات «اقبال» از سید ابن طاوس و «مصباح المتعبد» و ... و از کتب خطی که گم شدن آن بسیار جای تأسف است کتاب قطوری بود در علوم غریبه که بخط سیاه و قرمز نوشته شده بود و مقداری حواشی، که گمان می رود یکی از برادران بزرگتر هنگام وفات سید مهدی آن را بدست آورده و توسط ایشان به کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی (ره) انتقال یافته است.

همچنین نسخه «الفتوحات المکیه» و «مثنوی» متعلق به ایشان. این دو کتاب هم از کتب ارزشمندی است که دارای حواشی و تعلیقاتی است بخط ایشان- قدس سره- و خط آیت الله شیخ عباس قوچانی که در اواخر زندگی که دیگر قادر به کتابت نبوده اند ملازم ایشان بودند. از دو کتاب اطلاعی در دست نیست، زیرا این شیخ بزرگوار در شرائط بسیار سختی در روزهای آخر زندگی می کردند، دور از خانواده و دوستان، و ما هیچ گونه اطلاعی از سرنوشت بازمانده های ایشان نداریم. قابل ذکر است که اتاق مدرسه هندی در سالهای آخر زندگی ایشان بکلی ترک شده بود، چون حال مزاجی ایشان هرگز اجازه نمی داد که به آنجا رفت و آمدی داشته باشند. آیت الله شیخ هاتف می گویند که حواشی نامبرده غالباً به آوردن شاهد

از قرآن منحصر بود، یا احادیث شریفه، و من اغلب آنها را دست چین و جمع آوری می کردم تا از بین نروند، و آنها را در حاشیه کتاب می نوشتم از ترس گم شدن یا فراموش کردن. ایشان- قدس سره- هم بر این کار تأکید داشتند و ما را به این کار تشویق و ترغیب می نمودند، همچنین بر مباحثه پیرامون آنها.

[اهمیت زیارت اهل قبور]

۶۴- یکی دیگر از گونه های انصراف و چشم پوشی از دنیا، و توجه به آخرت و زندگی جاودانه در آن، همان زندگی که انسان به انتظار آن است و همواره سعی می کند از لحظات زندگی خود و روز و شبهای آن برای پیشی گرفتن بسوی آن استفاده نماید، آری یکی از گونه های انصراف از آن، رفتن به قبرستان ها است بخصوص مقابر مؤمنین و بندگان صالح خداوند، که البته اگر میسر شود، این کار نزدیکتر است به تقوی و روشنی دل از نور یقین و ایمان. در نوشته های باقی مانده از گذشتگان گفته اند که حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام به قبرستان می رفتند و آن قدر توقف ایشان در آنجا به درازا

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۴۹

می کشید که یاران او را ترك کرده، تنها می گذاشتند. چه بسا همراه او «قبر» زمانی که می دید ایشان روی زمین می نشینند و روی خاک دراز می کشند به او می گفتند: آیا اجازه می دهید لباس خود را زیر شما فرش کنم؟ ایشان جواب می دادند: نه؛ اینجا خاک و زمین مؤمنی است که در آن آرمیده است و نباید در منزلش مزاحم او شد. گوئی، امام علیه السلام، در ملکوت عالم، نظر می کند، چه آنکه از پیش رفته است و چه آنکه بعدها خواهد رفت، یا آنکه مدفون است و آنکه دفن خواهد شد، همه در برابر دیدگان او یکسان نمایانند. یا به روایتی دیگر: پس از آنکه همراهانش از زیاد ایستادن احساس رنج و درد می کردند در حالی که ایشان غرق در تفکرات خود بودند، جماعاتی از ارواح مؤمنان را می بینم مانند دسته های کبوتران سفید که یا در حال رفتن هستند یا دارند برمی گردند به این مکان مقدس. البته این روایتی تخیلی نیست، بلکه تجسم حقایق است به روشن ترین و آشکارترین تصویر آن، زیرا که مرگ حقیقتی است که قطعاً برای آدمی اتفاق می افتد هرچند خود را به نادانی و حماقت بزند، بالاخره لحظات نخستین آن بر آدمی خواهد گذشت، و چه بسا که مشکل ترین لحظات باشند، و پی بردن به اسرار آن از مسائل پیچیده ای است که انسان از بدو خلقتش بر روی کره زمین در فهم آن کوشیده اما هیچ گاه به نتیجه ای نرسیده است، درحالی که همواره خواست او این بوده است و لو اندکی از این راز بزرگ را بداند. البته مسئله تا این حد بسیار هم پیچیده و غامض نیست، زیرا ما تقریباً مطمئن هستیم که بوده اند افرادی، کم یا بیش، که توانسته اند بر این راز بزرگ واقف گردند و پرده از چهره آن بردارند، و گفته حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در این مورد بنظر گفته بسیار غریبی نیست.

گفته های این شخصیت برجسته در کشف حقایق قابل بحث و بررسی است، آنها را تنها یا بصورت دسته جمعی، می بیند، و چه بسا با آنها سخن گفته است، یا آنها با ایشان سخن گفته اند، و چه بسا آمد و شده های متوالی و دیدوبازدید از ایشان سبب آن بوده است که ایشان مدت زیادی در آنجا توقف نمایند، البته سخن ایشان از این صحنه ها گوناگون بوده است اما مهم آن است که امام علیه السلام می فرماید که: آنها را در عوالم خود می بیند، و هیچ گونه مبالغه یا افراطی در گفته ایشان نیست،

همچنین است درباره علما و بندگان صالح خدا و اولیاء پرهیزگار او، آنها هم نگاه می کردند و دیدند و خبر

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۰

دادند، خبر از دیده های خود، و اوصاف آنهائی که در راه بودند، یا آنهائی که در طرف دیگر ساحل بودند، این مشاهدات اگرچه بمقدار لحظه هائی از زندگی عادی ما نیست، اما خبر از آنها پهناورتر از کل دنیاهاى ما است و عجیب تر از کل آنچه در آن است می باشد، بخاطر پی بردن به عوالم غیبی و اسرار مرگ و زندگی، همان اموری که آدمی همواره در جستجوی شناختن آنها بوده است. بسیاری از یاران نقل کرده اند که ایشان- قدس سره- فراوان به زیارت اهل قبور می رفتند، و گاهی به همراه دوست یا دوستان می رفتند که ایشان- قدس سره- مانع نمی شدند، اما ممکن بود که توقف در آنجا برای این همراهان طولانی باشد که در این صورت ایشان را ترك می کردند. آیت الله شیخ محمد تقی آملی نقل می کنند که از توقف طولانی ایشان، در آغاز آشنائی با سید قاضی (ره) تعجب می کردند و چه بسا به خود جرأت می دادند که بپرسند آیا بهتر نیست که وقت صرف شده در نشستن در گورستان را صرف کار مفیدتر دیگری بکنیم، نشستن و خاموش بودن.

حضرت آملی اضافه می کنند: اتفاق چنین افتاد که يك بار در اتاقم نشسته بودم در حالی که کتب فقه و دیگر کتب بطرف پای من افتاده بودند. پس با خود گفتم: آیا این وضعیت کتابها نشانه بی احترامی به آنها نیست؟ و به آنها اسائه ادب نمی شود؟ و پس از اندکی تأمل این طور قضاوت کردم که منظور من اسائه ادب و بی احترامی نیست، خوابیدن من هم بدان شکل و وضعیت اهانت به آن کتب که حاوی اسماء الله و حضرت پیامبر و معصومین علیهم السلام است نمی باشد، در این احوال نزد ایشان- قدس سره- رفتم با این تصمیم که به ایران برگردم یا مدت دیگری در نجف باشم، و پس از سلام و علیک به من گفتند: سفر شما به ایران فعلاً به صلاح شما نیست، بهتر است مدتی دیگر در اینجا باشید! شیخ آملی می فرماید: من بهت زده با پریشانی و تعجب به ایشان عرض کردم، کی به شما این خبر را داده است و از کجا به اسرار دل من اطلاع حاصل کردید؟

ایشان- قدس سره- پاسخ دادند: آری، و خوابیدن به آن صورت اسائه ادب است به آن کتب مقدس که مالا مال است از اسماء الله تعالی و پیامبران و دیگران، آنگاه بود که صدای من بلند تر شد و بدون اختیار فریاد زدم: چه کسی به شما این اطلاعات را رسانده است؟ ایشان پاسخ دادند: زیارت اهل قبور! گوئی رفتن به قبرستان و زیارت اهل قبور

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۱

یکی از برجسته ترین خصوصیاتش، آگاهی از اسرار نهان دلهاست. البته بر دهانها لجام گذاشته اند و آنها را مهر کرده اند، اموری که صاحبان دل را با رفتن به زیارت اهل قبور، به خود مشغول می کند، والا تر و جذاب تر از این اموری است که ما به آنها دل بسته ایم! آگاهی و اطلاع یافتن چگونه صورت می گیرد؟ آیا ایشان- قدس سره- مأمور نیستند که اسرار را فاش نکنند، مگر گاه و بیگاه اشاراتی بس کوتاه در بعضی مسائل، آن هم بقصد راهنمایی یا آگاه کردن غافلان، یا امور دیگری که در باطن آنها می گذرد.

[ادب مرقد]

۶۵- شاید فصل گذشته در چارچوب برنامه‌ای بود که ما برای نوشتن این یادداشتها در نظر گرفته بودیم، زیرا خود را متعهد کرده بودیم که هرگز پیرامون مسائل کشف و شهود که احیاناً برای ایشان رخ می‌دهد سخن نگوئیم، یا از آنچه پرده از آنها برمی‌دارند حرفی نزنیم، به این دلیل که سخن از مسائل ماوراءالطبیعه و نامانوس موجب نارضایتی و احیاناً ایجاد شک و شبهه و اوهم برای دیگران می‌شود، و تهذیب اخلاق که هدف اصلی ما از نوشتن این یادداشتهاست هیچ‌گونه ارتباطی با نقل این‌گونه حکایات نامانوس و غریب ندارد، و چه بسا شنونده را از آن حالت شادمانی که برای خواندن این یادداشتها پیدا کرده است خارج بکند؛ ولی با وجود همه این‌ها گاهی ناچار از این گزینه هستیم.

کسی نقل می‌کرد: در گوشه‌ای از صحن شریف حیدری درس می‌خواندم، و پس از اتمام درس و پراکنده شدن طلاب پای خود را برای استراحت دراز کردم، اما هنگامی که با ایشان- قدس سره- مواجه شدم به من گفتند: آیا نمی‌دانی مرقد مبارک و پیرامون آن یعنی صحن شریف در حکم خانه ایشان- علیه السلام- است، پس چگونه به خود اجازه می‌دهی که در محضر او اسائه ادب کنی؟ این سخن بر دل من نشست و تأثیر فوق‌العاده داشت. بنظر می‌رسد که این‌گونه سخنان بی‌سابقه را با هدف مشخص اظهار می‌داشته‌اند، مثلاً برای ایجاد تنبه و بصیرت. جناب ایشان- قدس سره- همواره تأکید می‌نمودند که مبدا هتک حرمت کنید، زیرا اگرچه اشخاص صاحب فضیلتی که هتک حرکت می‌شوند هرگز شما را هتک حرمت نخواهند کرد، اما بدانید که بالاخره هتک حرمت خواهید شد. همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید این نوعی تعالی و والائی فوق‌العاده در سلوک و طریقت است، و از مصادیق تطابق ظاهر با باطن آدمی است، و اینکه در

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۲

برابر مردم چند گونه نباشیم، یعنی هنگام تنها بودن به نوع دیگر باشیم.

[اقسام وحی]

۶۶- حاشیه‌ای را که عالم کامل حضرت شیخ میرزا ابراهیم شریفی در حاشیه نامه سید (مرحوم قاضی (ره)) (رضوان الله علیه) نوشته بودند خواندم، و بمنظور اطمینان در نقل مطلب همان‌گونه که بود یعنی به زبان فارسی نقل می‌کنم: قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ» بدانکه وحی بر سه قسم است، اول آنکه آنچه واقع شده به حقیقت منکشف شود بر عارف قبل از وقوعش در خارج، پس مشاهده کند بچشم ظاهر و در حال بیداری آنچه را که واقع شود در مستقبل بدون حاجت به تعبیری، نظیر آنچه را که مشاهده کند در رؤیا از منامات صادق غیر محتاجه به تعبیر و این انکشاف کذا شود از طی زمان وقوع سالک در زمان مستقبل و در عین بودنش در زمان حال، مثل مشاهده امور ماضیه به واسطه وقوعش در زمان ماضی و این اعلی اقسام وحی است.

دوم مشاهده امور مستقبله به نحوی که محتاج است به تعبیر، نظیر مشاهده شیر در خواب که تعبیر شود به علم، پس ببیند عارف از امور حسیه آنچه را که بضرب فی التأویل تعبیر می‌شود بوقوع امری. حکایت کرد سید جلیل و عارف نبیل ذو

المجد و البهاء الكاشف الاسرار الحاج ميرزا علی آقا التبریزی، رحمه الله از اجله حوزه سالکین سید استاد سند العارفین الحاج سید احمد الکربلائی که روزی از بازار بزرگ نجف اشرف به جانب صحن می رفت، ناگاه نشانه های سیاهی نمایان شد که به جانب صحن شریف می رفتند، و چون وارد صحن شدند درهای رواق مطهر را برداشته دید. بحضرت استاد الحاج سید احمد معروض داشت، فرمود کاشف از فوت عالم عظیم الشانی است، در همان ایام عالم عظیم الشأن الاعا رضا التبریزی فوت کردند.

سوم خطوط حدوث حادثه شود در قلب، چنانکه گوینده گوید و اخبار به وقوعش نماید، و این ادنی مراتب وحی است که کم نفسی است که از آن خالی باشد، و این اقسام ثلاثه وحی بلا حجاب و عبارت از تکلم است با لوحی. چهارم وحی من وراء حجاب، و آن عبارت است از انتقالات که برای سالک از وقوعش حاصل شود که هر حادثه را گویا رسولی از عالم غیب داند که برای او رسالتی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۳

تازه آورده است و این حالت از (مراقبه) حاصل شود و معنی مراقبه مشاهده حق است با اشیاء باین نحو که اشیاء را منظور نظر حق مشاهده کند به تأمل کردن و تدبیر و رویه بر حق اشیاء را علی ما هو علیه مفاد آیه شریفه: **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى**. و این مراقبه مفتاح ابواب غیر متناهی است در علوم ربانی که نزد اهلش مکشوف است. وقتی چنان اتفاق افتاد که اوراقی نزد فقیر ریخته بود، تموج هوا آنها را در میان خانه منتشر ساخت، فقیر را در خاطر رسید که اوراق را در انتشار سودی نیست، چه هر جا روند از خانه بیرون نتوانند رفت و مادامی که در خانه باشند از حیظه فقیر، خارج نتوانند شد ... ناگاه منتقل به خود شدم و خود را در تحت احاطه حق دیدم به طوری که هر جا روم از حیظه او خارج نتوانم شد، مع ما بین الاحاطتین من الفرق الجلی. پس بر عجز و انکسار و لا شیء خود معترف و تذلل و خشوع نزد حضرت حق و ملک الملوك نمودم، که گویا حرکت اوراق برای فقیر پیغام آوری نمود و کلام خدا را در این حرکت شنیدم که از مقوله لفظ و صوت نبود و آن من وراء حجاب بود کلام حق تعالی. این قسم از وحی عام است در جمیع موجودات و لکن انتقال به آن و از آن منوط به توجه است و آن حاصل نشود مگر به مراقبت.

پنجم وحی به واسطه ارسال رسول است که استاد طریقت است و آن بر دو قسم است استاد خاص و استاد عام و مراد به هر یک در رساله مذکور است» انتهی.

استاد علامه طباطبائی را در این مورد سخن و نظری است که بد نیست در اینجا بدان اشاره ای داشته باشیم تا زمینه ای باشد برای آنچه در بخش های بعدی خواهیم گفت:

ایشان- رضوان الله علیه- می فرمایند: اینکه خداوند متعال می فرماید: **«مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ»** دلالت بر آن دارد خداوند با پاره ای از مردم بطور اجمال سخنی گفته باشد، بدین معنی که این مطلب بر امری حقیقی و غیر مجاز یا تشبیه دلالت می کند که کتاب خداوند آن را به «کلام» تعبیر نموده است. سپس می فرماید: سخن و کلام خداوند متعال، آن نعمتی است که خداوند به انبیا و رسل خود اختصاص داده است که درک آن بر مردم دیگر غیر ممکن است، همانند وحی و تکلم و

نزول روح و ملائکه و مشاهده آیات بزرگ الهی، یا آنچه را که به ایشان اطلاع داده است مانند «ملک» و «شیطان» و «لوح» و «قلم» و سایر آیات خفیه بر مردم ... تمام این‌ها مسائلی حقیقی و واقعی است و نه مجاز،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۴

آن‌گونه که عده‌ای ادعا می‌کنند مبنی بر اینکه ملائکه همان نیروی تعقل است و آنچه این نیروها بعنوان وحی بر آدمی نازل می‌کنند، و نوع متعالی از این نیرو است که اندیشه‌های پاک اصلاحی را بر جامعه بشری بنام «روح القدس» و «روح العین» می‌پراکنند، و نیروهای شهوانی و غضبیه را که آدمی را به شر و فساد می‌کشاند شیطان و جن می‌نامند، همچنین اندیشه‌های پست و تباه‌کننده جامعه صالح، یا آنهایی که آدمی را به بدی و سوسه می‌کنند و غیره. آیات روشن قرآن کریم و آنچه از بیانات پیامبران گذشته برای ما نقل شده است برای ما آشکارا بیان می‌کنند که مقصود ایشان، مجاز بودن یا مشابه بودن نیست، و کسی را جای شک نیست مگر معاند، و چنانچه برای ما جائز بود که این گفته‌ها را مجاز بدانیم، در آن صورت، تمام آنچه را گفته‌اند، از حقائق الهی، و بدون استثنا، به مسائل مادی محض تأویل نمائیم، یعنی نفی آنچه ماورای طبیعت است، و در مورد سخن گفتن خداوند، آن هم باید گفت که امری واقعی و تحقیق یافته است، و همان پیامدها که برای سخنان متداول بین من و شما هست برای سخن خدا هم وجود دارد؛ و چنانچه خداوند متعال در خصوص پاره‌ای از کارهای خود از کلمه «تکلم» و «کلام» استفاده نموده است، آنجا که می‌فرماید: **وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** و این ابهام، یا ابهاماتی شبیه به آن را با این آیه: **وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا**. در این صورت استثنا صحیح نمی‌بود مگر آنکه بگوئیم تکلم واقعی بوده است، نه به نوعی دیگر، اما این سخن گفتن که ما آن را به حق تعالی نسبت می‌دهیم در چهارچوبی که ما سخن می‌گوئیم قطعاً نیست، زیرا ذات متعال اجل از آن است که در قالب جسم درآید، اما حقیقت «تکلم» برای ذات متعال ممکن است به این صورت باشد که مفاهیم منتقل می‌شده است، نه بدان گونه که مردم مفاهیم را منتقل می‌کنند، بنابراین این نوع سخن گفتن که انسان‌ها دارند قطعاً درباره ذات باری تعالی متفی است.

اضافه می‌نماید که خداوند متعال در هر حال مقصود خود را به حضرت پیامبر (ص) رسانده است، اما چگونه معلوم نیست، ولی بهر صورت، سخن بوده است، و خصوصیات سخن معنی دار را دارا می‌باشد. علاوه بر این «تکلم و کلام» در غیر آن صورتی که نزد ما مفهوم است نیز در قرآن ذکر شده است، آنجا که می‌فرماید **وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ** ... که منظور خود انسان است. و چنین بنظر می‌رسد منظور از کلام در سخن حق تعالی همان سخن و کلام حقیقی است.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۵

لازم به تذکر است که مقامات و درجاتی که سالکان این راه بدست می‌آورند، همچنین لذت‌ها و تمتعات و شادمانی، بخاطر آنچه در آن احوال می‌بینند، و برای آنها، یعنی بندگان صالح خدا دست می‌دهد، همه و همه این‌ها فقط این نیست که در آخرت برای ایشان رخ می‌دهد، بلکه در این جهان هم دارای درجات و مقاماتی می‌شوند، البته در حد صرف نظر کردن ایشان از امور مادی دنیوی و مطلقاً در حالات روحی و لذت‌های معنوی بودن، آنها از حقایقی که برای ایشان متجلی

می‌گردد غرق در لذت معنوی خواهند بود، آرامش و اطمینان نفسانی که هرگز کلمات و الفاظ قادر به شرح و بسط آنها، حتی با اشاراتی کوتاه، نیست، مخصوصاً برای آنهایی که بخاطر فرورفتن در مسائل مادی دنیوی، پرده‌ای بر بصیرت آنها قرار گرفته، و غرق در لذت‌های زودگذر و پست و بی‌ارزش دنیوی می‌باشند؛ آری آنها که مسائل دنیوی و نیازهای مادی و جسمانی دنیوی را از یاد می‌برند و از آنها چشم می‌پوشانند قطعاً از لذت‌های غیر قابل وصف معنوی سیراب شده و دیگر این لذت‌های زودگذر و بی‌ارزش مادی در نظر آنها حقیر و بی‌بها است؛ و در شرح حال این بزرگان راه خدا به صحنه‌هایی از تحمل سختیها و مشقت‌های جسمانی، در مقابل لذت معنوی عظیمی که در این راه نصیب آنها می‌شود، برخورد می‌کنیم که غیر قابل وصف است.

می‌خواهم بگویم، سالکان و صالحان راه خدا، جوامع بشری را در این حالت رقت‌بار رقابت‌ها و چشم و هم‌چشمی‌ها، عقب‌ماندگی اخلاقی و حرص و آز و چنگ و دندان تیز کردن برای یکدیگر می‌بینند و افسوس می‌خورند، و آرزوی آنها این است که نسیمی از این احساس و حالات معنوی لذت‌بخش واقعی بر زندگی مادی و روزمره آنها بوزد تا از لذت‌های حقیقی عدالت اجتماعی، راستی و درستی و صدق و وفا، لذت واقعی ببرند اما، ما کجا و این اندیشه‌های والا، آیا امیدی هست که عقل ما حتی اندکی از این را درک نماید؟!

[نکته‌ای در باب این مطالب]

۶۷- در این بخشها که تصمیم بر این بود که مطالب آن را به گروه‌های هم سطح خودمان تقدیم کنیم، در حد توان سعی نمودیم آنچه را به عقل و درک ما نزدیک است به تصویر بکشیم، و در حد توان از سخنان پیچیده و نامفهومی که دیگران از درک و تعقل آن بدور هستند مگر با اندکی چشم‌پوشی و گذشت، پرهیزیم، زیرا تصور ما این

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۶

است که خوانندگان، با این زندگی امروزی که عقل در برابر پیشرفت‌های مادی آن در حیرت است، آمادگی آن را ندارند، یا حتی شکیبایی و ظرفیت آن را در خود نمی‌بینند که مطالبی را بخوانند که قریحه این طبقه از عرفا و اخلاقیون می‌آفریند، و شنیدن این گونه مطالب بر گوش آنها سنگینی می‌کند، بهمین جهت ملاحظه می‌کنیم که نویسندگان این گونه مطالب گویی برای گروه خاصی این مطالب را می‌نویسند، و آنچه درک جامعه می‌پسندد یا سخنی که مورد پسند جامعه باشد را در نظر نمی‌گیرند، البته مقصود من پائین آمدن تا میزان درک پائین مردم نیست، بلکه مقصود من آن است که باید بسیاری از مطالب همچنان چون راز پنهان بماند، زیرا سطح فکر کلی جامعه نمی‌تواند آن را هضم کند یا بپذیرد و بنابراین چه‌بسا در آنها حالات تنفر هم ایجاد بکند، پس بهتر آن است که لب نگشاید و ساکت باشد؛ آری قصد من آن نیست که بگویم دیگران را با آوردن و شرح دادن داستان‌ها و حوادث خارق‌العاده گرد خود جمع کنیم و مسائل اخلاقی را فراموش نمائیم، با آن‌همه عبرتها و درسهایی که در آنها نهفته است، چه بسیار شده است این کتابها (کتابهایی با محتوای حکایات خارق‌العاده توسط عرفا- مترجم) با اینکه درباره راست و صحیح بودن آنها هیچ نوع شک و تردیدی ندارم، آری مقصود من آن است که از خداوند متعال کمک بخواهیم که از این چهارچوب‌های فعلی ما رانجات دهد و مطالبی که به درد عامه مردم بخورد

عرضه نمائیم. البته اذعان دارم که این سخنان باید در مقدمه کتاب گفته می‌شد، اما در مقدمه به مطلب دیگری پرداختیم در مورد دیدگاه‌های گروهی از عرفا و اخلاقیون و مطالب دیگری که همین هدف را بیان می‌نماید اما در قالبی دیگر.

***[معنای نور و ظلمت]

۶۸- اما سخن درباره امور اعتباری (متغیر) و حقایق ثابت عالم، بزرگان اهل فضیلت به مناسبت‌های مختلف، سخن بسیار گفته‌اند، و عرفا بطور اخص دایره سخن خود را بسیار گسترده‌تر و تا دورترین حد ممکن، و در پاره مقالات خود ملکوت بسیاری از اشیاء عالم را به تصویر کشیده‌اند، مانند تصور نورانیت و ظلمانیت و نگاه با نور خداوند، هم چنین گمراهی یا هدایت و راه درست و چیزهای دیگری که این نوشته‌ها گنجایش شرح آنها را ندارد، و البته سند خود را هم بر اصل شهود و مکاشفه قرار داده‌اند. این قابل

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۷

انکار نیست که بیشتر آنچه بزرگان اهل علم و بزرگان اهل معرفت گفته‌اند، عقل و ادراک ما برای قبول آنها دچار مشکل و لغزش می‌شود، و چه بسا ممکن است آنها را آشکارا مردود بشماریم، اما مسئله بدین گونه است که آدم دانا بدون دلیل چیزی را انکار نمی‌کند، بلکه آن را در خوشه گل گندم وجود خود نگهداری می‌کند تا زمانی که خداوند متعال لطف فرموده و در معرفت آن را بازگشاید به قبول، یا به رد، و مسئله شایان توجه در این مورد این است که بسیاری از افراد دوست دارند که باب تفسیر و تاویل و توجیه را درباره بسیاری از حقایق که جنبه ابهام دارد بگشایند، اگر موارد از آن گونه باشد که سنت و شریعت آنها را در متون خود تأیید نموده است، زیرا جنبه ابهام آنها ناشی از محدودیت ذهنی و علمی و فهم ما است، و این در حالی است که گشودن باب تاویل و توجیه بسیاری از حقایق را بر ما پوشیده می‌گذارد، و ما را از درک و فهم بسیاری از اسرار کتاب و سنت محروم می‌کند، و درک حکمت متعالیه و حقایق جهت دریافت و رسیدن به علو مراتب را بر ما می‌بندد، مراتب عالی‌ای که ما را برای فهم و درک حقایق مستعد می‌سازد. ایشان- قدس سره- همواره تأکید می‌نمودند در تفسیر آیه‌ای از آیات قرآن کریم از تاویل بهره‌یزند، و سخنان خداوند متعال را به حال نازل شده خود بپذیرند تا شاید در آینده فهم و درک آن مقدور شود، زیرا تفسیر و تاویل راه رسیدن به حقایق را بر ما می‌بندد، مثلاً درباره مفهوم ظلمت و نور می‌گفتند اعمال ناصالح یک چیز و قرار گرفتن در ظلمت که پیامد اعمال ناصالح است مسئله‌ای دیگر است همچنین نور، زیرا آدم نیکوکار و درستکار بخاطر اعمال خود در نور قرار می‌گیرد، نوری که در مقابل او است: **نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** چه در دنیا و چه در آخرت، نه اینکه بگوئیم اعمال نیکو و اعمال به کنایه از آنها یا توصیف آنها است. شاید کسی پیدا شود که خوش دارد در تفسیر و تاویل این آیه: **اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ** بگویند که یعقوب علیه السلام این را از باب حدس و گمان و امید گفته است، اما تصادفاً برادران یوسف او را دیدند یعنی مقام نبوت را بدین ترتیب منکر شده، و هم چنین این بیان قرآن را: **إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**، و این نیست مگر جهل در شناخت حقایق قرآن و گشودن باب تاویل و توجیه، و عدم شناخت مقام انبیاء و حتی بندگان صالح خداوند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۸

یکی از بزرگان در تفسیر آیه: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**.

که این خارج کردن از ظلمات و آوردن به نور، اموری حقیقی است یعنی مجاز نیست، برخلاف اشتباهی که اکثر مفسران نموده‌اند مبنی بر اینکه منظور از آنها کارهایی است که آدم انجام می‌دهد و حرکات یا سکانات او، یا پیامد این اعمال و با توجه به نیت کسانی که این اعمال را انجام داده‌اند، نه این‌طور نیست، نور اعتقاد صحیح و درست است که آدمی را از سرگردانی جهل و ظلمت و پریشانی دل بیرون می‌کند، نور عبارت است از عمل صالح، از آنجائی که راهنمایی آن آشکار است و اثر آن جلی، چنین است صفات نور حقیقی، و ظلمت همان جهل است در زمینه اعتقادات، شبهه، تردید و شک و عمل ناصالح، البته با کنایه، و بیرون آوردن از ظلمت و قرار گرفتن در نور که به خداوند متعال نسبت داده می‌شود، و بیرون آوردن از نور و قرار گرفتن در ظلمت که به طاغوت نسبت داده می‌شود، خود این اعتقادات و اعمال است، و در ورای این اعمال و اعتقادات فعلی از طرف خداوند صورت نمی‌گیرد، از قبیل بیرون آوردن، و فعل خداوند در آنها موثر قرار نمی‌گیرد یا نور و ظلمت، و این نظر منافاتی با این گفته خداوند ندارد: **يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ*** یا **يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** که کنایه از هدایت پروردگار و گمراهی و گمراه کردن طاغوت انسان را، بنابراین دو مسئله مطرح است:

یکی اینکه آیا نور و ظلمت و آنچه شبیه به آنها در عالم و نشأت ما حقیقت است؛ یا اینکه تشبیه است، و حقیقت وجودی ندارد، دوم اینکه، فرضاً اگر بپذیریم که حقیقت دارند و واقعیت، آیا منظور از به کار بردن لفظ نور، حقیقت هدایت است یا مجاز آن.

*** [چند حکایت]

۶۹- گفته‌اند که یکی از اشخاص برجسته اهل نجف همراه سید جمال السالکین آقا سید مرتضی کشمیری راهی کربلا شد؛ در یکی از مناسبت‌های مذهبی که کربلا معمولاً بسیار شلوغ می‌شود، ایشان مدت زیادی بدنبال مکانی می‌گشتند تا بیتوته کنند، تا بالاخره جائی پیدا کردند اما همین‌که مستقر شدند همراه سید اظهار می‌دارد که چیزی را گم کرده است و نمی‌داند چطور شده است (تسبیح قیمتی - مترجم). سید به او می‌گوید برو فلان مکان شاید آن را پیدا کنی. همراه آقا رفتند به آنجا و گمشده خود را پیدا کردند، اکنون خیلی شیرین است برای کسانی که بگویند این عمل سید این‌گونه تأویل می‌شود که سخن

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۵۹

او خواهشی بوده است (از طرف او به خداوند - مترجم) پس اتفاقاً و تصادفاً هم شیء در آن مکان پیدا شده است. گوئیم، چه بسیارند کسانی که حقایق غیبی را منکر می‌شوند، آن حقایقی که از دیده‌های ما پنهان است، و آنان سر آن را هم نمی‌دانند، عمل آن انوار الهی را که گاهی نصیب پندگان می‌شود هم نمی‌دانند، کسانی که خداوند به آنها تقوی و یقین

روزی داده است؛ حتی تأیید و راست در آمدن کارها، آن هم از طرف خدای متعال است، و اگر درست باشد و واقعی باشد باز هم عنایت خدا است، چرا که بنده از خدای متعال تقاضای تأیید و انجام شدن می کند پس عمل انجام می شود، و اینکه او را از اشتباه دور نگه دارد، و او را در آنچه می گوید کمک کند، زیرا او جز عمل صالح چیز دیگری طلب نمی کند، پس از خدا می خواهد آنچه صلاح و خیر دنیا و آخرت او است انجام پذیرد، آری در این ها شکی وجود ندارد، بدین ترتیب که گاهی ممکن است سخنی گفته باشد و خواسته ای داشته باشد و مورد قبول قرار گیرد، و ممکن است سکوت کرده باشد و همین سکوت بهترین سرانجام را داشته باشد، و همچنین است در سایر کارها که تأیید و انجام پذیری آنها از طرف خداوند شامل او بشود، اما گاهی چنین است که او با نور خدای متعال مشاهده می کند، و این همان چیزی است که می خواهیم درباره وجود آن نزد اهل معرفت و سلوك سخن بگوئیم که دال بر حقایقی است که مربوط به قلب می شود، که حتی بر نزدیک ترین اشخاص به ایشان پنهان می ماند، و تفاوت آن دو حالت بسیار جلی و بر کسی پوشیده نیست، بنابراین، بنده مورد تأیید خداوند هرگاه اقوال و اعمالش درست از آب درآید با آنکه با نور خدا می بیند و به وسیله آن نور مسائل و امور برایش منکشف می شود تفاوت بسیار دارد.

حاج قائم مقام رفیع (یکی از سنا توره های ایران - مترجم) چنین نقل می کند که با عده ای و در کنار پهلوی (اول) ایستاده بودم و او درباره موضوعی صحبت می کرد، من از بقیه نزدیک تر به پلکان بودم. او در سخنانش چیزی گفت که مرا ناراحت کرد پس به او اعتراض نمودم، موضوع مربوط به تعرض به شیعه بود که من گفتم: این طوری سخن می گوئید در حالی که ما مسلمان و شیعه هستیم؟! پس از این سخنان من ناراحت شد و خشمگینانه به من نگاهی کرد، و دو دستی به شدت مرا به طرف پله ها هل داد و من از پله ها به پایین سرازیر شدم، اما خوشبختانه چون پله ها مفروش بود؛ آسیب زیادی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۰

ندیدم، بلند شدم و پس از مرتب کردن لباسهایم به خانه آمدم، زیرا می دانستم دیگر سمتی در حکومت ندارم، از شدت تأثر تصمیم گرفتم به عتبات بروم و همین کار را کردم، تا شاید از کسی که شخصیت مرا مورد اهانت قرار داده است دور باشم. در نجف اشرف مرا تشویق می کردند به مجلس قاضی (ره) بیایم، رفتم اما ایشان به من اعتنائی نمی کردند، تا بالاخره در یکی از روزهایی که زودتر از همه در مجلس حاضر شده بودم به زبان فارسی به من گفتند: شما اینجا چه کاری داری، شما که اهل این حرفها نیستی، دیگر اینجا نیا، برو به شهر خودت، سپس با اشاره دست به من فهماندند که خارج شوم. همین که به وسط کوچه رسیدم یکی از ملازمان ایشان پس از گوش دادن به شرح حالم به من گفتند به شهر خود برو و دیگر اینجا نیا، من هم تصمیم گرفتم به تهران بازگردم. چند روز بعد که به تهران رسیدم، به محض اینکه اثاث خود را زمین گذاشتم تا استراحت کنم، صدای در را شنیدم که آن را می کوبند، به محض اینکه در را باز کردم دیدم مأمور دربار است و می گوید عجله کن باید همین الان در جلسه ای که تو را در آن برای نامزدی سنا توری از طرف شاه تعیین کرده اند شرکت کنی، خوب فهمیدی؟! عجله کن پس شتابان رفتم و در جلسه شرکت نمودم؛ ایشان اضافه می کنند که اگر در نجف می ماندم و شاه مطلع می شد که با روحانیت رفت و آمد کرده ام حسابم پاک بود، زیرا مخالفت شاه با نجفیان

معروف است. بعدها معلوم شد که این آیت‌الله آملی بوده است که به آقای قائم مقام رفیع گفته است که هرچه زودتر به طهران برگرد، (کارت درست شده است- مترجم) و در باب اینکه اولیاء الله را زرق و برق پادشاه و پادشاهی و قدرتمندی آنها ایشان را نمی‌هراساند این حکایت از آیت‌الله آملی نقل شده است که گفته است: در يك شب زمستانی بسیار سرد در حالی که در اتاق خود لم داده بودم، صدای در آمد، ناگهان دیدم کالسکه دربار است و می‌خواهد با او بروم، پس وضو گرفتم و آمدم بیرون، وقتی که رسیدیم متوجه شدم در محضر شخصیت‌های برجسته مملکت هستم، سپس به من گفتند که برای عقد کردن فلانی برای شاه شما را احضار کرده‌اند، من فهمیدم که دختر مورد نظر دختر صاحب مسجدی است که در آن نماز می‌خوانم، بنابراین متعجب شدم چون اختلاف سن دختر با سن شاه زیاد بود، و پیش خود گفتم شاید دختر ناراضی باشد و ازدواجی اجباری است، و بنابراین این کار جائز نیست.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۱

بنابراین تصمیم گرفتم بشرطی این عقد را جاری نکنم که بگذارند با دختر خلوت کنم و از او بپرسم که واقعا به این ازدواج راضی است یا نه، یکی از حاضران در گوش من گفت که آرام باش، شاه در اتاق مجاور است، آشکارا پاسخ دادم ... باشد. موضوع را به او اطلاع دادند و پس از اندکی موافقت شاه را با تقاضای من به من اطلاع دادند. پس مرا به اتاق او بردند و در حالی که هیچ کس در آنجا نبود از او سؤال کردم آیا با اختلاف سنی که بین شما هست با این ازدواج موافقی؟ پاسخ داد: آری. بار دیگر به او گفتم اگر موافق نباشی تصمیم دارم این عقد را جاری نکنم، اگر مرد هستی به من بگو، او بار دیگر تکرار کرد، خیر من موافقم، پس از اتاق بیرون آمدم و وارد جمعیت شدم در حالی که اکثر حضار از تصمیم من شگفت زده شده بودند. هنگام بیرون آمدن از دربار متوجه شدم که مقدار معتابیهی شیرینی در درشکه گذاشته‌اند، لذا با رسیدن به در کاخ گفتم درشکه را متوقف کنند، سپس نگهبانان را جمع کردم و شیرینی‌ها را بین آنها تقسیم کردم، و چیزی برای خود نگذاشتم. اینان مردمانی هستند که هرگز تحت تأثیر شکوه و عظمت قدرت و سلطان قرار نمی‌گیرند. آنها در هر شرایطی بیانگر حق و به کار بستن اعمال صالح می‌باشند.

[توجه ایشان (قدس سره) به نظافت]

۷۰- شهر نجف تا چند سال پیش از وفات ایشان- قدس سره- سازمان آب نداشت، و در وسط حیاط خانه‌ها حوضی بود که از آب شور چاه‌ها پر می‌شد، و معمولا آب این حوض‌ها، به علت استفاده بسیار از آنها، تمیز نبود، بهمین جهت بیماری «مالاریا» در شهر شایع بود، بهمین دلیل از طرف مسئولان حکومتی تصمیم به تخریب این حوض‌ها گرفته شد، و اینکه مردم را عادت دهند فقط يك بار از آب استفاده کنند، بدین ترتیب که بجای حوض از منبع (ظرفی که آب استخراج شده از چاه را در آن ذخیره می‌کردند و سپس به وسیله شیر آب اندك اندك و فقط برای يك بار از آن استفاده می‌کردند و فاضلاب آن را در چاه می‌ریختند- مترجم) استفاده کنند، و لذا این کار مورد اعتراض متعصبان شریعت قرار گرفت مبنی بر اینکه مادامی که همه اوصاف آب در آن موجود است، آب پاک است و قابل استفاده.

ایشان- قدس سره- حوض را تخریب کردند، و هنگامی که علت کار از ایشان سؤال

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۲

شد ایشان به این پاسخ اکتفا می کردند که «حکومت دستور داده است و از ما خواسته است» درحالی که حکومت هرگز به خود اجازه نمی داد که وارد خانه علما یا آدمهای برجسته شود، و فقط، به عدت رعایت نکردن اصول بهداشتی، به خانه طبقات پایین جامعه سرکشی می کردند، بنابراین بسیار آشکار بود که ایشان آن آبها را آلوده می دانستند، و هرگز به آن نزدیک نمی شدند، و چندین بار به یاران خاص خود اتفاق افتاد که می گفتند:

چرا در کار خود ادامه می دهید تا وقتی که ببینید و به شما دستور دهند؛ بخصوص در کاری که فی الظاهر مخالف با شریعت است، حتی اگر هم قائل به نجاست آن نباشیم، ولی همگی قبول داریم که تمیز نیست، و باید، پیش از آنکه بیماری مالاریا شایع شود از آن استفاده نکنیم، و می بینید که فعلا همه گیر و شایع شده است.

ایشان برای وضو از آب ذخیره شده برای آشامیدن استفاده می کردند، و برای این منظور طشت و کمی آب می آوردند و وضو می گرفتند. اما بعد از انجام وضو چیزی از آب در طشت نبود مگر چند قطره آب و من یک بار از ایشان سوال کردم (و دیگران اعتراض می کردند): چرا سر خود را نزدیک طشت نمی کنید تا قطره های آب در طشت بریزد، ایشان جواب دادند: وضو نور است و نمی خواهم چیزی از این نور روی زمین بریزد، بلکه می خواهم روی تن و لباسم بریزد. به ایشان عرض کردم معروف است که امام علی علیه السلام دستمالی داشتند که صورت خود و دستان خود را با آن تمیز می کردند؟ ایشان جواب دادند: آری، البته بعد از اتمام وضو؛ گفتم چگونه ممکن است آب نور باشد در حالی که عاری از نوریت است، ایشان فرمودند: هر چیزی در این عالم دو وجود دارد، یکی این وجود ظاهری که همه ما آنها را می بینیم و یک وجود دیگر که فقط آنهایی آن را مشاهده می کنند که پرده از روی چشم ایشان کنار رفته است، و آنها کسانی هستند که حقیقت این اشیاء و اشکال و صور ملکوتی آنها را به ما می گویند، و حتی اعمال ما را، زیرا این اعمال دارای صور دیگری هستند که انسان در حیات ثانوی با آنها زندگی می کند، تعدادی از آنها جاودانه و تعدادی فنا شونده می باشند مگر نه این که در بوتّه (کوره) زرگری فقط معدن (فلز) خالص و ناب باقی می ماند، خدای متعال می فرماید: **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ**.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۳

[در اهمیت خلوت]

۷۱- شیخ فاضل و مقتدی و فرزانه جناب شیخ علی قسام از نخستین ملازمان و یاران و حضار مجلس ایشان- قدس سره- بود، یعنی از زمانی که به مدرسه هندی منتقل شدند، او با علامه طباطبائی از نخستین روزهایی که به نجف اشرف آمدند طرح دوستی ریخت، از خانواده های عربی اصیل و اسم و رسم دار بود، علاوه بر اطلاعات فراوانی که به علوم عربی و ادبیات آن داشت؛ او با علامه قرار گذاشته بود که در گفتگوی خود به زبان فارسی سخن بگوید و علامه به زبان عربی فصیح جواب دهد، پس هر کدام اشتباه کردند دیگری غلط او را یادآوری کند، بدین ترتیب پس از مدت کوتاهی هر یک

زبان دیگری را آموخت و قادر بود که با بیان شیوا آن را تکلم نماید؛ ایشان- قدس سره- هم این هماهنگی و وحدت نظر را به آنها تبریک و تهنیت می گفت و هروقت مکالمه آنها را می شنید شادمان و خندان می شدند.

جناب شیخ، فلسفه را به نحو معمول و باصطلاح کلاسیک یا حوزوی نیاموخته بودند، و در آن ایام اصولاً تحصیل فلسفه از طرف مراجع ممنوع اعلام شده بود، ایشان می گفتند من مهم ترین فصول فلسفه را، در خلال مدت ده سالی که با آقا- قدس سره- بودم از ایشان آموختم.

قبلاً اشاره شده بود که مرحوم قاضی (ره) اتاقی در مسجد کوفه داشتند، که در اختیار دوستان هم قرار می گرفت، یعنی هرکس که زودتر وارد اتاق شود و مشغول عبادت شود، و ظاهراً شیخ قسام کمتر به آنجا مراجعه می کردند و می گفتند هروقت این گونه تنها شوم قلبم می گیرد و این مطلب به گوش دیگران هم رسیده بود؛ از طرفی یک بار چنین اتفاق افتاد که سید- قدس سره- دو سه روزی در مصاحبت ایشان نبودند، و او که از غیبت همنشین و همراز و نیاز خود چند روزی محروم شده بودند بسیار ناراحت شدند، و لذا زمانی که به هم رسیدند شیخ از «سید» علت غیبت چند روزه را پرسید و اینکه چگونه توانست این مدت، بنظر ایشان، بسیار طولانی را به دور از خانواده و دوستان سپری کند؛ در اینجا بود که ایشان- قدس سره- احساس کردند وقت آن رسیده است که گوشه‌هایی از مسائل معنوی که بهنگام تنهایی برای انسان سالک دست می دهد را برای شیخ توضیح دهند، تا شاید بشود دری از درهای معرفت را، از راه شهود و تجلیات، بر او بگشاید، زیرا آنچه از این راه حاصل می شود قابل مقایسه با آنچه انسان از راه کتاب و

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۴

نوشته‌ها بدست می آورد نیست، و این بدان علت است که میل شدید انسان به معرفت در آن حد نیست که بتوان با خواندن و شنیدن از این و آن، آن را اشباع کرد، بلکه باید از خدا بخواهد که راه دیگری را بر روی او بگشاید، و وجود او را پر از یقین و معرفت گرداند، و هرگونه شک و تردید را از دل او بزاید، و او را در مسیر تقوی و یقین قرار دهد، بد انسان که خود ایشان- قدس سره- می فرمایند:

بعد التعشق بالعشق الجذوب له مع التهیؤ ازمانا کمرتقب

شیخ اضافه می نماید سید چنین ادامه دادند: با چهره‌ای بس نیکو که برای نفس آدمی جذاب ترین می نمود، اندامی فوق العاده متناسب، و شمایل زیبا و نگاه‌هایی دلربا و اشاراتی جذاب، گوئی از زیباترین چهره‌هایی است که خداوند در صنف حور العین آفریده است. آری این چهره بر وجود من چیره شد و من در دریائی از شادی و آسایش فرو رفتم، و می رفت که مرا بکلی در خود مجذوب کند، اما ناگهان به هوش آمدم و یاد سفارشات استاد افتادم که می گفت نباید به این اشکال و صور اعتنا نمود، بلکه مطلوب و خواست ما چیزی بالاتر و بالاتر از این‌ها است که قابل قیاس با این‌ها نیست، و لذا از ادامه نگاه دست کشیدم، و خود را از او به این طرف و آن طرف می بردم، تا بالاخره از من مأیوس شد و راه دیگری در پیش گرفت. آری این گونه سید- قدس سره- به سخن خود روان و ساده ادامه داد و پاره‌ای از مشاهدات خود را برای دوستش- شیخ-

تعریف کرد، تا جائی که او بهت زده، غرق در تفکر و تأمل شد. شیخ ادامه می دهد: (در حین تدریس «اللمعة الدمشقية» به ما) درس خود را - قدس سره - با این گونه تعریف های جذاب و هدفمند به پایان می بردند، تا ما را به طلب معارف الهی و لو اندک، از منابع اصلی خود تحریک و تشویق نماید، البته پس از دریافت آن از قرآن و سنت و ظاهر شریعت مقدس. در اینجا «شیخ» سخنان خود را چنین به پایان برد: این ها هنرنمایی داستان سرایان، و یا حکایات شب زنده دارانی که با آنها خوشگذرانی شبانه خود را به صبح می برند، در حالی که این خوشگذرانی آنها جز کشنده دل و زنده کردن هوا و هوسها و شهوات و زیاده روی در ارتکاب گناه چیز دیگر نیست هم نمی باشد، بلکه این ها معارف الهی و تجلیات روحانی می باشند که دل صاحبان آنها مجذوب آن شده و آنها را به راه راست هدایت نموده است، این خداوند

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۵

است که بندگان خود را به سوی درستی ها هدایت می کند.

و پس از اندکی تأمل و تأملات چنین ادامه سخن دادند: چه گمان می کنید؟ هرگاه پاره ای از صفات و سجایای نیکو را مشاهده کردید و پس از آن اشکال حقیقی آنها را ببینید موضع گیری شما چگونه خواهد بود، بخصوص اگر در مسیر خود ادامه داده و حضرت رحمانیه و رحیمیه و سمیعیه و بصیریه را هم ببینی و به همین ترتیب راه را ادامه دهی گوئی کلمات بر زبان «شیخ» و لبان او همچنان ریزش می کرد، و با درک شنونده های خود بنای مسابقه گذاشته اند، و ناگهان احساس کرد دارد در سخن گفتن افراط می کند و لذا از ادامه آن خودداری نموده و سکوت اختیار کرد.

[سخنی در کشف و شهود]

۷۲- و سخنی درباره کشف و شهود، آن گونه که یکی از بزرگان سالک برایم شرح دادند، و نوشته آنها را هم که به وسیله یکی از بزرگان معاصر به نگارش درآورده بودند و آنها را دیده ام، بدین شرح:

۱- مکاشفه در مسائل طبیعی و مادی؛ و آن عبارت است از امور پنهانی که انسان سعی می کند راز آنها را از طریق علوم ریاضی یا طبیعی کشف نماید، یا به وسیله حل معماهای امور به وسیله علوم طبیعی، این قسمت را برادرم آقا سید مهدی قاضی و آقا سید هاشم - رضوان الله علیهما - برایم شرح دادند. آقا سید هندی می گفتند: کسانی که طریق عرفان را می پیمایند، در مراحل نخست، معمولاً موفق می شوند صورت مثالی این امور برای آنها روشن می شود، بصورت آشکار و آسان. اخوی سید مهدی هم این نظر را تأیید می کردند و می گفتند در بسیاری از مسائل ریاضی دشوار از ایشان - قدس سره - کمک می گرفتم، و به کمک ایشان بود که مراحل مسائل طبیعی را پشت سر گذاشته، و از آن عبور کردم.

۲- مکاشفه و کنار رفتن موانع که برای سالک حاصل می شود بعد از گذر از مرحله عالم طبیعت و وارد شدن در عالم مثال (غیر جسمانی - مترجم)، که حقایق امور برای ایشان منکشف می گردد. آنها را در عالم مثال رویت می کند، و آنها را آن چنان می بیند که در عالم خواب و رؤیا می بیند، البته رؤیای صادقه که نیاز به تعبیر و تفسیر دارد، یا آلهائی که به صورت واقعی و حقیقی می بیند و نیازی به تفسیر و تعبیر ندارد (این

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۶

موضوع را شیخ علی قسام (ره) برای توضیح دادند، و پاره‌ای از خواص و مشخصه آنها را، و اینکه چگونه می‌توانیم درست و نادرست آنها را تمییز دهیم). که گروهی از ایشان آنها را مکاشفه قلبی می‌نامند.

۳- مکاشفه و کشف و شهودی که بعد از مرحله «مثال» برای سالک حاصل می‌شود، و وارد شدن در عوالم روح و عقل، و آنها را «مکاشفات روحی» (یا نفسانی- مترجم) می‌نامند؛ و زمانی برای انسان رخ می‌دهد که روح و توانمندی‌های خارق‌العاده و تسلط و هیمنه آن بر آدمی چیره شود، و در این مراحل است که بعضی سالکان قادر می‌شوند آنچه از ذهن دیگران می‌گذرد را بدانند، یا دست به اقدامات فوق طبیعت بزنند، یا بر دیگران و امور دیگر تاثیرگذار باشند.

۴- مکاشفات در امور پنهانی خاص، مانند کشف صفات و نامهای کلی امور.

۵- مکاشفاتی که برای سالک طریق بعد از گذشتن از مراحل و عوالم یاد شده حاصل می‌شود، مانند آگاهی بر معانی کلی، مانند مرگ و زندگی، و ارتباط عوالم با یکدیگر و حتی ارتباط امور جاریه با امور گذشته و امثال این مسائل پیچیده، که بیان و نشان دادن آنها با کلمات و الفاظ مشکل است، شاید توفیقی دست بدهد و از این مکاشفات شرحی بدهم از طریق نقل حکایات شنیدنی که از بزرگان اهل طریقت نقل شده است. غرض از بیان این مراحل این بود که بگوییم:

اول اینکه، مراحل ابتدائی این مکاشفات نباید ما را از ادامه راه و توقف و حیرت در آنها، باز دارد، زیرا هدف و غایت این‌ها نیست، تا جایی که گفته‌اند: نباید آلوده آنها شد، آنها در راه قرار دارند، و باید گذرا از آنها رد شویم زیرا ممکن است در رسیدن به هدف غائی ما، سبب تأخیر و تأخر ما را فراهم کنند، و ما را به خود دلخوش کرده از رسیدن به هدفهای بلندتر محروم سازند.

دوم: به منظور توضیح پیرامون مسائل نادری که ممکن است در نقل و حکایت از بزرگان ذکر کنیم، و سبب بهت و حیرت و حتی تقبیح می‌شوند.

۷۳- ایشان- اعلی الله مقامهم- دارای بیانات و اظهاراتی است در باب تجلیات (حق تعالی- مترجم) که آنها را به تجلیات فعلیه و صفاتی و ذاتیه روحانی و ربانی تقسیم

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۷

می‌کنند، و یکی از بزرگان گذشته را در این خصوص سخن مفصلی است در شرح انواع این تجلیات و مراحل آنها و چگونگی رسیدن سالک به آنها و طی مراحل آنها که در فرصتی دیگر به آنها اشاره خواهم کرد.

مسئله دیگری که باید در اینجا به آن اشاره نمود این است که این انسان مسلمان صاحب اخلاق فاضله است که در طی مراحل نخستین طی طریق شایستگی آن را دارد تا به نشتهای دیگر و عوالم دیگر سیر نماید، و معارف و فرهنگ اسلامی در این راه توشه راه او است، حال چه به مراحل کشف و شهود برسد یا نرسد، و بسیاری از فقها و علمای بزرگ ما در این راه قرار گرفته‌اند و آثار و برکات آن را دیده‌اند و واضح و آشکار لمس و احساس نموده‌اند، به وسیله همین تمسک و التزام آنها به شریعت مقدس، بدون آنکه راههای پریچ و خم طریقت و عرفان را طی نمایند، و نه با تخطئه کردن یا رد و نفی طریقت،

بلکه از طریق تهذیب اخلاق و سلوک خود، آن طور که شرع دستور می دهد در جهت هدف های عالی فردی و اجتماعی می باشد.

[دو نکته]

۷۴- روح و روح الروح که در فارسی به آنها جان و جان جان می گوئیم که گویا منظور از آنها حقیقت جان است و رسیدن به آن یا بخشی و یا جزئی از آن، مطلبی است مفصل که لازمه توضیح درباره آن دانستن بسیاری از مصطلحات عرفانی است که بنا نیست در این خلاصه نویسی ما به آن پرداخته شود، زیرا قصد ما از این خلاصه نویسی ها ارائه راه بطور کلی و گشودن راه برای همگان است، تا خود را آماده کنند و توشه لازم را قبل از حرکت فراهم نمایند.

[در باب عشق زمینی]

۷۵- و در مورد عشق (عشق باصطلاح زمینی - مترجم)

یکی از بزرگان اهل طریقت زن های متعددی داشت، از او سؤال شد کدامیک از آنها را بیشتر دوست می دارید؟ ایشان جواب دادند آن یکی که قرآن را بهتر می خواند، با لهجه عربی فصیح و روان و با صدای نیکو؛ و عادت بر آن داشت که هنگام قرائت قرآن نزدیک او می نشست، و از خود بیخود شده و گویی بی هوش و خواب است، و بسیار اتفاق می افتاد که مدت های طولانی به همین حال نزد او می نشست. در ایام بیماری

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۸

منتهی به مرگ ایشان (سالک) آن زن، چند روزی در خدمت او نبود که قرآن بخواند، اما هنگامی که حاضر شد و شوی را در حال بیماری سخت بی حال دید، فریاد برآورد که ای وای بر من، از خدا خواسته بودم که مرا پس از مرگش زنده نکند، سالک از این سخنان زن ناراحت شد، پس سعی کرد که از جای خود برخیزد، اما نتوانست. زن همین که از منزل بیرون آمد دچار عارضه ای شد و نرسیده به منزل جان سپرد، پس سالک به بستگان سفارش کرد که او را پس از مرگ فراموش نکنند و همواره بر قبر او حاضر شده، خیرات کنند، و با صدای بلند و زیبا قرآن بخوانند.

[در مورد دوری جستن از مسائل دنیوی]

۷۶- در مورد دوری جستن از مسائل دنیوی و برحذر بودن از آن.

یکی از یاران ایشان - قدس سره - نجف را ترك کرد و به شهر خود بازگشت؛ پس از مدتی از یکی از کسانی که او را دیده بودند از احوال ایشان سؤال کردند، به ایشان گفتند که حال و احوال او بسیار خوب و همه به او احترام می گذارند، و بعلمت مراجعات زیاد، و راهنماییها و ارشادات ایشان به مراجعان، همچنین کوشش جهت رفع نیازمندی های مردم، و کمک به آنها، و ترغیب و تشویق توانمندان در کمک به آنها بسیار مشغول و گرفتار است.

اما ایشان - قدس سره - به جای آنکه از این اوصاف خوشحال شوند اظهار داشتند:

لغزشگاه همین جا است برای ما، زیرا بدست آوردن و حفظ نیت خالص و خلوص نیت در این گونه موارد از مشکل ترین کارها است، نسبت به ایشان هرگز بیم آن نمی رود که به کار حرام و اموال کسی دست درازی کند، زیرا آن کار، کار دونان و

اراذل است، اما درباره ریا و خودپسندی چطور؟

[در مورد امتناع از هوا و هوس‌های نفس]

۷۷- و در مورد امتناع از هوا و هوس‌های نفس و ایستادگی در مقابل آن باید گفت ایشان- قدس سره- می‌فرمودند اقدام جهت کاری نادرست یا گناه در آغاز بسیار سهل و آسان است و چه بسا در ذهن انسان به عنوان يك خاطره نقش ببندد، بعد از آن تکرار است و زیاده‌روی و لذت بردن که انسان سالک باید دعا کند که خداوند این لذت و خاطره‌ها را از ذهن بنده خود دور کند، خاطراتی که هر کار مشکل و ناپسندانه را برای

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۶۹

انسان آسان و ممکن می‌سازد. و این مرحله است که خداوند درباره آن می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** که خداوند یاد خود را به آن بنده تذکر می‌دهد: **وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ**. بنا بر این برای ایستادگی در برابر هوا و هوس نفس، باید در نخستین گام‌ها با آن مقابله شود که گفته‌اند گناه مانند نقطه سیاهی بر روی قلب ظاهر می‌شود، و با مرور زمان و ادامه آن گسترش پیدا می‌کند تا جایی که همه آن را می‌پوشاند، و انسان دیگر قادر نیست از خود هیچ‌گونه مقاومتی نشان بدهد. همچنین گفته‌اند شیطان نخست در مسائل ساده و گناهان کم‌اهمیت با انسان همراه می‌گردد تا اینکه بالاخره او را به ارتکاب گناه کبیره سوق می‌دهد؛ خداوند می‌فرماید: **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ**.*

[در مورد علاقه فراوان یاران به ایشان]

۷۸- اما در مورد علاقه فراوان یاران و شاگردان به ایشان، علامه آیت‌الله سید محمد حسین طهرانی (رحمة الله علیه) گفته است: يك بار در راه علامه طباطبائی را دیدم، يك شیشه عطر که برای خود انتخاب کرده بودم به ایشان تقدیم نمودم. ایشان بعد از تشکر و پذیرفتن آن فرمودند: من پس از مرگ استادم «قاضی» (ره) هرگز از عطور استفاده نمی‌کنم که این نشانه آشکاری است از محبت فوق‌العاده و عشق ورزیدن به استاد خود، و کمتر شبیه آن را، جز نزد عاشقان معارف الهی، بین گروه دیگر مشاهده کرده‌ایم.

گردن نهادن به سپاسگزاری از کسانی که به ما خدمت کرده‌اند از صفات نیکو است، بخصوص در مورد استادان خود، و عدم توجه به این مسئله ممکن است انسانی را از سپاسگزاری نسبت به بزرگترین لطف‌کننده به ما، یعنی خداوند متعال، غافل کند.

[در باب کمک به دیگران]

۷۹- در باب کمک به دیگران در حد توان و جلوگیری از آسیب رسیدن و رساندن به دیگران نقل شده است از شخصی که خود با این صحنه مواجه شده است، می‌گوید: من و دیگران در سبزی‌فروشی بودیم و هرکس سعی می‌کرد بهترین‌ها را جمع‌آوری کند، ناگهان متوجه شدم که آقای معمم و محترمی دارد کاهوهای خراب را انتخاب می‌کند، از مغازه که بیرون آمدم خود را به ایشان رساندم و پرسیدم علت کار چه بوده است، ایشان جواب دادند: همه شما بهترین‌ها را جمع

می کردید، پس بگوئید بینم چه کسی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۰

باید بدها را ببرد و وجه آن را بپردازد، در حالی که می دانیم مقداری از سبزیجات او تلف می شود و به او که برحسب اطلاع مکنت خوبی ندارد و صاحب عائله است، ضرر می رساند، و من هم صحیح نمی دانم آشکارا به او کمک مالی کنم، چون شخصیت او تحقیر می شود و لذا سعی می کنم از این طریق به او کمک بشود. و دیده شده است که ایشان - قدس سره - گاهی نزد مغازه داری می رفته است، بدون آنکه با او آشنائی زیادی داشته باشد، و با صاحب مغازه مشغول صحبت می شده است، این وضعیت تا حدی جلب توجه می کرده است، و مشتریان زیادی را وامی داشته است تا چیزی را از او خریداری نمایند، و سبب رونق کسب او می شده است.

[بلند نظری و بلند همتی]

۸۰- بلند نظری و بلند همتی

عدم توجه به زیانهای که در راه رضایت خدا ممکن است به تو برسد که حاصل بلند نظری سالک است از سجایای نیکو به شمار می رود، و ممکن است انسان به والاترین درجات کمال برساند. استاد ارجمند جناب شیخ حسین محدث خراسانی نقل می کند که:

از ایشان - قدس سره - تقاضا کرده بودیم که نماز را به جماعت در «مسجد طریحی» برگزار کنند، اما متأسفانه عده ای به قصد اذیت و آزار رساندن به ایشان آمدند و جانماز را از زیر پای ایشان بیرون کشاندند، به طوری که نزدیک بود ایشان بر زمین بیفتند، ولی ایشان برخاستند و عمامه و لباس خود را مرتب نمودند و گوئی هیچ اتفاقی نیفتاده باشد به سوی منزل حرکت کردند، و زمانی که به ما می گفتند برویم نماز را در منزل تکمیل کنیم هیچ گونه ناراحتی در لحن صدایشان احساس نمی شد. و اضافه نمودند (آقای محدث - مترجم) و این در حالی اتفاق افتاد که کلیه کسانی که با ما بودند از فقها و علما بودند و تکلیف خود را از نظر شرعی می دانستند که چه کار باید بکنند یا نکنند، سکوت یا تبییح و اعتراض.

[در باب اعمال صالحی که خداوند آنها را بالا می برد]

۸۱- و در باب اعمال صالحی که خداوند آنها را بالا و نزد خود می برد. علامه طباطبائی می فرماید: عمل زمانی صالح نامیده می شود و سزاوار نزد رب رفتن است که موصوف به یکی از این صفات باشد، اگرچه خداوند متعال بطور صریح آن را شرح و

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۱

تفسیر ننموده است، اما از نتایج حاصله از آن می توان به کنه آن پی برد: یکی اینکه خالص و خلص برای خدا بوده است و لذا صفت صالح به خود گرفته است، یا اینکه بدلیل اینکه موجب پاداش ثواب می گردد آن را صالح نامیده اند، و بالاخره بدلیل اینکه نزد او بالا می رود. با این سه حالت - نه منحصر - شاید بتوان عمل صالح را تعریف کرد، عمل صالح اگر نزد

خدا بالا نرود، نمی توان آن را عمل صالح نامید، و این بدان معنی است که عمل صالح آن عملی است که شایستگی بالا رفتن در آن باشد، این بود سخن ما درباره صالح بودن عمل، و راجع به صالح بودن نفس و ذات آدمی باید بگویم، این دیگر از نعمات خداوند و فیوضات او است، زیرا فقط شامل گروهی بخصوص از مؤمنان می شود که آنها را «صالحین» می نامند، و این رحمت الهی فقط به گروهی ویژه اختصاص می یابد یعنی همان: **يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ*** (در اینجا سخنان علامه را با اختصار به پایان می بریم)، حال گوئیم: این نعمت و رحمت الهی که سبب فرود آمدن فیوضات ربانی می شود را باید بنده از خداوند متعال بخواهد تا بر او نازل شود: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** تا از جمله صالحان بشویم. ایشان - قدس سره - می فرمودند: هرگاه بنده معنای **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** را شناخت و معنای حقیقی آن را دانست، راه سالکان طریقت را، در پیش خواهد گرفت، و در او امید ادامه مسیر و رسیدن به هدف می رود، البته درک این معنی بصورت واقعی و آن را در عمق وجودش احساس کردن در حقیقت بمعنی نیازمندی کامل بنده به خدای خود است، نیازی که روح عبودیت و تضرع و خواهش و تمنا را در او گسترش می دهد، و خالصانه فقط او را می طلبد، نه هر چیز یا هر کس دیگر، و بدین وسیله ممکن است به خیر دنیا و آخرت برسد، و همین مقدار او را کفایت می کند. سر نهفته در **بِسْمِ اللَّهِ*** همین است که به ما گفته اند در آغاز و شروع هر کاری بر زبان خود جاری کنیم، زیرا در حقیقت دارای مفهوم ناتوانی بنده است؛ بزرگان طریقت را در این زمینه سخن بسیار است که در این وجیزه نمی گنجد.

[آداب ایستادن در نماز]

۸۲- و در خصوص این فرموده خداوند متعال: **خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ**. فان المكان - هر مکانی که در آن نماز برگزار می شود برای نمازگزار حکم مسجد را دارد، بنا بر فرموده حضرت پیامبر اسلام (ره) (جعلت لی الارض مسجدا و طهورا). ولی مردم

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۲

عادی هرگاه به نماز می ایستند به لباس و احیاناً شکل و شمایل خود توجهی ندارند، برخلاف وقتی که می خواهند در بین مردم نماز بخوانند - مثلاً نماز جماعت - سعی می کنند با بهترین لباس و وضعیت ظاهری خود نماز را برگزار نمایند، بهمین جهت ایشان - قدس سره - در این مورد با سخن بسیار تند دیگران را سرزنش می کردند، و هرگز دیده نشد که بدون آنکه بهترین لباس خود را پوشیده باشند، عمامه خود را مرتب کرده باشند، سر خود را شانه زده و چشمان را سرمه کشیده و خلاصه مرتب و به بهترین صورت خود را آراسته کرده باشند، به نماز بایستند.

آری از امام حسن علیه السلام روایت شده است که برای نماز به چشمان مبارکشان سرمه می کشیدند، و همواره با بهترین لباس خود نماز می خواندند؛ فقهای بزرگ گذشته ما هم با همین تشریفات نماز می خواندند، همچنین کلیه کسانی که به آنها اقتدا می نمودند خود را موظف و مکلف به این تشریفات می دانستند، چرا که ایستادن در برابر خداوند برای فریضه نماز با اهمیت ترین و باشکوه ترین ایستادن در برابر خدا، بعد از توقف در روز بازدهی حساب، می باشد.

[در خصوص خودداری از وسائل غیر شرعی برای اطلاع از اسرار]

۸۳- در خصوص خودداری در استفاده از وسائل غیر شرعی برای اطلاع از اسرار مخفی.

اسرار مخفی باید مخفی بمانند و نباید از آنها پرده برداشت بخصوص توسط کسانی که اندکی از معرفت الهی برخوردار شده‌اند. در نامه‌ای به یکی از نزدیکان خود چنین نوشته‌اند: برملا کردن اسرار حرام است، و منظور از این اسرار شامل بسیاری از امور می‌شود، فی المثل سری برای او آشکار می‌شود، مربوط به کاری یا شخصی، یا هر موضوع دیگری که از دیگران مخفی بوده است، و شما ای سالک فی طریق الله بر آن سر واقف می‌شوی، شما نباید آن سر را برملا کنی، چه بسا خواسته باشند، در نگهداری از اسرار، شما را بیازمایند، و ببینند تا چه حد توانائی نگهداری اسرار را دارا می‌باشی، بنابراین هرگاه آن را حتی در بین آشنایان خود افشا کنی مثل این است که آن را در برابر همه علنی کرده باشی، گفته‌اند: کل سر جاوز الاثنین شاع، که منظور از این «اثنین» دولب است. این حکمت خداوند است که اراده نموده است اسرار همچنان اسرار بمانند، و

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۳

قضاوتها باید براساس ظواهر امور باشد، حتی قاضی هم باید حکم خود را براساس ادله ظاهره صادر نماید، و اطلاع درونی خود را برای خود نگهدارد. بزرگان اهل طریقت هم معتقدند که اسرار باید مخفی بماند، زیرا چه بسا حکمتها در آن نهفته است، که فقط خداوند از آنها آگاه است.

خانه شلوغ و پرسروصدا شده بود، آنهم به علت ناسازگاری اعضای خانواده با هم، زیرا هر کدام برای خود، سازی می‌زدند، زیرا یکی از آنها انگشتی طلای خود را گم کرده بود، و بنابراین هر کدام دیگری را متهم می‌کرد، و این رفتار مناسب خانه علما نبود، بنابراین برادر بزرگ تر تصمیم گرفت غائله را بخواباند؛ لذا دست برادر کوچک را گرفت و برد در اتاق (مکانی) خالی و تاریک (شاید در زیر زمین - مترجم)، ظرف آبی را مقابل او گذاشت و به او گفت در آب نگاه کن و بگو چه می‌بینی، در حالی که خود (برادر بزرگتر) آیاتی را قرائت می‌کرد، ناگهان و بدون سابقه موجود تنومندی را در آب مشاهده کرد که قصد حمله به او را دارد، برادر کوچک آنچه می‌دید برای برادر بزرگ تر تعریف کرد، برادر بزرگتر از او خواست که نام دزد و محل انگشت را از او پرسد، اما او این ادعا را (که دزدی در میان باشد) رد کرد، بلکه اظهار داشت انگشت در زیر حصیر در فلان مکان است، پسر بچه بعد از ناپدید شدن آن موجود غیر مادی دچار اختلال حواس شد و شروع کرد به گریه و زاری کردن از ترس آن موجود غیر عادی و تخیلی، سروصدای مادر بیچاره هم بلند شد که فرزندم را جن زده کردید، و لذا لازم شد که بدنبال پدر برویم که بیایند و مشکل را حل نمایند، آمدند و بعد از گفتگوی کوتاهی با آن طفل جن زده و برادر بزرگ، همه وضع طبیعی و روحی خود را باز یافتند، پدر در حالی که از خانه بیرون می‌رفتند به فرزند کوچک گفتند به آن موجود غیر عادی از قول من بگو داخل منزل من نشوند و در غیر این صورت با این عصا - در حال اشاره به عصا - خدمتتان می‌رسم، و ادامه دادند - قدس سره - که انگشت همان جایی است که به تو راهنمایی کرده‌اند، برو و مطمئن آن را می‌یابی؛ ضمناً هرگز موضوع را نزد کسی فاش مکن. برادر بزرگ می‌گوید از فرط خجالت نزدیک بود قالب تهی کنم، انگشتی را هم زیر حصیر یافتیم که به چوبی از چوبهای آن چسبیده بود. از برادر کوچک پرسیدم چه اتفاقی

افتاد؟ جواب داد وقتی آمدند و با آن موجودات مواجه شدند، به ایشان حمله

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۴

کردند و آنها فرار کردند، من هم به حالت طبیعی اولیه باز گشتم.

مترجم» و در ادامه مؤلف گوید:

راهی که اینان برای رسیدن به این توانائی‌ها طی می‌کنند، و اقداماتی که ممکن است انجام دهند، قطعاً روش حفظ کردن پاره‌ای دعاها و تسبیحات و بخور کردن و غیره نیست، بلکه راه ایشان تقوی و گردن نهادن و خاضع و خاشع بودن در برابر دستورات حق تعالی جلّ شأنه می‌باشد، که این راه برای فقها باز و آشکار و واضح است.

[در اهمیت تواضع و خشوع و ملکه شدن آن]

۸۴- در باب تواضع و ملکه شدن آن در برابر خداوند، تا جائی که تبدیل به یکی از احوالات روحی شود، و آن حالتی است که ممکن است به هنگام نماز رخ دهد، و از مواردی است که ایشان - قدس سره - در نامه‌ای به یکی از خواص خود بر آن تأکید می‌نمودند. خشوع و خضوع فقط برای خدا است پس هرگاه از مراحل نخستین خود را بر آن عادت دهیم به زودی مشاهده خواهیم کرد به طبیعتی از طبایع ما، بخصوص طبایع نفسانی - بدل خواهد شد، مراحل بعدی این تواضع و خلوص آن، دیگر به لطف و عنایت و کمک او بستگی دارد، مشکل فقط در آغاز کار است و آنها که در این راه گام برداشته‌اند بهتر می‌دانند که چه عنایتها و لطفها که خداوند متعال بر بندگان خالص خود نثار می‌کند. لطافت و شیرینی آن آنچنان است که دیگر زحمت خود را به صورت دیگر درآوردن برای آنها وجود نخواهد داشت، بلکه خضوع و خشوعی است حقیقی و واقعی.

و اکنون می‌پردازم به متن نامه ارسالی و سفارش‌ها: «سعی کردن در اینکه خضوع و خشوع روز به روز زیادتر گردد». و این بدان معنی است که انسان خود را، در آغاز کار و سلوک، وادار به این کار کند، و در این باره، منتهای سعی را بکار برد؛ که نتیجه آن کم‌کم مطمئن شدن نفس، و به مذاق خوش آمدن آن و درک حقیقت آن، می‌باشد.

پس از آن مرحله «إحبات» یعنی خضوع و خشوع بسیار است به‌طوری که آدم پیرامون خود را احساس نکند و ضجّه و ناله عمیق سر دهد، ناله‌هایی که از اعماق دل برخیزد، به‌طوری که چشمان خود را بر روی هم نهاده و در تفکرات عمیق فرو رود که گفته‌اند این حالت در نتیجه والگی و شیدائی برای انسان روی می‌دهد، و از همین مقوله

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۵

است فرمایش مولی الموحّدین علی علیه السلام: «اللهم إنّ قلوب المخبّتين إليك والهة» و روشن‌ترین تجلیات آن ممکن است به هنگام نماز برای مؤمن رخ دهد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که داستان نقل شده از آیت الله سید احمد خوانساری امام جمعه مسجد سید عزیز الله بازار را نقل کنیم که به عمل جراحی نیاز پیدا کردند پس از پزشک خود سوال کردند این عمل جراحی چند مدت بطول می‌کشد؟

به ایشان جواب دادند: حدود يك ساعت. پس به آنها دستور دادند که شروع کنید، در حالی که خودشان شروع کردند به قرائت سورة «یس» و در پایان هر دو کارشان در يك زمان به پایان رسید، عمل جراحی و قرائت سورة، بدون آنکه نیازی به بی‌هوشی موضعی یا کامل باشد.

این حالت از همان گونه‌های انصراف کامل به باطن است، و عدم احساس آنچه برای اعضای بدن اتفاق می‌افتد، یا آنچه جراح بر بدن انجام می‌دهد. حکایات نادر و عجیبی از بندگان صالح خدا از این قبیل برای ما گفته‌اند، و البته این حکایات قابل مقایسه با آنچه از امام همام نقل کرده‌اند، مبنی بر اینکه هنگام نماز تیری را از پای مبارکشان خارج کرده‌اند، آن حال دیگری است که هرگز برای ما رخ نمی‌دهد، بلکه آنچه برای ما رخ می‌دهد باید آن را نوعی دلگرم شدن و مشغول چیزی بودن نامید، در حالی که آنچه برای ایشان علیهم السلام رخ می‌دهد باید گفت نوعی عروج به آسمانها است، دل‌مشغولی به ذکر خدا و سرگرم شدن در حد اعلا و مراتب بسیار والا.

[در باب تقید ظاهر به باطن و باطن به ظاهر]

۸۵- در باب مقید بودن از نظر ظاهر به باطن و از نظر باطن به ظاهر امور و اشیاء و اشخاص، فی المثل احترام به کاغذ و حروف قرآن کریم، در حقیقت احترام است به حقیقت قرآن، و تعظیم به نام حضرت پیامبر در حکم تعظیم به خود وجود پیامبر (ص) است که معمولاً عامه مردم به این امور توجهی ندارند و چه بسا اتفاقی می‌افتد که نام بزرگان را بر زبان جاری می‌سازند اما هیچ‌گونه عکس العمل احترام گونه از خود بروز نمی‌دهند.

توصیه ایشان- قدس سره- به مجتهد والامقام حضرت آیت‌الله آملی اعلی الله مقامه قبلاً گفته شد، مبنی بر اینکه نباید خواب ایشان طوری باشد که کتب محتوی نام پیامبران ائمه علیهم السلام در زیر پای قرار گیرد که این عمل خلاف ادب است، و شخص عارف

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۶

لازم است که این حدود الهی را رعایت نماید، و دقیقاً اجرا ننماید، تفاوتی هم نمی‌کند، چه در خواب و چه در بیداری، درباره قرآن کریم سخن به میان آمد که بعضی از بزرگان هرگز در اتاقی که در آن قرآن وجود داشت نمی‌خوابیدند، بلکه تا صبح در مقابل آن مودبانه می‌ایستاد، حتی همراه با ترس و وحشت و اضطراب از سرنوشت خود، و خود قرآن برای او باب خوشبختی را کاملاً گشود، و از حادثه ناگوار او را نجات داد.

ایشان- قدس سره- برای ما تعریف کردند زمانی که در بیمارستانی بودند و برای بالا نگاه داشتن پای خود، شخص مأمور می‌خواست از کتاب «انجیل» استفاده کند، ایشان- قدس سره- به شدت اعتراض می‌کنند، شخص مأمور می‌گوید: شما که به کتاب ما اعتقادی ندارید. ایشان پاسخ می‌دهند: قدسیّت کتاب محفوظ است، اما معتقدیم که شما در آن تغییری داده‌اید، و کم و زیاد کرده‌اید، و ما به این موضوع اعتراض داریم، در ضمن در این کتاب نام مقدس بسیاری از انبیاء و بزرگان برده شده است که همگی مورد احترام و تعظیم ما هستند.

۸۶- همچنین در مورد موافقت ظاهر با باطن یکی هم این گفته ایشان است که: هر آنچه از تواضع و خشوع ظاهر سالک بر

باطنش فزونی یابد، نفاق به حساب می آید، به همین جهت مشاهده می کنیم عده زیادی از سالکین مبتدی از اینکه جلوی کسی نماز بخواند واهمه دارد که (مبادا ریا و نفاق به حساب آید- مترجم) و به بیشتر آنها دستور داده می شود که ادعیه و اوراد و اذکار خود را مخفی نگه بدارند، یا حتی وقت آنها را از دیگران پنهان بگذارند تا مبادا دچار حالات ریاکارانه شوند، یا به نوعی تظاهر کرده باشند که از صفات منافقین است.

البته تظاهر فقط در مورد نماز و اوراد و تسبیح نیست، تظاهر ممکن است شامل نوع و حالت لباس پوشیدن هم باشد، یا تظاهر در برخورد با مردم، یا در خلال صحبت هائی که با مردم می کنیم و خلاصه در هر کاری که انجام می دهیم که تمام این ها نزد سالکان راه محکوم است، و بسیار هم محکوم و ممنوع می باشد. و برای رهائی از این احوال و حالات مذموم توصیه ها و ارشاداتی داده اند که در این جمله خلاصه می شود که در عالم وجود هیچ چیز جز خدا مؤثر نمی باشد، یگانه مؤثر در همه عالم فقط اوست.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۷

[در مورد آشکارا سلام کردن]

۸۷- دیگر از مطالبی که لازم است بدنبال فصل گذشته از آنها نام برد یکی هم آشکارا سلام کردن است، بدین معنی که لازم است فرد مسلمان با صدای بلند سلام کند، و از حضرتش - صلی الله علیه و آله - منقول است که بر کودکان هم سلام می کردند، و می گفتند: تا پس از من سنت شود، بنابراین آشکارا سلام کردن و تظاهر به آن، برعکس مطالب فصل سابق، مستحب و شایسته است که آشکارا و بلند صورت بگیرد، زیرا که در آن نشانه احترام و بزرگداشت از شخص مخاطب است، و در این مورد تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند مستحب است اگر فرد مسلمان به دور درختی چرخید و آنگاه با کسی روبرو شد، یا دوست خود را دید به او سلام کند، لذا باید توجه داشت که سلام کردن سنتی است که لازم است بین مسلمان ها متداول و متعارف باشد.

[در مورد کمک و مساعدت به دیگران]

۸۸- در مورد کمک و مساعدت به دیگران که باید گفت انسان در حد ابراز لطف، نسبت به کسانی که در میان آنها زندگی می کند اجتماعی باشد. ایشان - قدس سره - تأکید داشتند باید به هر کس و برای هر منظوری - مگر آنچه را خداوند حرام کرده است - کمک کرد، زیرا تکامل جامعه و هماهنگی آن، بستگی به مقدار همدردی افراد با یکدیگر دارد، و به مقدار احساس خوبی که مردم نسبت به همدیگر دارند، سعادت و آسایش برای آنها فراهم می شود، و اعتماد و آسایش فکری آنها تأمین می گردد، و این حالات همان چیزی است که خداوند در این آیه بدان اشاره می فرماید: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...** که لازم است در حد امکان، مردم به یکدیگر کمک نمایند، و با آنها با گشاده رویی مواجه شده و با گوش دل به سخنان آنان گوش داد و کوشش جهت حل مشکل آنها نمود.

ملت های پیشرفته امروز همین روش را در پیش گرفته و بدان عمل می نمایند، و روحیه همکاری و تعاون را بین مردم خود اشاعه می دهند، فرصت ها را در اختیار همه افراد ملت قرار می دهند تا هر کس سهم خود را از نعمات جامعه ای که در آن

زندگی می کنند ببرد، بدین ترتیب خیرات و برکات جامعه فقط در اختیار يك گروه نیست، که این گروه، دیگران را محروم نگهدارد، بلکه برای همه فرصت بهره مند شدن وجود

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۸

دارد؛ و بدین وسیله و با این روش اخلاقی روحیه اعتماد و اطمینان و همکاری بین افراد جامعه همواره موجود است. و عارف حقیقی فی الواقع کسی است که این معنای اجتماعی را به نیکی درك کرده باشد، و همواره سعی و کوشش خود را در جهت عملی کردن به کار ببندد، و دیگران را به این مفاهیم معنوی آشنا و ترغیب نماید، زیرا این شیوه، رضایت خداوند را از همه عبادات بیشتر فراهم می نماید، شاد کردن دیگران روش بزرگان نیکوکار است و مهم ترین سفارش است که به مردم می کنند.

[در باب شکستن دل]

۸۹- در زبان فارسی چه نیکویتی وجود دارد:

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنر نمی باشد

زیرا دل شکستن و ناامید کردن مردم نسبت به خود جنایتی است که هرگز خدا آن را نمی بخشد، مبادا، مبادا که حتی به این گونه خوی نزدیک شوی که خدا با دل های شکسته است، و مبادا که به سبب این خوی بد، مورد نارضایتی و خشم مردم قرار بگیری، بلکه مدام سعی و کوشش نما که شادی را وارد دلها بکنی، و رضایت و خشنودی دیگران را فراهم کنی؛ که هرگاه چنین کنی شاید به سبب آن مورد لطف و احساس نیک و توجه دیگران قرار گیری که نتیجه آن لبخند شادی بخشی خواهد بود که بر لبانت نقش خواهد بست، و دنیا در برابر چشمانت دلربا و زیبا خواهد بود، پس هرگز اخم مکن که تمام زیبایی ها از جلوی چشمانت و درون دلت محو خواهد شد. پیشینیان گفته اند دل خود را به روی مردم بگشای، تا برکات و خیرات دنیا بر روی تو گشوده شود، و فیوضات خداوند، و بوی خوش قدسی بر تو ریزش کند.

[اهمیت توسل به امام حسین (ع) و زنده نگاه داشتن نام ایشان]

۹۰- و سید الشهداء، ابو عبد الله الحسین علیه السلام که سخن درباره ایشان، از همه سخنان بیشتر مورد تأکید می باشد، و زنده کردن یاد او در هر هفته و در خانه گشایش گر مشکلات است و سبب خیر و برکت در خانه ها می شود، زیرا ایشان علیه السلام از بذل هر آنچه در اختیار داشت در راه خدا دریغ نکردند، و همه آن فداکاری ها برای احیای شریعت جدشان- درود خدا بر او باد- بود؛ و به همین دلیل خداوند هم تمام خیر و برکت دنیا و آخرت را به او عطا کرد، در تربت او شفا، و در زیر گنبد او استجابت دعا را فراهم نمود، او و همه ذریه او.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۷۹

زنده کردن نام و یاد او در حقیقت زنده نگاه داشتن سنت های والا و متعالی انسانی و اسلامی به حساب می آید، و هرگز

فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌ها و ایثار و کرم او و پیروان او را تاریخ در جای دیگر به یاد ندارد، آنها درست‌ترین و والاترین و صحیح‌ترین راه و روش انسانیت را طی نمودند، و خداوند متعال هم وعده داد که پیروان روش و منش او را به راه راست هدایت راهنمایی بنماید، جهت رسیدن به کرم و فیض رحمت و سعادت او در دنیا و آخرت، و وعده او راست و درست است.

در اینجا لازم به نظر می‌آید که اشاره‌ای داشته باشیم به اموری در ارتباط با این موضوع که از آن جمله است اینکه ایشان- قدس سره- به مناسبت‌های گوناگون آنها را گوشزد می‌کردند که خلاصه آنها از این قرار است:

۱- یادآوری و زنده نگاه داشتن قیام ایشان علیه السلام فقط به این معنی نیست که گریه سر دهیم و فغان کنیم، البته جای هیچ‌گونه شك و شبهه نیست که فضیلت گریه و زاری و حتی تظاهر به گریستن بیش از آنچه به ذهن ما خطور کند می‌باشد، زیرا در روایات متعدد این موضوع نقل شده است، بلکه به یاد آوردن مصیبت دارای هدفهای والاتر می‌باشد، زیرا قیام ابا عبد الله بهترین نمونه و روشن‌ترین مثال رفتار عرفانی و خدائی می‌باشد، زیرا وقتی می‌بیند کسی جز او در صحنه وجود ندارد که در برابر ستم و خودکامگی و بی‌دینی ایستادگی و فداکاری نماید، لذا با عزمی راسخ و یقین و ثبات عقیده و با چهره‌ای درخشان و بدون کمترین تردید در مقابل آن ایستاد، و این همان چیزی است که عارف حقیقی و مؤمن به دنبال آن است.

۲- ایشان- علیه السلام- امام واجب الطاعة، و هرآنچه از ایشان سربرزند، کار یا قول یا تأکید بر امری برای ما حجت است، و ما تحت هیچ عنوان شرعی نمی‌توانیم با ایشان مخالفت بورزیم یا اینکه از ایشان دلیل و توجیه و علل و موجبات اقدامات خود را طلب کنیم یا بازخواست نمائیم. و هرگونه تعبیر یا تفسیری که درباره حرکت ایشان علیه السلام از مدینه به مکه، و از آنجا به کوفه، و به کربلا نزد خود بکنیم، و آن را نهضت یا قیام، و یا ایستادگی در مقابل ستمکاران یا هر امر دیگر بنامیم، مستمسک و مجوزی برای ما نخواهد بود که آن را مردود بشماریم یا درباره صحت و درست بودن آن شك و تردید داشته باشیم. پیامبر اکرم (ص) که می‌فرماید: «الحسن و الحسين امامان قاما»

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۰

او قعدا! این سخن همه جلال و شکوه يك دستور آشکار را به ما فرمان می‌دهد که در برابر آنها کت بسته و سر به پائین بایستیم؛ آری سخن در این مورد بسیار است.

۳- حضرت ابا عبد الله الحسين علیه السلام شخصیتی نامور در جهان اسلام است، و انوار قدسی او روشنائی بخش همه عالمیان گشته است، و ایستادگی ایشان در برابر زورگوئی‌های «یزید ملعون» که نقطه مقابل ایشان است تمام دسیسه‌ها و برنامه‌های شوم منحرفان اموی و مروانی برای امت اسلام را آشکار ساخت. حوادث کربلا از نیت‌های شوم ایشان نقاب بر گرفت، و پرده‌های ابهام و گمراه کننده‌ای که به خاطر آنها خون‌ها ریختند و حلال و حرام‌هایی که به خاطر آنها نادیده گرفته شد، و اقداماتی که برخلاف دستورات خداوند مرتکب شدند، از همه و همه آنها پرده را کنار زد و آنها را رسوا ساخت و جز حسین علیه السلام چه کسی تاب مقاومت در برابر آن همه توطئه و خلافتکاری را داشت، شخصیتی که

هیچ‌گونه نقطه ضعفی در آن دیده نمی‌شد، و قدرت و توانائی او بی‌نظیر بود، آری چه کسی توانائی آن را داشت که نقش او را بازی کند؛ پس اوست که ندای حق را لبیک گفت، و فرمان خدا را گردن نهاد، این از دیدگاه همهٔ مسلمان‌های جهان، و اما از دیدگاه شیعه در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت.

۴- مطالبه خلافت و امامت بر مسلمین ایشان، که گاهی به صراحت و گاهی از طریق تقیح و سرزنش حکام اموی صورت می‌گرفت، مسئله شایستگی و استحقاق ایشان به این مقام بود، و کسی در سراسر عالم، چه یزید و چه ما فوق یا یائین تر از او، حق نداشت که برای حق ایشان مزاحمتی ایجاد کند یا ادعائی داشته باشد، و هرگاه در این موارد کوتاه می‌آمد سبب ظلم بیشتر و ناامیدی مسلمانان می‌شد، همچنین از بین رفتن اهداف والا و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر حضرت پیامبر (ص) و تفرقه مسلمانان و چند دستگی عقیدتی و گمراهی و در بیراهه قرار گرفتن آنها را فراهم می‌نمود، و لذا کشته شدن ایشان در کربلا، راه را برای مسلمانان روشن کرد، و دشمنان اسلام را رسوا نمود و سبب بیداری و برانگیختگی مسلمانان شد تا بین خلافت و سلطنت و حکومت و بندگی و اسارت فرقی قائل شوند، و می‌بینیم که امام حسین (ع) جان خود را فدای این اهداف عالی کرد، آنها وجود ایشان را مانع هدف‌های شوم خود و برنامه‌های ضد اسلامی خود می‌دیدند، آنچه در واقعه «حره» و خراب کردن کعبه روی داد و دیگر اتفاقات دردناکی که این‌ها

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۱

مرتکب آن شدند بهترین دلیل بر این مدعا است، و قایمی که موی با شنیدن آنها بر بدن راست می‌شود و عرق را بر جبین سرازیر می‌کند، کشتن و هتک حرمت و بی‌اعتبار کردن محرمات.

بنابر این کسی که مسلمانان را هشدار داد و آنان را به مقاومت در برابر آنچه در دار الخلافه می‌گذرد (فراهم کردن مقدمات امحاء و از بین بردن اسلام و آثار آن و تمام کسانی که منادی آن هستند) فراخواند، جز امام حسین علیه السلام چه کسی بود؛ از منبر کربلا و از بالای پالان شترهای اسیران.

بنابر این هرگاه گروهی از شیعه، چه کم و چه زیاد، گرد هم جمع می‌شوند تا به یاد او عزاداری کنند و یاد او را زنده نگهدارند، این به مفهوم آن است که آنان سعی در احیای شریعت جدش (ص) نموده‌اند، حال بهر صورت که صحیح و درست بدانند، و به مقتضای زمان و مکان، یا با گریه و زاری، یا با برپائی مراسم عزاداری و یا با سردادن نوحه‌های جانگداز از بالای منبرها؛ لذا مشاهده می‌کنیم که پیشوایان بزرگوار ما سفارش می‌کنند مراسم هفتگی روضه‌خوانی را و لو با دو سه نفر بر پا کنید، ولی در مورد دهه اول محرم، این دیگر یک وظیفه حتمی است بر کلیه کسانی که عشق به ولایت دارند؛ پس هرگاه اینان گرد هم جمع شوند و در این مورد سخنانی ایراد کردند، و دلها را به رقت و سوختگی واداشتند، و از چشمانشان اشک جاری شد، و ناله و گریه و زاری فضا را پر کرد، این‌ها در حقیقت در همان راه حسین (ع) گام برداشته‌اند، و از همان اهداف اسلامی والا دفاع نموده، و از حریم اسلام حمایت کرده‌اند.

۵- و سخنی دربارهٔ مراسم عزاداری، همهٔ انواع و اقسام، جائز و غیر جائز آن را گروهائی از مردم شیعی برعهده گرفته، و از صدر اسلام آنها را بر پا می‌داشتند، و قطبهای مراجع به صراحت و بدون هیچ‌گونه شک و شبهه، مردم را به اقامه آنها دعوت

می کردند، زیرا مراجع فقه و فقها هستند که می توانند درباره حد و حدود و جائز و غیر جائز آن مراسم اظهار نظر نمایند، با توجه به شرائط زمان و مکان، و عامه مردم باید از دستورات ایشان پیروی کنند، همانند دیگر مسائل شرع مقدس و امور مبتلا به.

۶- و سخن پایانی در این باره: استجابیت و پاسخ مثبت دادن به ندهای آشکار و کمک خواهانه و کمک طلبیدن امام حسین علیه السلام در زمینه حق طلبی و رویارویی با

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۲

زورگویی و گمراهی که برای آن از دل و جان فداکاری می کردند، و در راه آن خون خود و بستگان و یاران خود را ریختند مسئله ای از نظر ایشان بسیار والا بود در زمینه ارزش های انسانی و اهداف عالی اسلامی، و برای ما هدفی است در جهت راه آن بزرگانی که وجود خود را وقف تهذیب اخلاق و حرکت و سیر در راهی که خداوند را خوشنود می سازد، و هرگز در این راه به خود سستی راه ندادند که پشت سر امام حرکت کرده، و اصول و باورهای او را، با زنده نگهداشتن یاد او، زنده نگاه دارند.

۹۱- شیعه امامیه و بخصوص شخصیت های برجسته آنها نگاه خاصی به حادثه کربلا دارند و به شخصیت امام حسین علیه السلام که با نگاه سایرین، شاید، تفاوت بسیار دارد، شاید نگاه مردم به طور عموم نسبت به این حادثه این گونه باشد که ایشان در برابر زورگویی و خودکامگی در پاسخ به ندای حق ایستادگی نمودند و قیام کردند، در حالی که اینان امام حسین علیه السلام را شخصیتی ملکوتی و آسمانی می دانند که تفاوت بسیاری با دیگران دارند، و لذا در حل مشکلات خود به سوی او دست نیاز و تقاضا در نمی کنند، یا سر خود را در مقابل ایشان فرود نمی آورند (زیرا ایشان قابل دسترسی ما نیست- مترجم) بلکه برای رسیدن به مقصود خود به شهادت دیگر کربلا متوسل می شوند که از نظر رتبه در درجات پائین تر از امام حسین علیه السلام قرار دارند؛ از ائمه علیهم السلام منقول است که فرموده اند حضرت ابا الفضل علیه السلام دارای مرتبتی است که همه شهدا به آن غبطه می خورند؛ از یکی از بزرگان نقل شده است که به هنگام زیارت ابا عبد الله علیه السلام نخست به حرم مطهر ابا الفضل مشرف می شده است، و بعد از آن به زیارت امام حسین می رفته است، زیرا معتقد بودند که این خلاف ادب است که سرزده نزد امام بروی، بلکه باید از ملازمان در حرم اجازه ورود خواست.

[در تهذیب و آراستن نفس و وادار کردن آن به حرکت در طریق رشد]

۹۲- و تفاوتی که بین شهادت صدر اسلام و شهادت کربلا وجود دارد و اینان را بر آنان ترجیح می دهد این است که آنان به امید پیروزی و به کرسی نشاندن حقیقت اسلام و توحید می جنگیدند و احیاناً کشته هم می شدند و به فیض بزرگ آن نایل می شدند، اما اینان بدون امید به پیروزی اقدام به شهادت و فدا کردن جان خود می نمودند، آری اینان

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۳

جان خود را و هر آنچه عزیز و کمیاب در طبق اخلاص نهاده، تقدیم حسین علیه السلام و سخن درست او، و عقیده استوار

او کردند، تفاوت بسیار جالب است! اگرچه هر دو گروه بهره‌مند از درجه رفیع شهادت.

۹۳- پرده غیب از جلوی چشمان ایشان کنار رفت تا منازل خود را در بهشت مشاهده نمایند، و آن هنگامی بود که آزمایش خود را به امام دادند، و از ثابت قدمی و استواری و عزم و اراده ایشان بر شهادت اطمینان حاصل کردند، موضوعی که در هیچ جای دیگر مشاهده نشده بود، حضرت پیامبر (ص) یاران خود را به جهاد و دفاع از حریم اسلام، با نصیحت و زبان خوش و ترغیب و تشویق به پیروزی دعوت می‌کردند، اما امام حسین علیه السلام یاران خود را به فدا کردن جان و مرگ در راه مصلحت دعوت می‌نمودند.

۹۴- آری بار دیگر به مسئله روضه‌خوانی ابا عبد الله اشاره‌ای دارم، در حد وسع و امکان و حتی در حد یکی دو شب در سال که گرد هم جمع شوند و یاد او را- علیه السلام- زنده کنند و اشکی بریزند که رحمت خداوند در این موارد بر آنها فراوان خواهد بود و سر آن بر بسیاری از بیگانگان با این‌گونه امور پنهان است.

۹۵- و در باب آراستن نفس و تهذیب و تقویت آن و وادار کردن به حرکت در طریق رشد و اصلاح و آمادگی جهت پذیرش فیوضات الهی و نسیمهای روحانی بزرگان اهل طریقت گفته‌اند: همچنان که بدن آدمی با تمرینات بدنی نیرومند می‌شود، و در او توانائی حمل بارهای سنگین و کارهای فوق‌العاده و احیاناً برخلاف عرف و معمول پدید می‌آید، روح آدمی نیز چنین است، یعنی نیرومند شده و کمال می‌یابد، و در آن آمادگی خارق‌العاده و شگفت‌انگیز پدید می‌آید، پس هرگاه این توانائی‌ها جهت خداپسندانه داشت و برای درك فیوضات ربّانی بود نیکو است، اما در غیر این صورت شیطان و وسوسه‌های او و تخیلات و اوهام دنیوی، صاحب آن نفس را به شر و مفاسد و افتادن در سیاه‌سیاه‌چالها می‌کشاند، و از مرتبت انسانی کامل و آراسته، چه از نظر اخلاقی و

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۴

چه از نظر اجتماعی، فرومی‌کشاند؛ و لذا مشاهده می‌کنیم که بزرگان طریقت به راهنمایی و ارشاد آنها پرداخته‌اند تا آنها را از شر و تباهی دور کنند، و به آنها دستور می‌دهند که علاوه بر انجام تکالیف شرعی و موظف، به انجام تکالیف عبادی دیگری بپردازند بمنظور تهذیب و اصلاح خود.

این نفس یا روح آدمی، چه دو هزار سال- فی المثل- پیش از بدن او آفریده شده باشد- همچنان که در پاره از احادیث آمده است و بزرگان معتمد آنها را پذیرفته‌اند- یا اینکه هم زمان با بدن آفریده شده باشد؛ همچنان که آیه مبارکه صراحت دارد: **فَإِذَا سُوِّيَتْهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي*** - در حالی که نظر نخستین فاقد دلیل قرآنی صریح است- آری نفس یا روح ما همراه با بدن ما نشأت می‌یابد، یعنی با این بدن ما نشأت جدیدی می‌یابد، به منظور پاک و تهذیب شدن و به کمالات نائل شدن، و بدن ما آلت و وسیله آن در این راه است، و این کمالات بدست آمده هرچه بیشتر در بدن بوده باشند، و زمان طولانی تر همراه بدن باشند، نوع و کیفیت آنها نفیس تر و بهتر و ارزشمندتر می‌باشند، اما هرگاه انسان بیشتر و طولانی تر بدنبال مسائل مادی باشد، با وجودی که ممکن است به هدف خود برسد اما با از بین رفتن این بدن آنها هم از بین می‌روند و مضمحل می‌شوند، و بالعکس، هرگاه اهدافی که در زندگی برای خود انتخاب می‌کنیم اهدافی اخلاقی و آسمانی و

معنوی پاک باشند، پابندی آنها و بقای آنها طولانی تر و جاودانه تر خواهد بود، به طوری که اگر بدن ما هم از بین برود و اجزای آن مضمحل شود، اما آن صفات و کمالات بدست آمده همواره با نفس ما خواهند بود و جاودانه می باشند زیرا آنها غذای روح ما می باشند بنابراین آیا آنها، یعنی صفات نیکوتر، شایسته تر جهت انتخاب نیستند، و سزاوارتر برای طلبیدن و هدف قرار دادن نیستند؟ البته هستند.

گفتیم که روح در بدن ما، مانند خود بدن ما، دوران‌هایی را می گذراند، مانند دوران در رحم بودن، که ملاحظه می کنیم دیگر تحمل بقا در آن محدوده را ندارد و بدن‌بال مکانی گسترده تر و شئوناتی والا تر می شود، روح ما نیز چنین است، یعنی ممکن است از نظر کمالات، به مرحله برسد که دیگر این بدن برای او تنگ و محدود است و همانند زندان است و لذا بدن‌بال آزادی و رهائی از این زندان می افتد تا جایی که حتی مرگ حقیقی را می طلبد که آن بدست خداست.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۵

[در تحمل رنج و محرومیت همراه با پاکسازی و تربیت نفس]

۹۶- تنها تحمل رنج و محرومیت مطلق نیست که انسان را به هدف‌های والا می رساند، بلکه رنج و محرومیتی مطلوب است که در راه خدا باشد، و من جمله این گونه تحمل رنج‌ها، یا پاکسازی و تربیت نفس خود در خودداری از لذت‌ها و غیره توسط عبادات و ذکرهای گوناگون و تکراری صورت می پذیرد که در حکم ضربات چکشی هستند که بر نفس کوبیده می شوند و آن را برای تحول و پذیرش حالات جدید آماده می سازند؛ و از این دیدگاه است که ملاحظه می کنیم دو نوع ریاضت از طرف بزرگان طریقت توصیه می شود، عده‌ای که در زمینه رنج دادن بدن تا حد افراط و کارهای خلاف عرف و معمول سختگیری می کنند، اما گروه دیگر بیشتر در زمینه مراقبت از هوا هوس‌های نفس سفارش می کنند، و از رنج دادن تن و گرسنه نگهداشتن یا شب‌زنده‌داری‌های رنج‌آور منع می کنند، و بطور کلی سالکان را در پیروی و اقدام طبق میل‌ها و هوس‌ها منع جدی می نمایند، تصور نشود که حتی این امور که بنظر سهل و آسان می آیند برای شخص مبتدی سهل و آسان باشد، بلکه بسیار هم مشکل می باشند، اما به هر حال نوعی ممارست و تمرین برای قلب است؛ این نوع تمرین‌ها و ریاضت‌ها در همه شئون زندگی همراه انسان باید باشد تا تمایلات گمراه‌کننده را از انسان دور کند، و او را به طاعت و موجبات تقرب نزدیک گرداند، و از آن جمله است به یاد مرگ بودن و به یاد قبر و آمادگی جهت روبرو شدن با خدای خود؛ باز هم مروری به این امور- ان شاء الله- خواهیم داشت.

[در آرزوهای دراز]

۹۷- یکی دیگر از عواملی که آدمی را در ارتکاب گناه جری می کند و در آن افراط می کند، امیدهای دور و دراز و آرزوهای دراز مدت است، و سرچشمه آن توهمات باطل نفسانی و اعتقاد به دائمی و ابدی بودن زندگی است که سبب می شود آدمی دچار فراموشی و برحذر نبودن از ارتکاب گناه و سرکشی شود، در صورتی که در حالت فقدان آن آرزوهای دراز، دیگر آدمی به این دنیای فانی و روزهای محدود زندگی دل نمی بندد که ائمه اطهار علیهم السلام هم نسبت به این حالات پیروان خود را بسیار سفارش نموده‌اند.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۶

[در خصوص زهد و تقوی]

۹۸- دیگر این فرمایش حق تعالی: «وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» که سبب رضامندی به آنچه خداوند متعال نصیب ما کرده است می شود، زیرا رضایت و قناعت به آنچه خداوند موجب آسایش دل می شود از صفات برجسته بندگان صالح خداست، و زهد و تقوی بالاترین درجات آن است، یعنی عدم تمایل و میل به آنها به خاطر ثواب و نزدیک شدن به او، جل و علا.

آدمی به این درجه از زهد و تقوی نمی رسد مگر آنکه خداوند تفضلی بنماید و به او توفیق و هدایت عنایت فرماید، به طوری که دنیا به نظر او کوچک و حقیر بنماید و بخاطر کوچکی و حقارت و پستی آن، آدمی از آن روی گردان شود و آن را ناپسند و نامطلوب بشمارد به طوری که در نظرش، ارزش آن را نداشته باشد که انسان به خاطر آن خود را از کرم و نزدیک شدن به خدا محروم گرداند، بزرگان طریقت در این زمینه بسیار قلم فرسائی نموده و آن را مورد بررسی و بحث قرار داده اند، به طوری که مطالعه آثار ایشان از جمله آمادگی ها برای این سفر به شمار می آید.

[نماز و تسبیحات و اذکار توشه اصلی سفر است]

۹۹- نماز و تسبیحات و اذکار توشه اصلی این سفر است، اما اگر همواره با تفکر و تأمل نباشد برای سالک کافی نیست؛ و **يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا** تأمل و تفکر در عظمت مخلوقات و تفکر و تأمل درباره نفس خود و ابعاد آن؛ زیرا با تفکر و تأمل است که انسان قادر می شود به اسرار غیب پی ببرد، و به اسرار اعماق دل خود برسد و از عجایب آنچه خداوند در نفس ما به ودیعه نهاده است آگاه شود، و لذا منقول است: تفکر يك ساعت بهتر از سالهای متمادی عبادت است، به همین جهت انسان بدون تفکر و تأمل به سنگی ساکت و صامت بدل می شود و نمی داند چه می گوید، من جمله در عبادات؛ فقط لبان او تکان می خورد.

[کم سخن گفتن و بیهوده نگفتن]

۱۰۰- دیگر کم سخن گفتن، و خودداری از دخالت و مشارکت در کارهایی که به او مربوط نیست، زیرا بیهوده سخن گفتن و دخالت در اموری که به او مربوط نمی باشد موجب غفلت می گردد، و در ذهن آدمی تفکرات و هوا و هوس ها را برمی انگیزد، اما سکوت و کم سخن گفتن، مگر برای امور بسیار ضروری، برعکس آن است، و مسئله

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۷

شگفت آور این است که هرگاه انسان از این روش پیروی کند بزودی درمی یابد که سخن گفتن او یا بیهوده است و یا بی نیاز از آن می بوده، و این مسئله ای است که انسان آن را در مراحل نخستین، مقید کردن خود به آن احساس کرده و نیکو می فهمد؛ یکی از یاران (شاگردان ایشان- قدس سره-) ایشان تعهدی با خود کرده و آن را نوشته و در برابر خود نهاده بود که: (با خدایم پیمان می بندم که هرگز سخن نگویم مگر هنگام ضرورت مشروط بر آن که برای رضای خدا باشد، و در غیر

این صورت کفاره آن را بپردازم).

قلب مانند سطح آب تمیز و بی حرکت است که سخنان بیهوده و پیاوه سرائی های زبان صفا و پاکی و آرامش آن را به هم می زند، و این وضعیت فقط برای سالکان راه اتفاق نمی افتد بلکه همگان ممکن است دچار این حالت شوند؛ زیرا پیشوایان ما گفته اند «آنکه سخن بسیار بگوید، دچار اشتباهات فراوان می شود، و آنکه اشتباهات و خطای او زیاد شود، حیای او کاسته می شود، و آنکه حیاء او کاسته شود، ایمان او ضعیف می شود».

یکی از بزرگان طریقت می گفت، تو دوست داری که مردم دور تو جمع شوند و برای آنها سخنرانی کنی، اما هرگاه چنین حالتی برای شما اتفاق افتد، از سخن گفتن خودداری کن، اگرچه برای راهنمایی و تهذیب اخلاق باشد؛ اما چنین بنظر می رسد که این، نوعی سخت گیری و شدت عمل است، و شاید مقصود از آن ایستادگی در برابر تمایلات نفسانی باشد که قبلاً درباره آن سخن گفته ایم.

یادم می آید که مجتهد بزرگ شیخ محمد تقی آملی (ره) انگشت سبابه خود را روی دو لب خود می گذاشت، و چند لحظه ای پیش از سخن گفتن، تأمل می کرد، تا حدی که آدم تصور می کرد که لکنت زبان دارند، اما در پاسخ به یکی که درباره آن عمل از ایشان توضیح خواسته بود، گفته بودند: در جستجوی کمترین کلمات برای بیان مقصود این کار را می کنم، و بسیار مشهود است که ایشان بسیار ساکت بودند و اهل تأمل و تفکر.

مرحوم قاضی - قدس سره - هم از این رویه پیروی می کردند، زیرا چه بسا گرد او جمع می شدند و گوشه های خود را تیز می کردند که از ایشان سخنی بشنوند، اما کمتر اتفاق می افتاد. تمام اوقات خود را با سکوت می گذراندند، مگر آیاتی از قرآن کریم که گاه و بیگاه تلاوت می نمودند، این ها اندکی است از مطالبی فراوان که در آثار و نوشته های بزرگان در این خصوص دیده ام؛ علت این کار هم این است که گرفتاری ها فراوان شده

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۸

است، و سرگرمی های زندگی هم فراوان، لذا لازم است مستمراً و دائماً این تذکرات را تکرار کرد، و هرگز نباید این تکرارها را نوعی سماجت تلقی نمود، بلکه بالعکس، این یادآوری ها موجب احیای دل و شادمانی آن و پاکیزه نگاه داشتن می شود، و دل را در این زمینه ها و تکرار این یادآوری ها هرگز حد و مرزی نیست.

[در خلوص نیت و اهمیت آن]

۱۰۱- و مهم ترین سفارشات بزرگان اهل طریقت بعد از خلوص نیت و صفای آن، اینکه همه اعمال ما خالصانه برای خدای متعال باشد و بقصد قربت، و هیچ گونه آرایش یا شبهه ای یا قصد و غرض دنیوی و مسائل بی ارزش آن، در آنها وجود نداشته باشد.

ایشان آثار بزرگان مشایخ را با علاقه فوق العاده و میل سیر نشدنی مطالعه می نمودند، و درباره مطالب آنها بسیار تأمل و تفکر می نمودند، و از نظر ایشان کتابهای: «حارث محاسبی» و «شیخ ابو طالب محمد بن علی المکی» بهترین این کتب بود، و مفیدترین برای سالکان مبتدی، تا در طی مراحل نخستین معرفت و حصول یقین و رسیدن به مراتب کمال نفسانی و

عروج به منازل شایسته آنها به آنها کمک کنند، ناگفته نماند که رسیدن به این درجات جز با کوشش خستگی ناپذیر امکان پذیر نیست، و صرف خواستن، بدون تحمل مشقت های راه و عمل جدی و کوشش دائمی، برای نائل آمدن به آنها کفایت نمی کند مگر آنکه خداوند متعال عنایتی بفرماید.

در اینجا بی مناسبت نیست که در زمینه نیت و خلوص آن، اخلاص در هر کاری که لازم است به قصد تقرب و رضایت خداوند متعال صورت گیرد، بخشی از کتاب «ابو طالب مکی» را نقل کنم که سالکان طریق از نظرات ایشان استفاده نموده، با راه و روش بیان ایشان، و اینکه چگونه آراء متفاوت با عرف خود را در این کتاب ارائه می دهد، تا گواهی باشد بر اینکه مطالعه کتب این بزرگان اهل طریقت تا چه اندازه ضروری و لازم است و نباید از آن غافل بود:

«بخش مربوط به نیت و اینکه لازم است خالصانه باشد تا اثر خود را ببخشد، و مراقبت داشتن، تا اینکه آفات و عمل به تمایلات نفسانی آن را دچار آفت ننماید، خداوند متعال و بزرگ می فرماید: **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**. و پیامبر بر او و خاندانش درود باد می فرماید: «أَتَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَانُوءٌ». از منابع

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۸۹

اهل بیت علیهم السلام هم منقول است که «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى قَوْلًا إِلَّا بِعَمَلٍ، وَ لَا عَمَلًا إِلَّا بِنِيَّةٍ، فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لِلْعَبْدِ فِي شَيْءٍ حَتَّى مَطْعَمِهِ وَ مَشْرَبِهِ وَ مَلْبَسِهِ وَ نَوْمِهِ وَ نِكَاحِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ أَعْمَالِهِ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا». خداوند متعال گفته ای را نمی پذیرد مگر آنکه به همراه عمل باشد. و عملی را هم نمی پذیرد مگر آنکه همراه نیت باشد، پس لازم است که بنده در همه کارهای خود نیتی بکند، حتی در غذا و لباس و خواب و خلاصه هر کاری، زیرا در همه کارها از نیت او سوال می شود، پس هرگاه کاری برای خدا باشد جزء حسنات او به حساب می آید، اما اگر از روی هوا و هوس بوده باشد و برای مولا نباشد به حساب گناهان او به حساب خواهند آورد، زیرا ارزش و خوب و بدی کارها بر اساس نیت است، حتی اگر بر اثر غفلت، و بدون قصد نیتی صورت گرفته باشد، زیرا در غیر این صورت کار او مانند کار چهارپایان است که بدون تعقل و احساس تکلیف کارهایی را انجام می دهند؛ و بیم آن می رود از جمله کسانی به شمار آید که خداوند درباره آنها فرموده است: **أَغْفَلْنَا قُلُوبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا** یا غفلت و سهو باشد، یا، همچنان که گفته تفریط و تضییع باشد، یا مقدمه ای برای هلاکت و نیستی. بنابراین نیت پاک و خالصانه سرآغاز عمل صالح است، و نخستین بخشش خداوند متعال به بنده خود است و مورد پاداش بشمار می آید؛ بندگان به میزان نیت های پاک که خداوند متعال به آنها عنایت می کند از ثواب اعمال صالح بهره مند می شوند.

سپس با گفته های سی تن از بزرگان مشایخ ادامه سخن می دهد و نظر آنها را درباره اخلاص و نیت خالصانه ای که بنده هنگام دست زدن به اقدام یا عملی به آن نیازمند است شرح می دهد، و فی المثل یادآور می شود گاهی بنده بخاطر نیت تنها صاحب پاداش می گردد چرا که پایه عمل نیت خالصانه بنده است، حتی اگر موفق به عمل نشود. یکی از بزرگان گفته است؛ خیر را نیت پاک کفایت می کند، و فی الواقع خیر و نیکی همان است، و عمل اندک هرگاه همراه نیت خالصانه باشد بهتر و با فضیلت تر از عمل فراوان است اما همراه با نیت غیر خالص، سپس درباره این سخن پیشوایان که: «نِيَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ

من عمله» این گونه به شرح می پردازد که: این سخن به ده صورت تفسیر و تأویل شده است و آنها عبارتند از اینکه خداوند عز و جل نیت ها را به بنده خود عطا می فرماید در حالی که هیچ گونه شائبه یا آفتی بر آنها نیست، سایر انواع آن هم با صفت خیر یا بهتر و بهتر

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۰

می باشد. و به نظر من مسئله و معنی نیت موضوعی است روشن و نیازی به توضیح و تفسیر بیشتر ندارد، اما بزرگان، اعلی الله مقامهم، با توجه به روش و خط مشی که دارند، هر چه بیشتر در این مورد به توضیح و تفسیر و شرح موضع گیری های مثبت و منفی درباره آن پرداخته اند. البته هدف و غرض ایشان این است که هر چه بیشتر و بهتر در ذهن ها راسخ و روشن گردد، و برای آن از بزرگان سند ارائه دهند که جای هیچ گونه شك و شبهه باقی نماند، زیرا همچنان که گفته های بد و گمراه کننده بعثت تکرار و مشاهده در ذهن جای می گیرند، کارها و گفته های نیک هم، با ذکر ادله و تکرار در نفس آدمی جای می گیرد، و نفس به آنها متمایل گشته، و بیگانگی با آنها و طردشان توسط نفس، آنها را از بین می برد. بنابراین کارهای نیک لازم است که همراه با تکرار باشد و متکی بر اقوال بزرگان مورد اعتماد و ناموران و پیشوایان گذشته، تا افراد مجذوب آنها گشته، اراده و انجام آنها برایشان آسان گردد. البته ممکن است در آغاز اندکی مشکل باشد، ولی بعثت تکرار گفته ها، اندك اندك نفس آدمی به آنها خو گرفته و از انجام آن لذت می برد، و بالاخره مورد لطف و عنایت خداوند قرار گرفته که توفیق دهنده و یاری دهنده او است.

و در مورد مسائل دیگر، از جمله اینکه نیت و خالصانه بودن کارها و خدائی بودن آنها ممکن است با اموری مانند آمال و آرزوها یا محبت و امور دیگر مخلوط شود که ممکن است آدمی دچار لغزش گردد و مرتکب اشتباه در درك غرض شود باید گفت:

غرض از نیت خالصانه اموری است که ما آنها را فقط و فقط برای رضای خدا انجام می دهیم، در حالی که آرزو مربوط به خلق خدا می باشد و تمنای بخت و اقبال جهت رسیدن به هدفی در این دنیای فانی، همچنین است در مورد محبت و نیاز، که با نیت خدائی ما را دچار اشتباه می کند.

این ها و مسائلی شبیه به آنها تفاوت هایی است برای سالکان که لازم است آنها را شناسائی کنند، و غافلان را از آنها آگاه نمایند؛ زیرا چه بسا عبادت تبدیل به عادت شود؛ از قبیل اینکه با نیتی، کاری انجام می دهیم برای رضای خدا، و آنگاه اندك اندك آن کار تبدیل به عادت می شود تا جایی که نیت فراموش می شود؛ و عابد فقط کار عامی می کند، بر همان منوالی که مردم انجام می دهند، و در این صورت است که آدمی از راه

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۱

آخرت منحرف شده، اسیر امور دنیوی می شود؛ و به مجرای میل و شهوت، نه خدا جوئی. در اینجا سخنان شیخ، اعلی الله مقامه، به پایان می رسد.

غرض از نقل راهنمایی‌ها و ارشادات شیخ این نبوده است که خواننده را در بیراهه الفاظ و عبارات پیچیده و مبهم قرار دهیم، بلکه منظور آن بود که راه سیر و سلوک همراه با نیت و اراده دارای اشکال گوناگونی است که هرگاه برای رضای خدا باشد مفید است، اما اگر چنین نبود، وسوسه‌های شیطان و هوا و هوس‌های نفسانی است، که انسان نادان را به خود غره کرده و همواره خود را به او می‌چسبانند و بر قلب او چیره می‌شوند العیاذ باللّه. بنابراین فقط نفس عمل نیست که انسان را به درجات والای کمال می‌رساند بلکه مشروط است به آن که نیت خالص خدائی همراه آن باشد. از علما نقل می‌کنند نخست نیت بکن آنگاه اقدام به عمل کن و مادامی که نیت تو نیک باشد بدانکه در کار نیک قرار داری. بنابراین چنین نتیجه‌گیری می‌شود که خواندن کتب بزرگان طریقت، مانند حضور در محضر عالم واجد الشرائط ضروری و لازم است.

اضافه می‌نماید، با وجودی که کتاب شیخ عبد الصمد همدانی در سطح بالائی از نظر دقت و توانائی جهت روشن کردن نیات پنهانی سالک و راهنمایی آنها نبود، مع الوصف ایشان - قدس سره - بعد از بدست آوردن آن هرگز آن را کنار نگذاشتند همواره به دقت و تعمق در مطالب آن می‌پرداختند، که نشانه آن بود که پیش از آن از وجود آن بی‌اطلاع بوده‌اند، یا به هر ترتیب آن را در اختیار نداشتند، ربنا توکلنا و الیک انبنا.

[در باب کرامات بزرگان]

۱۰۲- و در باب آنچه از کرامات بزرگان طریقت نقل شده است، یا می‌شود (اعلی الله مقامهم و رفع فی الجنة درجاتهم) و اطلاعاتی که در مسائل ماوراء الطبیعه و غیبیات می‌دهند، موضوعاتی که از چشم دیگران پنهان است، همچنین اعتراضاتی که توسط شکاکان و تکذیب‌کنندگان و منکرین به این ادعاها می‌شود، و خلاصه پرده برداشتن از حقیقتی که مدت‌ها است مورد مجادله و بحث و گفتگو بوده است، گفته یکی از بزرگان در اینجا نقل می‌شود، اما بدور از وارد شدن به بحث جدل، در مسائلی که بعید بنظر

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۲

می‌آید به نتیجه مطلوب برسد. سخن شیخ در اینجا در حکم پاسخ گفتن یا رفع اشکال نیست بلکه غرض بیان حقیقتی است که هدایت‌یافتگان و کسانی که به یقین رسیده‌اند و بر صراط مستقیم قرار گرفته‌اند از آن پیروی می‌کنند. «ما به قدرت خداوند متعال ایمان داریم و نشانه‌های ملک او را می‌پذیریم، و به ملکوت عالم غیب او و آنچه از کرامات اولیاء الله نقل شده است، و پاسخهایی که دریافت نموده‌اند، و توانائی صدیقین و صالحین از بندگان او باور داریم؛ هرگز غرض باطل اعلام کردن نبوت پیامبران، و یا انکار دلایل آنها در بین نیست، و هرگز ادعائی در این زمینه‌ها که به حول و قوه خود کاری کرده باشند، یا حتی چنین ادعائی کرده باشند، و یا برای منظوری، ادعائی دنیائی کرده باشند تا به مقامی برسند وجود ندارد. هیچ یک از این گونه مسائل مطرح نیست، بلکه می‌گوئیم خداوند متعال بدان‌سان که مصلحت دانسته است حقایق را برای ایشان منکشف و بدان‌گونه که اراده نموده قدرت خود را به ایشان ارائه کرده است، و این در حالی است که ایشان پیرو راه پیامبران می‌باشند و از آثار و دستورات آنها تبعیت می‌نمایند، و سنت او را سرمشق خود قرار می‌دهند.

[در باب کرامات ائمه]

۱۰۳- من در خصوص کرامات این بزرگان بسیاری از مطالب منقول از ایشان و هم چنین اعمال فوق العاده و خارق العاده ای که از آنها نقل شده است (اعلی الله مقامهم و رفع فی الجنة درجاتهم) را در این یادداشتها حذف کردم، البته نه بدلیل منکر بودن، یا غفلت و فراموشی، بلکه با این هدف که سخن از مسیری که برای آن در نظر گرفته شده است خارج نشود، و مسئله به طرف ذکر کرامات این بزرگان، که هدف از این نوشته ها این نیست، سوق داده نشود، زیرا ما معتقدیم چیزی که از شرح و تفصیل درباره برنامه این بزرگان بدست می آید، درسها و عبرتهای گرانبهایی است که از خواندن و اطلاع یافتن از آنها بدست خواننده می آید که هرگاه این راهها را در پیش گیریم و بدانها عمل نمائیم، یقین و ایمان مستحکم، حاصل می گردد و این آن هدف نهایی و والائی است که ما به دنبال آن هستیم، اگرچه اطلاع از کرامات چه بسا امید و رضایتمندی را در ما ایجاد خواهد کرد، و راه را برای ما روشن خواهد نمود. آری غرض ایجاد ایمان و یقین است و اینکه در عزم خود برای رسیدن به مقصود، یعنی خالصانه برای خدا عمل کردن و توجه

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۳

و نیت خالصانه به او و از او خواستن، تفضلی بنماید و گامهای ما را استوار نماید و ما را به راه راست هدایت نماید. آری غرض عبرت گرفتن از رفتار این بزرگان که به زیور رضا و تسلیم و اطمینان آراسته شده اند است، و اینکه در برابر حوادث و پیشامدهای ناگوار زندگی آرامش خود را حفظ نمائیم. و در آنچه از رفتار ائمه معصومین علیهم السلام برای ما نقل شده است بهترین درسهای عبرت نهفته است، که چگونه در برابر مصائب ایستادگی می نمودند، و از همه چیز دل بریده، خود را تسلیم محض الله کرده بودند. چنین نقل می کنند که در حالی که یکی از ایشان، علیهم السلام، مشغول نماز بودند فرزندان در چاه می افتد، پس مادر شروع می کند به شیون کردن و بی تاب و احتمالا اظهارات نامناسب به مقام ایشان- علیه السلام- نمودن، اما ایشان مشغول و منقطع به نماز خود بودند. هنگامی که نمازهای ایشان به پایان رسید، بطرف چاه آمد و دست خود را در چاه فرو برده، و فرزند خود را از چاه بیرون آورده، تحویل مادر دادند، در حالی که به ایشان چنین اظهار نمودند، او را بگیر ای سست ایمان. در اینجا غرض آن نیست که مسئله دراز کردن دست در چاه و بالا آمدن آب آن را مطرح نمائیم بلکه غرض و مسئله مهم این است که حالت نماز و اینکه چگونه کل حواس ایشان- علیه السلام- معطوف به خدای متعال بوده است را بیان نمائیم، و اینکه فرزند نتوانست ذهن ایشان را معطوف به خود کند.

[دعا برای رونق کسب و کار]

۱۰۴- و در خصوص این مسئله که بزرگان این راه، بعضی کارها را نیکو می شمارند و برای موفقیت مشغولان به آن کارها دعای توفیق می خوانند، پس هرگاه دعای آنها مقبول حق تعالی قرار گیرد آن را از کرامات می شمارند و سرزبانها می افتد، و البته این مسئله ای نیست که آشکارا اتفاق بیفتد و یا اینکه تکرار شود، چرا که چنین امری برخلاف تسلیم سالک و رضای او به رضای خداوند متعال است.

ایشان- قدس سره- دارای دوستی بودند که از نظر کسب و کار صاحب منصبی بود، و در ضمن انسانی متعبد و متعهد. کار ایشان واردات عبا و فرش های کاشانی بود، و دارای مغازه ای در بازار قبله شهر نجف، اتفاقاً کار و کاسبی این شخص رو به کساد

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۴

گذاشت و زندگیش مختل گردید و دست او خالی شد، و به همین جهت رفت و آمد او نزد ایشان- قدس سره- زیادتر شد، و تقاضا داشت که به او چیزی یاد بدهند که حال و کاسبی گذشته به او بازگردد، ولی ایشان- قدس سره- از این کار امتناع می ورزیدند، اما يك بار که خیلی اصرار ورزید به ایشان گفتند که «ورد» و «ذکر» برای تو سودی ندارد، برو کار کن! او پاسخ می دهد که چگونه کار کنم در حالی که سرمایه ای در اختیار ندارم ایشان- قدس سره- در چهره او خیره شدند و پس از اطمینان از راستگویی او، به گوشه زیرانداز بسیار نرم خود دست دراز کرده، چند سکه طلائی که در آنجا بود، حدود سه چهار سکه، بیرون آوردند و به او دادند، او هم دست ایشان- قدس سره- را بوسید و بیرون رفت.

این حاجی کاسب کار می گوید: زمانی که سکه های طلائی را در جیبم نهادم و به بازار رفتم مانند کسی بودم که روشهای کسب و کار را فراموش کرده باشد، اما با اعتمادی که این سکه های طلا در من ایجاد کرده بود شروع کردم به فعالیت و خرید و فروش و پس از مدتی کوتاه، بار دیگر اعتبار و منزلت خود را در بازار بازیافتم، شخصیت های برجسته و معتمدان بازار هم بار دیگر حواله های خارج از کشور خود را توسط من انجام می دادند و این کمک بزرگی به اعتبار من در بازار می کرد، و از این بابت استفاده ها عاید من می شد. در یکی از این روزها به یاد آوردم که من به آقای قاضی (ره) بدهکارم، پس نزد ایشان رفتم و دیدم در همان جای نرم و مخصوص خود لمیده اند، البته مدتی بود، به علت گرفتاری به دیدن ایشان- قدس سره- نرفته بودم، و این بار هم ایشان را در همان لباس مرتب قبلی و چهره تمیز و ریش حنا بسته دیدم، در برابر ایشان، پس از بوسیدن دست و تشکر از کمک ها، نشستم، آنگاه اظهار داشتم: من حاضرم در برابر آنچه دریافت نموده ام هر مقدار که بفرمائید بپردازم، اما ایشان پاسخ دادند ما بیش از آنچه به تو داده ایم مبلغی نمی خواهیم، و پس از اصرار فراوان در این مورد، وجه گرفته را پس دادم و ایشان آن را همان مکانی گذاشتند که برداشته بودند.

این بزرگان معتبر، همان شخصی است که ایشان- قدس سره- پاره ای از علوم و حالات غیر عادی و غریب را به او نسبت می دادند.

در تاریخ معاصر آمده است که یکی از پادشاهان، از بزرگان اهل سلوک بدگویی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۵

می کرده است و منکر کرامات ایشان می شده است، از او خواستند که به دیدن یکی از بزرگان صوفیه برود، هنگامی که پادشاه بر او وارد شد هیبت و شکوه مرد عارف پادشاه را گرفت، پس در برابر عارف خم شده و به او تواضع نمود، سپس پادشاه از عارف تقاضا می کند برای او دعا کند و از خداوند برای او تقاضای موفقیت و طول عمر نماید، اما شخص سالک

عارف چیزی نگفت، زمانی که پادشاه می‌خواست از محضر عارف بیرون رود مقداری سکه طلا از جیب خود درآورده و در ظرفی که در برابر عارف بود انداخت و خارج شد. شاگردان و اطرافیان حاضر در مجلس از سالک پرسیدند این آدم متکبر و ظالم چه مدت دیگر ممکن است زنده بماند، ایشان به تعداد سکه‌های موجود در ظرف اشاره نمودند و پس از شمارش معلوم شد نوزده سکه است؛ که مساوی با کل روزهای حکومت او، و پس از این مدت حکومت او دچار حادثه شد و از بین رفت، او و بیشتر اطرافیان ظالم او.

[استخاره دری از درهای رحمت الهی]

۱۰۵- و در مورد اینکه استخاره دری است از درهای رحمت الهی، گشوده بین خدا و بندگان او، هرگاه شیاطین بر بندگان خدا چیره شوند، و آنها را دچار شك و تردید و ترس نمایند، آنها به این در پناه می‌برند، و آن مختص به شیعه امامیه است، و نزد هیچ يك از مذاهب دیگر مسلمین به این صورت دیده نمی‌شود.

خانواده «آل شلاش» از خانواده‌های عربی مشهور شهر نجف می‌باشند که دارای شهرت و ثروت بسیار می‌باشند، و من هم‌زمان با حیات بزرگ این خانواده یعنی «حاج محسن شلاش» در نجف بودم، شخصی بسیار ثروتمند، اما در عین حال همواره همنشین علما و خیران بود، و در مجالس آنها شرکت می‌نمود، و در حد توان سعی می‌کرد بیشتر با افراد مخلص و دارای ایمان قوی‌تر، در حد برداشت خود، محشور باشد، انسانی وارسته و دارای جاهت گسترده بین مردم و دولت وقت عراق، ثروتمند و صاحب شرکتی مسافرتی بین نجف و کوفه.

یکی از برادران معمم نقل می‌کند روزی، بعد از فوت پدر- قدس سره- در قهوه‌خانه‌ای در انتظار دوستم نشسته بودم، ناگهان آقای محسن شلاش از آنجا رد می‌شد که با دیدن من، نزدیک آمد و سلام کرد و در کنار من ایستاد، سپس گفت: آقا برایم

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۶

استخاره بگیر، من هم تسبیح خود را درآورده و برای او استخاره‌ای گرفتم و به او گفتم: خوب است، یکی دیگر گرفتم و گفتم: بد است. آنگاه به من گفت: يك بار دیگر برایم بگیر، برای موضوعی دیگر، من هم استخاره گرفتم تا ده بار یعنی ده استخاره، این عمل در حالی اتفاق می‌افتاد که مقداری غرور و تکبر به من دست داده بود، بدین معنی که آقای شلاش معروف کنار من ایستاده و از من می‌خواهد که استخاره بگیرم، در حالی که مردم گذرا به من خیره‌خیره نگاه می‌کنند و لحظه‌ای سلام و احترام ایشان به آقای شلاش قطع نمی‌شود، در لحظات آخری که تقاضای ایشان برای گرفتن استخاره قطع می‌شد، ناگهان سر خود را نزدیک من آورد و بحالت استهزا به من گفت، خوب است، بد است، خوب است، بد است، این هم شد حرف! که من بسیار ناراحت شدم، و همین‌که شروع کرد به رفتن به دنبال او رفتم و از او پرسیدم: حاجی، مگر جواب استخاره غیر از این است که من گفتم؟ ایشان جواب دادند: آری همین است، اما با من بیائید تا برایتان تعریف کنم. برادرم اضافه کرد که من شایسته نبود که با او همراه شوم، اما حس کنجکاو مرا به این کار وادار کرده پس از آنکه از شلوغی بازار خارج شدیم و وارد کوچه شدیم، او به من چنین گفت: من پدر شما «آغا» را می‌شناختم،

فرزندان او را هم می‌شناختم، و این شناسائی به زمان مرحوم پدرم «حاج عبود شلاشی» برمی‌گردد. در یکی از روزهای گرم تابستان و به هنگام ظهر می‌خواستم به شرکت مسافری نجف- کوفه سری بزنم ناگهان با پدر شما برخورد کردم، ایشان عباى خود را روی سر نهاده، آهسته بطرف خیابانی که به شرکت ما منتهی می‌شود در حال حرکت بودند. به او نزدیک شدم و متوجه شدم که در دریای تفکرات غرق است، گوئی با صدای آرام با خود سخن می‌گوید، نمی‌خواستم افکار ایشان را پریشان کنم، شروع کردم به آرامی پشت سر ایشان حرکت کردن، و سعی می‌کردم صدای حرکت پاهای مرا نشنوند. پس از مدتی نزدیک ایشان- قدس سره- شدم و از ایشان تقاضای يك استخاره کردم، لحظه‌ای از حرکت باز ایستادند، سپس دست به جیب طرف سینه خود کردند و تسبیح خود را بیرون آوردند (پس از گرفتن استخاره- مترجم) جواب مرا دادند، چند قدم بعد، در حالی که عباى خود را برای جلوگیری از آفتاب، روی سر خود گرفته بودم، نزدیک شدم و گفتم: آقا يك استخاره.

ایشان هم توقف کردند و جواب مرا دادند. در اینجا بود که «آقای شلاش» رو به من

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۷

کرده اظهار داشتند، تعجبی ندارد، من حاج شلاش هستم، مرد تجارت و کار، و مشکلات زیادی پیرامون من وجود دارد و نیاز به استخاره دارم، و از این فرصت بسیار خوب باید استفاده می‌کردم. سپس ادامه دادند: دنبال ایشان- قدس سره- حرکت کردم تا به ایستگاه مسافری ریلی نجف- کوفه خود رسیدم، البته ظهر تابستانی، وسیله نقلیه کار نمی‌کرد، ولی بمحض اینکه کارگران مرا دیدند، دویدند و وسیله را آماده کردند، نگاهی به داخل وسیله کردم، دیدم خالی از مسافر است، اما «سید» در کنار پنجره نشسته بودند. به راننده دستور دادم حرکت کند او هم شروع به حرکت کرد، اما با سرعت هرچه بیشتر، کاری که مزاحم آسایش «آغا» شده بود، گاه‌وبی‌گاه نگاهی به ایشان- قدس سره- می‌انداختم، او غرق در تفکرات خود بود و من هم در اندیشه مشکلات خود، بالاخره سرخود را نزدیک ایشان کردم و گفتم: آقا يك استخاره. گوئی از حال خلسه به خود آمدند اخوی ادامه دادند: اما پیش از آنکه داستان به پایان برسد و مثلاً بگویم به کوفه رسیدیم و او به طرف خانه خود رفتند و من هم به دنبال کارم، به خود جرأت دادم و گفتم: جناب بالاخره همان داستان استخاره و جواب‌های ایشان و نتیجه چه می‌شود؟

اما ایشان دست بلند کردند و گفتند: خیر این‌طور نیست. ایشان حتی يك بار هم جواب را:

خوب است، یا بد است، ندادند، بلکه پاسخ استخاره‌های من عباراتی کوتاه بود از قبیل: این کار قابل قبول نیست، یا، این مرد دروغگو است و هرگز به سخن او گوش فرامده، یا، این معامله سودآور نیست، یا، به حول قوه الهی سفر کنید، و از همین پاسخ‌ها. سپس چنین ادامه دادند: هرگاه می‌خواستند استخاره بگیرند، تسبیح را می‌گرفتند و نگاهی به بالا می‌انداختند، سپس دست به تسبیح می‌بردند و همین که چشمشان به دانه‌های تسبیح می‌افتاد شروع می‌کردند به گفتن جواب، یعنی پیش از آنکه دانه‌ها را بشمارند، فهمیدید؟!

خدا مرحوم «حاج محسن شلاش» را پیامزد، آدمی پرهیزکار بود و اهل خیرات و مبرات، فراموش نمی‌کنم رفتار او را با

کارگرانی که در يك طرح ساختمانی که آیت الله العظمی آقا سید ابو الحسن اصفهانی به ایشان محول کرده بودند، با همه سمتهای بالائی که در دولت وقت عراق داشت، با آنها چون دوستی می نشست و غذا می خورد و خوش و بش می کرد. بی مناسبت نیست در اینجا یادآور شویم که امروز نیز کسانی در میان بندگان صالح

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۸

خدا یافت می شوند که این نورانیّت و حالات کشف و شهود در آنها، به هنگام گرفتن استخاره بوجود می آید. اینان در دنیائی پر از شادی و نشاط و اطمینان روزگار خود را سپری می کنند و از هرگونه تظاهر و افشاگری از آنچه خداوند متعال به آنها عنایت می کند و آنچه از نشانه ها و بینات به آنها نشان می دهد پرهیز می کنند، تا ایمان آنها را تبدیل به یقین کند، و کرامتهایی به آنها عطا فرماید تا از سایر مردم عادی متمایز گشته، برای آنها اسوه و مقتدای باشند، آری اینان در هر زمان و مکانی یافت می شوند زیرا خداوند متعال اراده نموده است که هیچ گاه کره زمین را از وجود حجت خالی نگرداند.

[توجه و تأکید ایشان (قدس سره) بر حفظ وحدت در حوزه]

۱۰۶- و در مورد حفظ وحدت و هماهنگی در حوزه علمیه و عمل کردن به دستور مقام زعامت دینی، که مردم امور شرعی خود را به ایشان محول نموده اند، و خودداری از هرگونه تخلف و تلک روی. علاوه بر آنچه گفته شد، لازم است وحدت مسلمانان و عمل کردن به آنچه، با دلایل مستحکم و بمنظور تقویت دلها و همبستگی آنها مورد تایید بزرگان، قرار گرفته عملی شود، زیرا دلهای بیدار و روشن به یاد خدا هرگز خواستار آن نیستند ضربه ای به مسلمانان وارد شود، مگر زمانی که مجبورند به دفاع از خود در برابر تجاوز دشمن، بپردازند. و هرگز نباید فراموش کرد که دست خدا، پشتیبان جماعت است، و رهبر دینی که مردم برای خود انتخاب نموده اند در حقیقت سایه خدا بر سر مردم است، و ریسمانی است که همه باید به آن متمسک شوند، و البته این سخن شامل حاکمان ظالم و فاسق نمی شود.

در اینجا نکاتی لازم است که باید به آنها اشاره نمود، و البته بطور مختصر تا دیدگاه شیعه امامیه در این مورد بیان شود:

۱- منزلت رهبری دینی نزد ما است با منزلت امام در زمان غیبت زیرا فرموده اند- علیهم السلام- بر عامه مردم واجب است که از ایشان پیروی کنند. البته از هرکسی نباید تقلید نمود، هرچند دارای مرتبت علمی بالائی داشته باشد، مگر آنکه شرائط رهبری مطلق را در زمینه بیان احکام شریعت و تعیین حدود و مقیاس حرام و حلال پیدا کند، که در این صورت او انسانی خواهد بود واجب الاطاعه، و این يك امر مطلق و مسلم است.

۲- معیار و مقیاس و مناط پیروی از رهبر دینی این نیست که مردم دور و بر او را

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۹۹

گرفته اند، زیرا این کافی است و علت این نمی باشد، بلکه گرد او جمع شدن بدلیل این بوده است که شرائط رهبری او نزد بیشتر مردم مسجد شایع بوده و او را فردی مطمئن و لایق برای اقدامات و اظهار نظرها شناخته اند و علی الخصوص نخبگان حوزه هم او را پذیرفته اند، و صاحبان رای و اطلاع و خبرگان نیز او را قبول داشته باشند.

۳- و از زمان شیخ الطائفه طوسی - رضوان الله تعالی علیه - تاکنون حوزه علمیه نجف مرکز اصلی حوزه علمیه بوده است، و حوزه‌های قم، مشهد، کربلا و کاظمین هم از آنجا تبعیت می‌نمودند، و همچنین سامرا برای مدت کوتاهی؛ شیعه، حوزه علمیه دیگری را غیر از آنهایی که گفته شد به یاد ندارد که رهبری دینی در آن به‌طور برجسته ظهور کرده باشد؛ البته شخصیت‌های علمی برجسته‌ای در اماکنی دیگر پیدا شده‌اند، که منزلی والا داشته‌اند و در موارد تخصصی خود صاحب‌نظر بوده‌اند و از خود آثار برجسته‌ای هم باقی گذاشته‌اند.

۴- رهبری را حدود و معیارهایی است که از زمانهای بسیار دور نزد همگان مشخص و معین می‌باشد، هم نزد رهبر، با توجه به تواناییها و شرائط مخصوص و ضروری، هم نزد مراجعان و مقلدان که برای حل مشکلات شرعی و قضائی و حتی اجتماعی و سیاسی به آنها مراجعه می‌کنند؛ و روشهایی بخصوص در نحوه پاسخگوئی یا واگذاری امور، یا راه‌حل‌های پیشنهادی، زیرا رهبری دینی معمولاً فاقد امکانات اجرایی از قبیل پلیس یا نگهبان است، اما ارباب رجوع آنها معمولاً خود را برای هرگونه اظهار نظر ایشان آماده نموده، و دستورات را اجرا می‌نمایند و به دستورات عمل می‌کنند.

۵- روشی که ایشان بکار می‌برند، روشی است قاطع و نافذ و لازم‌الاجرا، حتی برای هم‌طرازان، که با ایشان هم دوره هستند، یا برای کسانی که بعداً خواهند آمد، مگر در شرائطی استثنائی و خاص. البته مقصود استنباط احکام از طریق استدلال و عملی نیست، بلکه منظور تنگناها و امور غیر منتظره و استثنائی است، یا تکالیف و ضبط و ربط امور و تهیه دفتری برای پرداختها و امور خیریه و مسائل دیگری از این قبیل، برای مثال هرگاه مرجعی حقی را برای گروهی در نظر گرفت، نفر بعدی هم از آن پیروی و اجرا می‌کند، و به خود اجازه نمی‌دهد از آن عدول نماید یا به رای دیگری عمل نماید.

۶- عمل به دین هرگز مابینتی با دنیای سیاست ندارد، البته اگر سیاست را بمعنی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۰

دروغ‌گوئی و حقه‌بازی و کلک‌نگیریم، و همان گونه که می‌دانیم گفته‌اند که امام علی علیه السلام فقط علم سیاست کم داشتند، درحالی که معاویه سیاستمداری با تجربه و کار کشته بود؛ بنابراین شخصیت‌های مذهبی همواره در صف مقدم همه نهضت‌های سیاسی و تحولات آن بوده‌اند و آخرین قیام سیاسی که ایشان آن را عملی ساختند مربوط به زمان آیت‌الله العظمی میرزای شیرازی بود که آقای سید میرزا حسن جلوه، دانشمند خداشناس معروف و دارای سوابق و فضیلت‌های معروف درباره آن می‌فرمایند: «شما با این عمل خود توانمندی و مرکزیت شیعه را نشان دادید و به دشمنان فهماندید که کنار آمدن با شیعه باید از چه طریقی و روشی باشد؛ و نمونه‌های دیگر از دخالت مراجع در مسائل سیاسی فراوان است؛ بخصوص در حوادث مشروطه‌خواهی و اعدام آیت‌الله شیخ فضل الله نوری، و مسموم کردن آخوند ملا کاظم در مخالف با مشروطه قلابی که ایجاد کرده بودند، آری از همان روزهای نخست تحولات سیاسی در ایران و عراق، مشاهده می‌کنیم که اندیشه‌های سیاسی جدید در حوزه‌های علمی نفوذ پیدا کرده و شکل گرفته است؛ تا زمان استقلال عراق که مشاهده می‌کنیم ستاره آیت‌الله العظمی اصفهانی و آیت‌الله میرزای نائینی درخشان گشته و آنها را به ایران تبعید می‌نمایند، تا بعدها که از ایشان سند می‌گیرند تا در مسائل سیاسی دخالت ننمایند اجازه ورود به عراق می‌گیرند.

بنابر این دین و سیاست از نظر ایشان- رضوان الله علیهم جمیعاً- هیچ گاه از هم جدا نبوده و نیست- البته به استثنای عده بسیار قلیلی از متعصبان- و شاید هم این عده قلیل به این دلیل از مداخله در امور سیاسی خودداری می نمودند که سیاست را عبارت از حيله و دروغ می دانسته اند و دین را عبارت از عبادت و اعتکاف و دوری از مردم و راحت بودن؛ البته در جلد ششم این مجموعه بیشتر به این مسئله خواهیم پرداخت. اکنون برمی گردیم به موضوع مورد بحثمان درباره وحدت در عقیده و عمل مشترك بین همه شیعیان جهان و لزوم پیروی- از مرجعیت برای همه.

در شهر طهران شخصی بود بسیار مقدس و متعهد و محتاط در مسائل و تکالیف دینی، موفق در امر تجارت و کسب و کار، مالک بزرگ و مورد اعتماد بزرگان دین و مورد اعتماد آیت الله العظمی اصفهانی. او همچنین ارتباط بسیار دوستانه و مستحکم با آیت الله آملی داشت، و در نماز جماعت ایشان در مسجد معروف تهران حضور

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۱

می یافت و از منبر ایشان استفاده می نمود، مرحوم آیت الله آملی هم از کمک های ایشان برای رفع نیاز مستمندان استفاده می نمودند. در ضمن این شخص غالباً مأمور می شد که وجوه حاصله از بابت سهم امام را به نجف ببرد و تحویل آیت الله اصفهانی بدهد، و هر بار که قصد سفر به نجف را داشت، برای خداحافظی نزد آیت الله آملی می رفت تا از راهنمایی ها و سفارشات ایشان هم بهره ببرد، در یکی از این خداحافظی ها، آیت الله آملی که از وضع بسیار بد مالی آیت الله قاضی (ره) خبر داشتند به او می گویند که پیش از تشرف به محضر آیت الله اصفهانی از آیت الله قاضی دیدنی بکنید، شاید ایشان شما را برای دیدن آیت الله اصفهانی همراهی کنند، که گویا غرض ایشان این بوده است که سهمی از این وجوه را ایشان برای صرف ضروریات بردارند.

تاجر تعریف می کند که به محض رسیدن به شهر نجف سراغ ایشان را گرفتم و منزلشان را پیدا کردم، و زمانی که وارد اتاق ایشان- قدس سره- شدم مشاهده کردم پیرمرد سالخورده ای ظرف آبی مقابل خود گذاشته اند و نان خشکها را در آن می ریزند و می خورند، از من هم دعوت کردند که با ایشان شریک شوم، تصور کردم آب با شکر مخلوط شده است، اما زمانی که نان خیس شده را در دهان گذاشتم دیدم چنین نیست. با همه این احوال زمانی که مقادیری وجه در برابر ایشان گذاشتم و تقاضا کردم برای رفع نیازهای فوری مقداری از آن را بردارند ایشان پاسخ دادند: خیر، به هیچ وجه بر نمی دارم، چون این وجوه باید تحویل مرجعیت شود و او است که این مسئولیت بزرگ را بر دوش می کشد، و هرگز نباید به بهانه ای از آنها سوء استفاده نمود. به ایشان- قدس سره- عرض کردم اما این وجوهی که در برابر شما است متعلق به خود من است و من حق تصرف در آنها را دارم و جزء پول هائی که برای مرجعیت آورده ام نیست.

ایشان پاسخ دادند: باز هم نمی شود، چون روش کلی در این شهر بدین ترتیب است که کلیه وجوه باید به مسئول این نوع کارها تحویل داده شود و او است که در این خصوص تصمیم می گیرد؛ آنگاه شروع کردند به نقل و شرح يك مسئله اخلاقی برای من و گفتند:

ما زمان نداری به آنچه داریم قانع هستیم، اما هنگامی که موردی پیدا شود نفس اماره شروع می کند به زمینه چینی و ترغیب

و تشویق آدمی برای پیدا کردن بهانه در انتخاب راه فریبنده و نادرست، فی‌المثل در این مورد به خود می‌گوئیم: تو پیرمردی و سنی از تو

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۲

گذشته است و لازم است برای انجام عبادات و تحقیق و مطالعه رمقی داشته باشی و از این‌گونه مطالب. و در خصوص اینکه با تو به منزل آیت‌الله اصفهانی بیایم ... (مطلبی ننوشته‌اند - مترجم)

آیت‌الله آملی می‌گویند: وقتی این آشنا و دوست تاجر از سفر خود بازگشتند و مانند معمول به دیدن من آمدند و ماجرای خود را با آیت‌الله قاضی (ره) نقل کردند، آن‌چنان شرمنده شدم که آرزو می‌کردم سوراخی در دیوار پیدا شود و من خود را درون آن می‌انداختم. آن وقت بود که به یاد آوردم چگونه من شهر نجف را بخاطر مشکلات مالی و گرمی هوا ترك نمودم، در حالی که دیگران با کمترین امکانات در آنجا به اقامت خود ادامه می‌دهند، زیرا ایشان از لذت فراوان معنوی و تحقیقات خود بهره بیشتری می‌برند؛ و ما عند ربك خیر و ابقى.

[حکایتی در باب شیخ محمد تقی آملی رضوان الله علیه]

۱۰۷- با توجه به عنوان صحبت‌های اخیر، و نام بردن از آیت‌الله شیخ محمد تقی آملی رضوان الله علیه، گروهی از بزرگان اهل علم که اخیراً مطالبی از ایشان نقل کردند، یا از ایشان نام بردند یا درباره زندگی ایشان مطالبی نوشته‌اند چنین اظهار نظر می‌نمایند که در مراحل آخر زندگی علمی و درس و بحث‌ها که داشتند دچار شك و تردید می‌شوند در خصوص آن مقدار زمانی که برای حصول فیض و نعمت آرامش صرف کرده بودند، و گویا چنین معتقد می‌شوند که ما حاصل آن خواندن کتب جز مقداری «قیل و قال» چیز دیگری نبوده است؛ فضل خداوند در همه حال ممکن است شامل بندگان بشود.

آری با توجه به این راهنمایی‌ها و هدایت‌ها که خداوند به ایشان مرحمت نموده بود، تصمیم می‌گیرند نجف را ترك نمایند، بخصوص که مسائل مالی نیز نقش بسزایی در این مورد داشته است. زمانی که می‌روند که اجازه رفتن بگیرند، ایشان- قدس سره- می‌گویند که اندکی تأمل کنند، چرا؟! گاهی چنین اتفاق می‌افتد که انسان در مراحل نخستین سیر و سلوك برای او حالت اطمینان و استقرار حاصل می‌شود، آن‌هم به برکت گشوده شدن درهای تجلیات الهی بر او، اما مرشد که راه را طی نموده، و پیچ و خم‌های آن را تجربه کرده است هرگز اجازه توقف را به سالک نمی‌دهد، بلکه همواره او را تشویق به ادامه راه و رسیدن به کمالات والا تر می‌کند؛ از جناب قاضی رحمه الله علیه این

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۳

گونه نقل می‌کنند که شاگردان خود را به ترك شهر نجف ترغیب می‌نموده‌اند تا حوزه عمل برای همه علاقمندان گسترده شود و همه از آنچه از آن محروم می‌باشند، بهره‌مند گردند، اما در پاره‌ای موارد از آنها می‌خواسته‌اند که تأمل کنند و مانع سفر آنها می‌شدند، که مورد آیت‌الله آملی نمونه آن است.

در خصوص تجلیاتی که شامل بنده سالک می شود مطلب بسیار است که امید است به فضل الهی باز هم متعرض آنها شویم؛ و در مورد شیخ آملی (ره) گفته شده است که در سنین آخر حیات خود از آرامش کامل و اطمینان برخوردار بوده اند؛ و ایشان - قدس سره - در مکاتبات خود با نامبرده او را «مجتهد بزرگ طهرانی» می نامیدند، نه آیت الله یا، حجت الاسلام.

[نکته]

۱۰۸- در اینجا مناسب است که اشاره کوتاهی به زندگی عده ای از ناموران در زمان آیات عظام «سید مهدی بحر العلوم» و «شیخ حسین نجف» و «شیخ انصاری فرائد الاصول» داشته باشیم؛ اینان بین خود چنین قرار گذاشتند که مسائل مالی را به عهده «سید مهدی» و برگزاری فریضه نماز را بر عهده «شیخ حسین نجف» و فتوی را به عهده «شیخ جعفر» واگذارند، و بنابراین هرگاه وجوهی نزد یکی از ایشان برده می شد، او دستور می داد که وجوه فوراً نزد «سید» برده شود، بدون آنکه چیزی از آن کاسته شود، و این کار گاهی سبب رنجش افراد بی بضاعتی می شد که به اندکی از آن وجوه نیاز شدیدی داشتند.

آری این ها نمونه ای است از حفظ وحدت و انسجام در حوزه، و پدر - قدس سره - همواره این مسئله را مورد تاکید قرار می دادند، و در خصوص افرادی که عهده دار آن مأموریت ها بودند می گفتند آنها باید مقتدی و نمونه و اسوه باشند و دیگران از عمل آنها پیروی نمایند.

[طلب مال و مقام]

۱۰۹- و از اموری که به بخش قبلی ارتباط دارد مسئله طلب مال و مقام است که معمولاً انسان در برابر آنها خوار و سست می گردد، و گاهی برای حصول و دستیابی به آنها برای خود دلیل و برهان می تراشد، یا لاقابل بخشی از آن ریاضت ها و تمرینات بدنی

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۴

شرعی مانع از آن می شود، مگر به مقدار کم و حد ضروری و لازم و صرف نظر از افراط و زیاده طلبی. و اما اینکه حد و مرز «مگر به مقدار کم و حد ضروری و لازم و صرف نظر از افراط و زیاده طلبی» چیست؟ نباید آن را دست کم گرفت زیرا چه بسا ترغیب و تشویق تمایلات نفسانی ممکن است او را به افراط و زیاده طلبی بکشانند، و این انسان کامل، یا به مرتبه ای از کمالات رسیده است که با سرکوب هوا و هوسها، خود را به آنچه خداوند متعال برای او قسمت کرده است قانع می سازد، البته با ریاضت و تربیت نفس خویش، آری این گونه انسان حد و مرزها را نیک می شناسد، و دیگران در ظلمت زیاده طلبی کور می شوند.

یادآوری این نکته هم ضروری به نظر می رسد که قصد ما از این سخنان آن افرادی نیست که آشکارا به مال حرام دست دراز می کنند و برای احراز جاه و مقام به هر کاری متشبث می شوند، که این امور و اعمال از آن اوباش و اراذل و دونان است که هرگز در اعمال خود امور شرعی را در نظر نمی گیرند و دست به هر کاری می زنند، نه قصد ما اعمال این ها نیست، و از خداوند متعال طلب می کنیم که دست ما را گرفته، و از شر آنها دور نگهدارد، بلکه قصد ما موارد مجازی است که برای

پرهیزکاران و نیکان فراهم می‌شود و انسان را غالباً در برابر خطری عظیم قرار می‌دهد، و نفس اماره او را به افراط‌گری و زیاده‌طلبی تشویق می‌نماید، و انواع عذر‌ها و مجوز‌ها برای او می‌تراشد و بالاخره او را گرفتار هوا و هوس‌های نفس و می‌نماید.

[تأثیر اندوه و الم در رقت احساس]

۱۱۰- و در مورد شکیبائی در برابر ناراحتی‌ها و تحمل زحمات و تأثیرات آن بر نفس آدمی تقریباً تمام دانشمندان بر این عقیده‌اند که مسئله‌ای که احساس را رقیق می‌کند و ضمیر و وجدان آدمی را روشنائی می‌بخشد، اندوه و الم است، و هر اندازه دردناک‌تر و شدیدتر باشد، اثرات آن بر نفس بیشتر و قوی‌تر است؛ باید گفت اندوه و تالم، گاهی بدون اینکه آدم آن را بخواهد دچار آن می‌شود، و گاهی به این صورت که انسان خود قصد و اراده آن را کرده باشد. حال باید بین این دو نوع اندوه فرقی قائل شد، یعنی کدامیک بدون اینکه بخواهیم سراغ ما می‌آید و کدامیک با اراده و قصد دچار آن می‌شویم؛ حال گوئیم چنانچه انسان روزه بگیرد و تشنگی و گرسنگی او را آزار دهد،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۵

این چه نوع آزاری است، یا، چنانچه شب‌زنده‌داری کنیم و به عبادت مشغول باشیم، یا مشغول ذکر و اوراد شویم، و در نتیجه دچار سردرد شویم و برای آن انده‌گین شویم، خلاصه این‌ها چه نوع درد و اندوه است؟ اما چنان که انگشتان خود را روی داغی چراغ بگذاریم، تا جایی که از ته دل درد و رنج آن را احساس کنیم، گرمی چراغ که گوشت تن ما را می‌خورد و چربی آن را آب می‌کند، یا دیگر دردهائی که در جریان زندگی دچار آن می‌شویم، همه و همه این‌ها قابل تحمل است، اما مهم آن است که ما تا چه اندازه در مقابل آنها تاب مقاومت داریم و آنها را تحمل می‌نمائیم، آری مهم این است، این را هم بگوئیم که رنج و درد بر روح انسان اثرگذار است همچنان که تالمات روحی هم بر جسم آدمی اثر می‌گذارند، و این بخاطر ارتباط مستحکمی است که بین آنها وجود دارد.

قابل ذکر است که شدیدترین تالمات روحی، آنهایی هستند که از خارج بر ما تحمیل می‌شوند، مقصود تالمات و دردهای جسمانی و روحی است که توسط دیگران بر ما وارد می‌شوند، این نوع تالمات واقعاً روح را آزار می‌دهند. مجسم کنید فی‌المثل دارید راهی را طی می‌کنید، بدون اینکه مزاحم کسی باشید، اما ناگهان شخصی مزاحم شما شده، و شما را به باد فحش و کتک می‌گیرد، بدون آنکه دلیل آن را بفهمید، و اینجا است که شما به یاد این فرمایش قرآن می‌افتید که می‌گوید: **لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ** یعنی در این گونه موارد خداوند اجازه می‌دهد که ناراحتی خود را اظهار کنی و تالمات خود را مجال ظهور دهی، زیرا کتمان ناراحتی در این گونه موارد طاقت‌فرسا است. البته بزرگان اخلاقیون، بمنظور استیلاء بر خواست‌های درونی و اینکه مانع از لجام گسیختگی تمایلات نفسانی خود شویم، مانع انتقام‌جوئی و اظهار تالمات می‌شوند، اگرچه شرع مقدس اجازه مقابله به مثل را داده است، چرا که بدین‌وسیله سالک، راه دشواری از ریاضت و تحمل مشقّت‌ها را می‌پیماید، یعنی اگر توانست از این نوع آزمایش‌ها سرافراز بیرون آید، در حقیقت یکی از دشوارترین مراحل را پیموده است، به خصوص هرگاه این کار را بقصد تقرب به خدا انجام دهد؛ بنابراین سالکان توانمند

و با اراده آنهایی هستند که جلوی احساسات و هیجانات خود را گرفته و توانسته‌اند که این نوع مشق‌ها و ناراحتی‌ها را تحمل نمایند، و بین هم‌ردیفان خود

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۶

شخصیت‌های برجسته و توانمند و با اراده به حساب می‌آیند، اما کسانی که دچار سستی و تردید می‌شوند، آنها کسانی هستند که هنوز در مقابله با نفسانیا تشان ناتوان، و اراده‌شان ضعیف است، و در برابر هر ناملایمی استقامت خود را از دست می‌دهند. در اینجا قصد ندارم که وارد بحث عمیق شوم، بلکه منظور اشاره‌ای کوتاه بود به يك واقعیت، اشاره به این امر که تحمل رنج و شکیبایی در برابر تألمات روحی از نشانه‌های روح بزرگ است، و همچنین اشاره به اثراتی که این نوع توانمندی‌ها در روح آدمی باقی می‌گذارد و اینکه چگونه اراده او را تقویت می‌نماید. در کتاب «تذکره الاولیاء» شیخ العرفاء و الشعراء نمونه‌هایی از شرح حال شگفت‌انگیز این‌گونه افراد، زیاد به چشم می‌خورد، که چگونه در برابر سختی‌ها و مشقات شکیبا هستند، توانمندی خود را در ضبط و مقید کردن نفس نشان می‌دهند. می‌فرماید:

و جاهد النفس و اقبلها لتحییهها فعل الاولى فعلوا و اعمل کما علموا

در پاره‌ای موارد نفس آدمی از قبول این‌گونه رنج‌ها و حتی از شنیدن آنها متنفر می‌شود، و شاید هم در حقیقت بودن آنها شک کند، اما باید بدانیم که واقعیت دارد و دیده شده است، منتهی گاهی به ندرت البته این نوع شکنجه دادن به خود، و تحمل آن مقدار عذاب و زحمت نزد گروهی از عرفای متأخر مردود است و قابل قبول نیست، بلکه آنچه پذیرفتنی است در حد معقول و در چارچوب‌های محدود است که نمونه‌هایی از آنها را در بخش‌های گذشته یادآور شویم، یعنی حدودی که انسان مسلمانان از موازین شرعی و عرف اجتماعی خارج نکند، اما تعجب‌آور است که بدانیم شکنجه دادن به خود نزد بیشتر عرفای سلف متداول بوده است و سالک باید این راه دشوار را می‌پیموده است؛ شکی نیست، راهی بوده است پس دشوار و سنگلاخ، و ما از این بیان الهی: **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي** معانی و تفسیر گوناگون استخراج می‌کنیم که از حد و شمار خارج است، و ساده‌ترین معنایی که می‌توان از آن استخراج نمود این است که لطف و عنایت الهی باید که شامل بنده سالک شود، و بدون آن امکان موفقیت بسیار کم است، حال سالک چه عالم باشد و چه جاهل باید مشمول الطاف خداوند گردد، و در غیر این صورت، هلاک و نیستی نصیب او خواهد بود؛ آری این دیدگاه قابل قبول است، ولی مسئله اپیدمی و تبی که گروه‌هایی از عرفا در مورد شکنجه

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۷

دادن به خود و محروم کردن نفس از ساده‌ترین امور مجاز و لذتهای مباح به آن مبتلا شده بودند، باید پرسید با کدامیک از احکام شریعت منطبق است، یا حتی می‌توان آن را جزء کدامیک از ابواب فقه قرار داد، البته اگر نخواستیم بگوئیم که آن اعمال جز نادیده گرفتن اصول شریعت چیز دیگری نیست، در هر حال باید گفت مسئله پذیرفتن فشار و سختگیری بر

خود مسئله‌ای نیست که درك آن برای همه میسر باشد.

بنابراین سخن معترضان را به کنار گذاشته و باز می‌گردیم به موضوع مورد بحث یعنی بحث لزوم تألمات روحی، در حد معقول و قابل قبول، و اثرات آن در تیز کردن و پاک کردن ذهن، و حساس کردن احساس و بیدار کردن احساسات نهفته در نفس آدمی، و پی بردن به اسرار آن. تا هرکس بتواند در حد توان و به اندازه قدرت خود از آن بهره برد و در حدی که در این زمینه و هدف کوشا باشد. و خلاصه می‌توان این بخش را این‌گونه خلاصه نمود که نفس آدمی به راحتی تحت سیطره و فرمانبرداری نخواهد آمد و باید با هواهای آن در حدی که استاد آن را تشخیص و تجویز نماید مبارزه نمود.

[عدم افشای اسرار]

۱۱۱- توانایی بر عدم افشای اسرار یکی دیگر از امور مربوط به بخش سابق است و آن عبارت است از تمرین و ممارست در زمینه نگهداری اسرار و لب بستن در برابر هر آنچه کتمان را متزلزل می‌نماید، زیرا چه بسا اسرار که نزد او به ودیعه گذاشته می‌شود، که همراه است با دستور عدم افشا به دیگران و سالك بایستی از آن مراقبت نماید و هرگز آن را افشا ننماید، و از آن جمله است آنچه در این آیه به آن اشاره شده است: «... إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا» که از افشا خودداری نمود، زیرا مسئله مهمتری مطرح بود، لذا خداوند مانع افشاگری آن شد که به علت کشش احساسات مادری، سر را فاش کند و قضیه برملا شود، آری عارف باید دلی منقاد به دستورات خداوند متعال باشد تا مخزن اسرار او شود و این حالت البته که نیازمند تمرین و آموزش نفس است تا تبدیل به ملکه شود، در یکی از نامه‌های ایشان- قدس سره- چنین آمده است: «بر شما است که اسرار را فاش نکنید، زیرا هرکس چنین کند، اگرچه خداوند او را بی‌آبرو نمی‌کند، اما در هر حال او بی‌آبرو خواهد شد؛ مگر مورد لطف خدا قرار گیرد».

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۸

[در رابطه استاد یا مرشد با شاگرد و سالك]

۱۱۲- مسئله رابطه استاد یا مرشد با شاگرد یا سالك هم از مسائلی است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ زیرا بسیاری از امور سیر و سلوک به شخصیت سالك و برخورد استاد با او ارتباط پیدا می‌کند که لازم است ارزیابی شود. در اینجا لازم است یادآوری نمایم که من در این بحث‌ها و مطالب سعی می‌کنم به مطالبی اشاره نمایم که هدف خاصی را دنبال می‌کند یا اینکه پیش از این مشکل به حساب نمی‌آمده است، چه از طرف مرشد یا از طرف سالك و شاگرد، این شاگردان مبتدی و مطیع و ارادتمند و تابع و تسلیم شده به مرشد. شاید این نوع بیان تا حدی نسبت به شاگرد اسائه ادب باشد، اما در هر حال باید قبول کرد که اینان این‌گونه‌اند، زیرا شاگردی که به سوی استادی کشیده می‌شود و مجذوب او می‌گردد، همه وجود خود، حتی توانایی‌های مادی و معنوی خود را در برابر او از دست می‌دهد، زیرا او از آغاز بر اساس زیر پا گذاشتن کلیه تمایلات خود در این راه گام نهاده است، و تسلیم محض مرشد و استاد خود می‌باشد. من با دو چشمان خود «سید حسن اصفهانی» معروف به «مسقطی» را دیدم که چگونه در برابر استاد خود، مانند مادر فرزند از دست داده اشک می‌ریخت زمانی که استاد دستور مهاجرت از نجف را به او داده بود و او نمی‌خواست از محضر استاد دور شود.

و هرگاه دستور استاد مبنی بر لزوم تبعیت از مرجع، بمنظور محافظت از هماهنگی و یکپارچگی حوزه، نبود ساده‌ترین کاری که او می‌کرد مخالفت با این دستور بود، و در این مورد شواهد و دلائل بسیاری وجود دارد که رابطه استاد و شاگرد یا بهتر بگویم مرشد و سالک چگونه رابطه‌ای بسیار عاشقانه و همراه با دلباختگی و فرمانبرداری است که الحق و الانصاف حیرت‌آور است. شاید یکی از نمونه‌های مشهور آن رابطه «جلال الدین بلخی» با استاد خود «شمس تبریزی» است که ملاحظه می‌کنیم شاگرد واله و شیدا و مجذوب استاد است و این والگی و شیدائی کاملاً در اشعار او پیدا است، این از یک سو و از سوی دیگر شیدائی شاگرد را به شاگرد خود حسام الدین چلبی است، شاگردی که اگر او نبود چه بسا از دیدن جلد دوم کتاب او محروم می‌بودیم و حکایت او و راه او مجهول می‌ماند. آری مسئله شگفت‌انگیز کشش و محو شدن او به طرف استاد خود (شمس)، بخاطر تصرفات ملکوتی استاد در وجود شاگرد و احساسات او، نیست، بلکه مسئله حیرت‌آور و شگفت‌انگیز عشق و والگی ایشان نسبت به شاگرد

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۰۹

خود (حسام الدین چلبی) است که نشان می‌دهد تا چه حد افراد این طائفه در عشق و عاشقی نسبت به همدیگر، اعم از شاگرد و استاد، پاک‌باخته هستند، و ما را در برابر اموری قرار می‌دهد که لازم است درباره آنها تأمل و دقت داشته باشیم:

۱- نخست اینکه این عشق مفرط و صفا و راستی هر دو طرف را وامی‌دارد تا برای یکدیگر دست به هرگونه فداکاری و کارهای سترگ بزنند، و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین خدمتها را برای همدیگر انجام دهند، که محرک اصلی در همه این امور عشق است؛ زیرا هر دو طرف از صمیم قلب معتقدند که موظفند، بخاطر تلافی بخشی از خوبیها و دینی که نسبت به دیگری دارد، از هرگونه خدمتی دریغ نورزند، که همه و همه ناشی از عشقی است که نسبت به همدیگر احساس می‌کنند.

۲- شاگرد احساس می‌کند که راهنمایی‌های استاد لازم الاجرا است، و از اموری است که رسیدن به هدف را آسان می‌کند، و این احساس کار دشوار را برای شاگرد آسان می‌کند و گاهی هم طولانی و این احساس در دل استاد هم به وجود می‌آید و او را متمایل می‌کند به پاسخگوئی به این همه عشق و محبت شاگرد، لذا او را برای انجام هرگونه خدمتی به شاگرد آماده می‌سازد.

۳- استاد بزرگوار مظفر می‌فرماید حتی در مورد دانش و هنر و حرفه هم قضیه به همین منوال است که شاگرد نسبت به استاد خود دارای احساس عشق و ورزی و دوست داشتن فوق‌العاده می‌شود، همچنین استاد نسبت به شاگرد خود، و در نتیجه، آموزش به نحو فوق‌العاده خوب صورت می‌گیرد.

۴- در نتیجه به این حقیقت می‌رسیم که عشق در زندگی انسان نقش اساسی را دارد و همه چیز او است، و عشق است که بر آدمی سیطره کامل و هیمنت دارد، و فرمانروای او به سوی تعالی می‌باشد، و بر انسان دانا است که جایگاه آن را شناسائی کند و اینکه چگونه از وجود آن برای هدفهای اخلاقی و تهذیب نفس خویش بهره گیرد، و تأثیرات این عشق و میل شدید آن در همه امور مربوط به وجود او را به نیکی درک نماید.

۵- و شایسته است که سخن «سید مهدی بحر العلوم» در رساله منسوب به او در مورد وجوب انتخاب مرشد با کفایت و

تحقیق کافی در پیدا کردن او و تسلیم بودن در برابر ارشادات او را فراموش نکنیم: سید می‌فرماید: «در مقایسه بین استاد در فقه جسمانی و

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۰

ظاهری که او را «فقیه» می‌نامند و استاد در فقه روحانی که او را معمولاً «شیخ» یا «مرشد» می‌نامند تفاوت‌های بسیاری وجود دارد، زیرا به استاد اولی مسائل فقه اعضا که امری است ظاهری، و راه برای همگان روشن و یکسان، و راهزنان آن هم محدود و معدود هستند و اگذار شده است، و وظیفه فقیه فقط ارائه راه و برحذر داشتن شخص از مخاطرات و راهزنان است، در حالی که فقیهان در مسائل روحانی و نفسانی، هر کدام برای خود راه و روش مخصوص به خود را دارند، همچنین شناخت نفسانیات بیمار و نوع بیماری او و داروی مورد نیاز هم امری است بس دشوار، و روش‌های معالجه متفاوت و دشوار، نیز راهزنان و دزدان و پیچ و خم‌های راهی که سالك باید از آنها بگذرد، همه و همه این‌ها اموری است مشکل و بسیار نفس‌گیر و خسته‌کننده، و این وظیفه استاد است که گره‌های مشکل آن را، با درایت و کفایت و تجربه خود باز نماید، و در اینجا است که اهمیت پیروی از استاد و نظر و توجیهات و ارشادات او آشکار می‌گردد، چه در آغاز کار و چه در پایان آن.

[نگاه دوباره به اهمیت استاد و ضرورت یافتن آن]

۱۱۳- سخن درباره استاد یا شیخ طریقت را دنباله‌ها و توابعی است که در فرصت مناسبیت به آنها اشاره خواهیم کرد؛ اما ایشان- قدس سره- پس از تأکید بر آن، از ماجرای خود و استادان خود که او را در راستای این راه قرار دادند، و به او کمک کردند و از عنایات و انفاس قدسیه خویش ایشان را بهره‌مند کردن با شوق بسیار تعریف می‌کردند. علامه آیت‌الله طهرانی، سید محمد حسین می‌فرماید شخصی که ایشان- قدس سره- را در مسیر این راه قرار دادند مرحوم والد ایشان سید حسین قاضی (ره) بودند، البته نزد «امام قلی نخجوانی (ره) نیز تلمذ نموده‌اند. ایشان چنین حکایت کردند: در آغاز تحصیلاتم، وقتی مرا در این مسیر قرار دادند، من بزودی متوجه شدم که شهر من شهر مناسبی برای طی این راه نیست، و باید از آن هجرت کرد، اما شرائط مالی و بهداشتی والدین برای مهاجرت من به عتبات مساعد نبود، از طرفی من مجبور بودم و باید امامت نماز جماعت «مسجد مقبره» را از طرف پدر می‌پذیرفتم، زیرا همان گونه که گفته شد ایشان بیمار و پیر شده بودند. از طرفی نیز می‌دانستم که طلبه حوزه را باید از نظر مالی از خارج از حوزه کمک مالی کرد زیرا مرجعیت فقط مقدار اندکی به طلاب کمک

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۱

می‌نمود، به همین علت، و شاید علل دیگر، اقدام به ازدواج با دختر عموی خود کردم، دختر عمویی که از نظر مالی نسبتاً وضعیت خوبی داشتند، و بعد از ازدواج احساس کردم به اینکه مشکل دارد حل می‌شود، اما موانع دیگری هم وجود داشت.

من از یکی از مشایخ بزرگوار، نماز حاجت را به روش مخصوص آموخته بودم، و اینکه چگونه می‌شود آن را بعد از نماز واجب اقامه نمود، در هر مسجد یا بقعه متبرکه، که به این ترتیب بود: (در رکعت اول بعد از سوره حمد، سوره‌های توحید، الکافرون، الانشراح، القدر و الاعلی را می‌خوانیم، و در رکعت دوم بعد از سوره حمد، آیه الکرسی و در قنوت‌ها می‌گوئیم: لا اله الا الله الحکیم الکریم، لا اله الا الله العلی العظیم، سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و رب العرش العظیم و سلام الله علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین، ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم برحمتک یا ارحم الراحمین، پس بعد از تشهد تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها را انجام می‌دهیم سپس آنچه از خدا می‌خواهیم، از امور دنیا و آخرت، طلب می‌کنیم) این نماز را بعد از هر فریضه، و در هر مسجد یا بقعه متبرکه می‌خواندم، یا در نمازهای جماعت یا در مزار بندگان صالح خدا که در شهرم مدفون بودند؛ اما در هر حال یأس داشت وجود مرا تسخیر می‌کرد و اراده مرا سست می‌نمود، اما ناگهان شنیدم قافله‌ای در شرف حرکت به سوی عتبات است، با همه امکانات لازم، و سرپرست قافله نزد پدر رفته است و اجازه مرا برای همراهی آن جهت پاسخگویی به مشکلات احتمالی شرعی، از ایشان گرفته است، طبق روش معمول در آن زمان، و زمانی که نزد ایشان رفتم و به من اطلاع دادند که مرا برای این مأموریت در نظر گرفته‌اند فوق العاده شادمان شدم، و یک ماه، یا حدود یک ماه بعد من در نجف بودم و در جوار مرقد امام سلام الله علیه! هنوز یک سال از سفر من به عتبات نگذشته بود که به من اطلاع دادند پدر فوت کرده‌اند، و زمان آن فرارسید که آزادانه درباره اقامتم در نجف اشرف تصمیم بگیرم.

در اینجا بود که به خود جرأت داده، از پدر- یعنی مرحوم قاضی قدس سره- سوال کردم که این تعریفات چه ارتباطی با مسئله مورد بحث یعنی انتخاب استاد با کفایت دارد و ایشان فی الفور پاسخ دادند: در تبریز موضوع منتفی بود، زیرا هیچ‌گونه سخنی درباره سفر به عراق مطرح نشد، موضوعی که مرا در نهایت به حالت انقطاع به سوی خدا کشاند،

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۲

به‌طوری که مسجد یا زیارتگاه مقدسی نبود مگر آنکه برای دعا و ابتهال به آنجا پناه بردم که این زمینه خوبی بود برای آمادگی نفسانی من و حصول اطمینان و یقین بر اینکه همه کارها به دست خداوند است و او است که همه وسائل را فراهم می‌نماید. پدر (ره) توانستند که عذر بیاورند و بگویند منتظر فراهم شدن امکانات هستیم و محافظین که مرا از خطرات مصون بدارند، یا در راه به من و خانواده کمک کنند، اما چنین نشد؛ همچنین درباره تاریخ مسافرت نکاتی وجود داشت که بسا مجبور می‌شدم بار دیگر به شهر خود برگردم، و معلوم است که بار دیگر اقدام به مسافرت به عتبات مقدسه چه کار دشواری بود برای من.

و در نجف از آغاز رسیدن به این شهر یکی از مشایخ طریقت را ملازم شدم، و کل اعتماد خود را به او سپردم، و همواره مشتاق بودم که مرا به ماندن در نجف تشویق نماید، اما او هرگز سخنی بر زبان نیاورد تا جائی که یأس بر من مستولی گشته، و وسوسه‌ها و افکار پریشان یک لحظه از من دور نمی‌شدند، تا جائی که بار دیگر، همانند زمانی که در شهر خود بودم، متوسل به دعا و تضرع به خدای علی قدیر شدم که به من کمک کند و درهای رحمت و حل مشکلات را بر من

بگشاید، و گاه و بیگاه دچار ناراحتیهای عصبی می‌شدم و مرا از حالات معمولی خارج می‌کرد؛ در همین احوال بودم که ناگهان در ظهر یکی از روزها استاد جدید مرا احضار نمود، و زمانی که در محضر او حاضر شدم به من گفتند تو اکنون از قید و بند و مسئولیت پدر آزاد شدی و می‌توانی بمانی یا بروی، زیرا پدرتان فوت نموده‌اند.

سپس ایشان- قدس سره- افزودند: من در نجف ماندم و استاد از این تصمیم من راضی به نظر می‌رسید، زیرا ایشان به من دستور دادند که ملازم آیت‌الله سید مرتضی کشمیری رضوی باشم- رحمت واسعه خداوند بر او باد- و با حضور و ملازمت ایشان برایم معلوم شد که در برابر عبادات و ریاضت‌های شرعی‌شان، من چیزی نیستم و گوئی مرا در لباس جدید نهاده‌اند.

[اهمیت آمادگی جسمانی]

۱۱۴- در کتب اخلاق بزرگان طریقت حکایات فراوانی را از ارباب سلوک، در باب تحمل ریاضت‌ها و سختی‌ها جهت رسیدن به مرشدی لایق و حاذق و واصل

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۳

می‌خوانیم، اما ایشان- قدس سره- بر آمادگی و واجد الشرائط بودن سالک بیشتر تأکید می‌نمودند، زیرا نظر ایشان این بود که آمادگی ذاتی سالک هرگاه به کمال برسد سبب جذب مرشد می‌شود، زیرا خود این بزرگان بدنبال استعداد‌های ذاتی می‌گردند، و در صورت وجود لیاقت و شایستگی‌های بخصوص در افراد مستعد، خود نزد آنها رفته و سعی می‌کنند آنچه بر سینه این افراد سنگینی می‌کند بر طرف نمایند، و چه بسا بطرق معمول متداول نزد ایشان، به آنها وحی و القا می‌شود که بسوی افرادی مشخص بروند، به این دلیل که هدایت واقعی بطور بیهوده نزد کسی ظاهر نمی‌شود، بلکه نزد کسانی می‌رود که آراستگی و صداقت دل دارند و در اعمال و نیات خود راست واقعی هستند، و از خداوند متعال، با ایمانی ثابت و اراده‌ای راسخ تقاضای هدایت می‌کنند، اینان حتی اگر بمیرند در راه تقاضای هدایت مرده‌اند و پاداش شهدا را دریافت می‌کنند.

[در باب هدایت و ارشاد داوطلبان سلوک]

۱۱۵- آنان ایمان دارند، و ما هم ایمان داریم که استادان به هدایت و ارشاد داوطلبان سالک نمی‌پردازند مگر با دستورات و دلالات معین، این بزرگان اهل طریقت در کتب خود به آن اشاره نموده‌اند، و زبان به زبان و دهان به دهان هم نقل شده است، اما در سینه‌ها محفوظ است، سینه‌هایی که با یاد او در شادمانی هستند و به مقدرات و هدایت‌ها ایمان دارند. آنها که در حرکت به سوی محبوب به مرتبه صدیقین رسیده‌اند، و در یاد و ذکر او- جل و علا- واله و از خود گذشته شده‌اند و حتی از خویشتن خویش غافل و با کل وجود خود در عوالم غیب و شهود سیر می‌کنند. چگونه برای آنها ممکن است که به دیگران توجه نمایند و کسی را هدایت نمایند؛ آنگاه مشاهده می‌کنیم که ایشان را متهم به وسوسه شیطان و فرورفتن در اوهام و تخیلات می‌نمایند، یا، به ناتوانی در انجام وظایف اجتماعی و، بقول ایشان، به این امور روی آورده‌اند و از هم صنفان خود کنار رفته‌اند، یا اینکه دچار ناراحتی و اختلال حواس شده‌اند، و العیاذ بالله از این اتهامات گوناگون و غیر قابل

قبول؛ اگر هم دچار بهت‌زدگی و احیانا عدم توازن فکری و حیرت و از خود بیخود شدن می‌شوند فقط به علت امور سترگ و عظیمی است که برای آنها اتفاق افتاده است می‌باشد، و تا حدی کنار رفتن پرده از اسرار ملکوت که آنها را حتی از خود، بیگانه و ناآشنا نموده است، و لذا از چنان کسانی جز راهنمایی و توجّهات

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۴

کوتاهی که ممکن است به پیروان خود کنند نباید انتظار دیگری داشت، راهنمایی‌های معینی که از عالم غیب به آنها می‌رسد، و آنها را در حالت جدید و استعداد و آمادگی برای عوالمی جدیدتر مهیا می‌سازد، این انسان‌ها به صورت‌های گوناگون در کنار ما هستند، و هرگز زمین خدا از آنها خالی نخواهد بود و بر ما است که با اذن خداوند و راهنمایی‌های او از اینان طلب کمک و راهنمایی کنیم، اینان هرگز مکشوفات خود را فاش نمی‌کنند، و خود را به دیگران افشا نمی‌کنند، آنها مخزن غیب هستند و اجراکنندگان اوامر و نواهی خدای متعال می‌باشند.

و تا زمانی که انسان از موجودی کر و لال و لا يتحرک، که جامعه او را به این طرف و آن طرف می‌کشاند و سرگرم تمایلات مادی خود می‌باشد، تبدیل به انسانی از نوع دیگر شود، و فقط برای خدای خود زندگی کند فاصله بسیار و عمق دره بسیار است، او در اعماق وجود خود فرومی‌رود و در عوالم بی‌حد و مرز نفس خود غور می‌کند و از عالم محسوس مادی به دور است، این فاصله بزرگ هرگز به آسانی قابل پر کردن و نزدیک کردن نیست، مگر به لطف و عنایت خاصه خداوند متعال. سختی پیمودن این راه فقط در مراحل نخستین است و آن هنگامی است که انسان برای شکل‌گیری تصمیم خود نخستین گام‌ها را در راه سرکوب خواست‌ها و هوس‌ها و تمایلات خود برمی‌دارد، اما گام‌های بعدی دیگر او در راه است و در حال حرکت، ایشان - قدس سره - هم به همین موضوع اشاره می‌کنند که سختی در برداشتن گام اول است، زمانی که درباره یکی از یاران خود سؤال می‌کنند و از حال و پیشرفت او مطلع می‌شوند، آری برداشتن نخستین گام و برخلاف تمایلات نفسانی عمل کردن.

در این بخش اشاراتی به پاره‌ای امور شد که به توضیح بیشتر نیاز دارد:

۱- در مورد توکل: خداوند متعال می‌فرماید: **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** «در همه کارهایی که می‌خواهیم انجام دهیم، پیش خود احساس می‌کنیم که این خداوند متعال است که کارها را ساده و قرین موفقیت می‌سازد و اگر کمک او نباشد، چه بسا در رسیدن به هدف با شکست مواجه شویم.

۲- در مورد ترس از خدا: خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** که به هر اندازه دانش و اطلاع آدمی درباره خداوند بیشتر شود، از او بیشتر

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۵

خوف دارد، و این به علت به خاطر آوردن عظمت و قدرت او درباره شخص خودش، همچنین قدرت و عظمت او در مورد شئون جاری است، زیرا کسی که دستور پادشاه را کم‌اهمیت فرض کند دیگر از او ترسی ندارد و به مخالفت و عصیان با

او ادامه می‌دهد.

۳- و درباره رجا و امید به فضل خداوند و دچار یأس نشدن از رحمت پروردگار، می‌فرماید: **نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** و اینجا فقط آمرزش نیست بلکه رحمت گسترده خداوند و عدم یأس و ناامیدی از رحمت و بخشایش او است، زیرا مایوس شدن از بخشایش خداوند به منزله شرك است که علاوه بر زشتی و پستی که در انسان ایجاد می‌کند، ستمی است بزرگ نسبت به خود که فرموده است: **إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**.

۴- و درباره کمک به دیگران در رفع نیازمندی‌های خود: که بندگان نیازمند خانواده خدا هستند، زیرا گفته‌اند: الخلق عیاله و الاغنیاء افناؤه، و مقصود از اغنیاء فقط اغنیاء از نظر مالی نیست، بلکه منظور هرگونه توانائی است، و هیچ بنده‌ای نباید در هر کاری که از او در خدمت به دیگران برآید کوتاهی کند؛ آن هم نسبت به این بندگان که خداوند به آنها تفضل نموده و آنها را آفریده است؛ زیرا آنها در حکم آزمایشی هستند برای توانمندان.

۵- و در مورد همزیستی مسالمت‌آمیز با مردم: و این از خصوصیات اخلاق کریمه انسانی است و از قول بزرگان دین- علیهم السلام- منقول است که گفته‌اند: «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه»، همچنین معاشرت و مخالطت و معامله با ایشان، چه بسا مسلمانی که تکالیف شرعی خود را انجام می‌دهد، اما بد اخلاق و خسیس باشد و دارای دیگر صفات بد.

۶- و در مورد امانت‌داری و رعایت حقوق دیگران: که باید گفت در صورت عدم رعایت آن، انسان وجاهت و شخصیت خود را از دست می‌دهد، حتی در صورتی که عهد و پیمان‌های خود را رعایت نکند و به وعده‌های خود عمل ننماید، خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا** آری هرکس عهد و پیمان خود را با مردم رعایت نکند، در آستانه آن خواهد بود که پیمان خود را با خدای خود هم بشکند و این یکی از پست‌ترین گونه‌های انحطاط اخلاقی است.

۷- و در باب راستی و صفا با مردم، لازم است قبل از گام برداشتن در راه سلوک

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۶

عرفانی این صفات ملکه او شده باشند، زیرا این‌ها نخستین صفاتی هستند که راهنمایان و مرشدان درباره آن از رفقا و هم‌نشینان سالک مبتدی سؤال می‌کنند، صفات نیک او، محبت به مردم، فاقد بودن حس کینه و حسادت نسبت به دیگران، و اینکه محبت به مردم از صفات برجسته او باشد.

۸- و در باب اینکه بر زبان آورد: به تو پناه می‌برم از لذتی که یاد تو در آن نباشد.

زیرا انس و لذت بردن از یاد او از صفات بندگان صالح خدا است و آن از طریق ممارست و دور کردن وسوسه‌ها و توهّمات و تخیلات شیطانی به هنگام انجام هرگونه عمل خداپسندانه حاصل می‌شود، که با تکرار یاد او بزودی انسان به آن انس می‌گیرد و یکی از لذت‌های آدمی می‌شود و سبب کشش او به طرف خداوند می‌گردد، مانند هر عمل لذت‌بخش دیگر.

۹- و بالاخره از خود دور کردن همه صفات پست و رذیله و آراسته شدن به اخلاق نیکو، صاحب فضائل شدن و ظاهری پسندیده و انسانی.

آری این‌ها مجموعه مطالب اولیه‌ای است که بزرگان طریقت پیشاپیش آنها را سفارش می‌کنند و همان‌طور که می‌بینیم محور اصلی این سفارش‌ها، انسان والا بودن با هدف رضایت خداوند است، و اینکه افراد دور و نزدیک که با ما تماس می‌گیرند، همه و همه از آن اخلاق نیکو بهره‌مند شوند، در مرحله نخست بستگان و دوستان، و پس از آن، دور و دورترین افراد.

هرکس برای يك بار هم که شده با تو تماس حاصل نماید باید فوراً اخلاق انسانی و صفات نیکوی تو را لمس کند، و اینکه تا چه حد این صفات همراه است با ترس از خدا و رعایت حقوق دیگران و مواظبت از عهد و پیمان‌ها، و کمک به دیگران در حد امکان و توانائی، و خلاصه تمام اموری که قبلاً به آنها اشاره نمودیم، بنابراین هرکسی که خود را در این مسیر قرار دهد و بر این منوال حرکت نماید، شایسته آن است که مورد لطف و عنایات و فیوضات الهی قرار گرفته، و از بلایا و مکروهات دور ماند، به علت کارهای نیک که انجام داده و شایسته ثوابهای فراوان شده: **فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ زِينَةِ الْحَيَاةِ * وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ** صدق الله العظیم. این همان در لباس انسانیت درآمدن است، و بیرون آمدن از قالب وسیله‌ای صامت که به وسیله چرخهای امور

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۷

اجتماعی به حرکت درمی‌آید و او را بدون هدف، به پیروی از هوا و هوسهای نفسانی حیوانی می‌کشاند، بدون آنکه قادر باشد لحظه‌ای توقف و تأمل نموده، از خود بپرسد که به کدام سو حرکت می‌کند و در این حرکت نقش او چیست، و کدامیک از صفات انسانی را دارا می‌باشد، و آیا توانائی آن را دارد که خط سیر خود را تغییر دهد، یا بدون اختیار، همراه با احساسات خود، احساسات تندی که او را آن‌گونه که می‌خواهد حرکت می‌دهد و به هر سو که می‌خواهد می‌برد، باید به این راه ادامه دهد.

[تأیید ایشان (قدس سره) بر رساله منسوب به بحر العلوم]

۱۱۶- مجدداً به سخنی کشیده شدیم که قصد وارد شدن در مباحث آن در بین نبوده است، زیرا بهترین روش درباره ورود در آنها این است که به صورت کامل آن را مورد مذاقه قرار دهیم؛ چه بسا اتفاق افتاده است که وارد مباحثی شده‌ایم ولی تمام جنبه‌های آن را مورد بررسی قرار نداده‌ایم، و این کار پسندیده‌ای نیست؛ زیرا نباید گذر بر سخن بزرگان به طریقت کلی و غیر دقیق و مختصر باشد، بلکه لازم است با خیال راحت و آرامش کامل، آنها را مورد بررسی قرار داد و آنها را ميسوفاً شرح داد، در هر حال غرض اسائه ادب نبوده است، بلکه منظور توجه کردن به راهنمایی‌ها و ارشادات و مطالبی است که باید دقیقاً به آنها رسیدگی شود، و در مطالعات، خود آنها را مد نظر داشته باشیم.

ایشان- قدس سره- به روش بزرگان طریقت، مطالب را در مجالس خود مطرح می‌نمودند، و کتابهای ایشان را نام می‌بردند، کتابهایی که احیاناً مطالبی در آنها بطور مشروح بیان شده باشد، و خواندن آنها را به شاگردان توصیه می‌نمودند؛ و در مورد حدیث «عنوان البصری» می‌فرمودند: حدیثی است جامع و در برگیرنده همه علوم و فنون و مسائل اخلاقی، جنبه‌های فراوانی را مد نظر داشته و آنها را مورد بررسی قرار داده است، و شخص سالک، در همه مراحل سلوک هرگز از آن

بی‌نیاز نخواهد بود. در بخش اول به این حدیث اشاره مختصری شد، و وعده داده بودیم که بار دیگر آن را مورد بررسی قرار داده، پاره‌ای مطالب مشکل و غامض را حل کنیم، البته، به حول و قوه الهی. و درباره «رساله» منسوب به «سید مهدی بحر العلوم» باید گفت مدرسه‌ای است تکامل یافته که با کمی حجم صفحات آن، شامل مباحث بسیار مهم عرفانی است که لازم است از آنها آگاهی کاملی داشت.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۸

[نکته‌ای در تکمیل مباحث]

۱۱۷- پیرامون صحبت‌های قبلی و در جهت کامل کردن جنبه‌های گوناگون آن لازم است اشاره‌ای به این موضوع داشته باشیم که صفات کمالیه‌ای که لازم است سالک در آغاز سلوک خود آنها را دارا باشد، این کافی نیست که آنها را فقط خوب درک نماید و درباره پذیرش آنها قانع شده باشد، بلکه لازم است علاوه بر آن، عملاً به آنها عمل نموده و ممارست داشته باشد تا جایی که ملکه نفس او شده باشند، و در آن زمینه مراحل را طی کند، که ممکن است به چهل مرحله برسد تا به اطمینان کامل و رضایت کامل رسیده، و برای او یقین حاصل شود، هرگز از آنها عدول نکنند، و از حقیقتی که درک نموده است صرف‌نظر ننماید، و جزئی از حالات و نفسانیات او شوند، زیرا نفس انسانی همواره در جهت باطل اغوا می‌شود، مگر اینکه به یاری و رحمت الهی از راه صحیح منحرف نشود. چه بسا بازگشت پاره‌ای از نفوس ضعیف بطرف امور دنیوی، آن گونه که نقل شده است، بسبب همین عدم توجه به حصول اطمینان و یقین و انتقال از مرحله نخست به مراحل بعدی باشد، مسئله‌ای که بزرگان بر روی آن تاکید دارند، زیرا چه بسا صفات که در روح و جان ما ریشه دوانده و هرگز قادر نیستیم به آسانی از آنها رهائی یابیم. مسئله‌ای که وقوف کامل بر آن به این سادگی‌ها نیست، و لازم است به یاری خدا در مناسبتی دیگر به پاره‌ای از جنبه‌های غامض آن اشاره نمود.

[بخشی از رساله سلوکیه]

۱۱۸- حال بمنظور توضیحات بیشتر درباره مطالب قسمت قبلی ترجمه بخش نخست قسمت آغازین رساله سلوکیه منسوب به «سید مهدی بحر العلوم» را در اینجا می‌آوریم، قسمتی که مورد توجه و عنایت سالکان متأخر طریقت بوده است. می‌فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم: سپاس و ستایش از خدائی که عین وجود است (و آغاز و پایان آن) و درود بر آنکه به منزلت مرحله شهود رسیده است، و بر خاندان امین معبود:

ای آنهایی که به سرزمین سعادت و صفا سفر می‌کنید، و ای کسانی که راه اخلاص و وفا را طی می‌نمائید، (فقط اخلاص، نه، بلکه وفا و بقا و ثابت قدم بودن در آن) تأمل کنید که من: «آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی» او جدوة من النار لعلکم تصطلون» (متن قرآن با متن کتاب تفاوت دارد).

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۱۹

روایت شده است (چه از طریق عامه یا شیعه) از سید الرسل و راهنمای راه درست اینکه: «هرکس چهل روز به راه خدا باشد چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری شود» در روایات مختلف با عبارات متفاوت، و ما دیده و شنیده‌ایم که این مرحله از اعداد دارای خصوصیتی است در بروز و ظهور استعدادها از قوه به فعل و کامل شدن ملکه‌ها و استعدادهای نفسانی، و این مراحل و منازل اگرچه متعدد هستند، اما در هر مرحله مقصدی مورد نظر است و به هر مرحله که برسیم به مقصدی معین رسیده‌ایم و از عوالمی گذشته وارد عوالم جدیدی می‌گردیم. این یکی از مواردی است که عدم تبحر در آن شاید موجب اشکال برای خواننده شود- و همان‌طور که می‌دانیم خمیره فطرت آدم علیه السلام مدت چهل روز بطول انجامید، و هنگام رسیدن به این مرحله یعنی مرحله چهلم عوالمی را طی نمود تا قابلیت و استعداد جذب فیوضات الهی را بیابد. همچنین در روایات آمده است که تن او مدت چهل سال بین مکه و مدینه بر روی زمین بوده است، و این در حالی بود که ملائکه با نگاه‌های ناباورانه و کوتاه از کنار او می‌گذشتند، و او مورد رحمت و الطاف الهی قرار داشت تا به این عدد مقدس رسید و در او قابلیت درک روح قدسی فراهم گردید. میعادگاه موسی علیه السلام هم پس از چهل شب فراهم شد، و پس از چهل سال از گمراهی رهائی یافت، حضرت خاتم الانبیاء هم در سن چهل سالگی در لباس پیامبری درآمد، سفر انسان جهت رسیدن به مراتب کمال هم بعد از چهل سال اتفاق می‌افتد؛ همچنین روایت شده است که عقل آدمی، با توجه به استعداد و قابلیت او، در سن چهل سالگی به کمال می‌رسد، بدین ترتیب که از زمان ورود به این جهان شروع می‌کند به تکامل و نمو تا زمانی که به سن سی سالگی برسد، آن‌گاه مدت ده سال در این سن توقف دارد، و زمانی که به چهل سالگی رسید، حرکت طبیعی خود را پیموده و سفر تازه خود را در جهت آخرت شروع می‌کند، و هر روز که بر او بگذرد در حقیقت مرحله‌ای از مراحل این سفر جدید را پشت سر می‌گذارد، و لذا بر او واجب است که برای خود توشه‌ای بیندوزد زیرا با رسیدن به سن چهل سالگی زمان بقای او در این عالم به پایان رسیده؛ و لذا آمده است که: «هر کس به سن چهل سالگی برسد و توشه‌ای برای خود تهیه نکرده باشد عصیان نموده است: «من بلغ من الأربعین و لم يأخذ العصا فقد عصا» زیرا گفته‌اند حمل عصا در مسافرت مستحب است، و در اینجا غرض از «عصا»

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۲۰

آمادگی جهت سفر است، و همچنان که مراحل تکامل نمو جسمانی در سن چهل سالگی به پایان می‌رسد، رسیدن به مرتبه سعادت یا شقاوت هم در این سال به پایان می‌رسد، و در روایات آمده است: هرکس چهره او به نور خوشبختی در سن چهل سالگی سفید نگردد، شیطان دست خود را بر چهره او کشیده و می‌گوید: پدر و مادرم فدای چهره‌ای گرداند که هرگز رستکار نخواهد شد، نام تو را نزد خود ثبت کردم. نیز از منابع موثق نقل شده است که «هرکس کسی را چهل گام راهنمایی کند بهشت از آن او خواهد بود» که غرض از ظاهر حدیث، راهنمایی انسان نابینا است، اما حقیقت آن دلالت بر کوری بصیرت دارد زیرا پیش از رسیدن به مرحله چهلم، آمادگی دریافت حقایق و کمالات را نخواهد یافت، پس هرگاه او را به حال خود رها کنی ممکن است به حالت قبلی خود برگردد، در حالی که کمال احسان تو در این است که او را به مرحله چهلم برسانی؛ و در این صورت است که راهنما سزاوار بهشت می‌گردد. همچنین است در مورد همسایه که هرگاه

از این تعداد بگذرد، دیگر وارد عوالم دیگر می‌شویم، و خلاصه آنکه عدد چهل را خواصی در زمینه بروز استعدادهای گوناگون است، و این موضوعی است که آیات قرآنی و اخبار و احادیث هم آن را تأیید می‌کنند و نزد اهل باطن نیز تجربه شده است، و شاید به همین جهت است که شرط حصول نشانه‌های اخلاص که همانا معارف الهی و حکمت متعالیه است رسیدن به این مرحله است، و شکی نیست که هر انسان سعادت‌مندی باید که این مراحل چهل‌گانه را بگذراند، با همت بلند خود، تا به درجه والای کمالات دست یابد، و از چشمه لایزال معارف الهی بهره گیرد.

طی این مراحل در صورتی اتفاق می‌افتد که در نهایت اخلاص قرار گیریم و هدف و غایت نهائی در آنها مرتبتی است بس والا و آن عوالم: «ایست عند ربی یطعمنی و یسقینی» می‌باشد. (نزد خدایم غذا می‌خورم)، زیرا که طعام الهی جز معارف حقیقی لایتناهی چیز دیگری نیست، غذای ضیافت ختمی مرتبت را در شب معراج به شیر و برنج تعبیر نموده‌اند، زیرا شیر در جهان ما، در مقایسه با سایر غذاها، به معنای کل علوم دنیای مجردات تعبیر شده است، و لذا خواب دیدن شیر را به علوم و معارف تعبیر می‌نمایند.

سفر در این منازل به شرطی به مقصد می‌رسد که همواره با خلوص و اخلاص باشد زیرا قبلاً در متن حدیث خواندید که: «من اخلص لله اربعین صباحاً»، و بنابراین نخستین

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۲۱

مرحله از این عوالم، مرحله عوالم خلوص است.

بنابراین روشن گردید که حرکت در عوالم خلوص نیت است که به مقصد می‌رساند، و خمیره آدم علیه السلام مراحل گوناگون را طی نمود و سپس آماده ساختن هیكل او شد و برای این منظور هفتاد سال طول کشید تا به درجه‌ای از کمالات رسید و آنگاه «نفخ الروح القدسیة فیه» فراهم شد، و همچنین است در سایر موارد و نمونه‌های دیگری که از آنها سخن به میان آمد، و نیز صفات نیکو و شمایل نیکو، زیرا تنها حصول ملکات حسنه در سالک کافی نیست، بلکه لازم است که مدتی، شاید چهل روز و شاید يك سال، به همراهی این صفات به سوی هدف، و با یقین و خلوص، حرکت کنیم، و این موهبت‌ها و عطایا به کسی که مدت چهل روز در جائی معتکف شود و به ذکر و دعا و خواندن وردها پردازد داده نمی‌شود، بلکه نخست باید به مرحله خلوص و اخلاص برسد و مدتی در عوالم آن سیر نماید و او را به مرحله کمال برساند.

سپس رساله به شرح مقدمات لازم جهت حرکت در این راه می‌پردازد که عبارت است از حصول علم اجمالی و کلی و وجود استاد راهنما، و غرض از علم و معرفت اجمالی هدف علمی داشتن است، یعنی گشوده شدن درهای حکمت به روی او، زیرا هرگاه انسانی حتی تصویری از هدف را نداشته باشد چگونه می‌تواند برای رسیدن به آن فداکاری و کوشش بعمل آورد؛ دیگر وارد شدن در عوالم خلوص و شناخت آن و حرکت و سیر در آن عوالم و طی مراحل «اربعین»، و البته طی مراحل پیش از رسیدن به این مرحله به ترتیبی که گفته شد.

[در باب رساله سلوکیه]

۱۱۹- «رساله» مورد بحث توسط یکی از علماء بنام شرح و توضیح داده شده است و هیچ‌گونه ایرادی ندارد مگر اینکه به

زبان فارسی است، و باید خداوند توفیق دهد که با شرح و تعلیقات آن کلا ترجمه شود (به عربی ترجمه شود، در ضمن منظور رساله سیر و سلوک منسوب به سید مهدی بحر العلوم است که توسط نشر حکمت انتشار یافته است با مقدمه و شرح علامه مرحوم سید محمد حسین حسینی طهرانی - مترجم)، و اکنون بی‌مناسبت نیست که اشاره شود این رساله مختصرترین کتابی است که به شرح مقامات عارفان و مراحل و منازل که باید طی کنند و از آنها بگذرند پرداخته است) همچنین

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۲۲

توشه لازم برای سالک در این سفر پر مخاطره، مخاطراتی که هرگاه مرشدی او را راهنمایی نکند چه بسا با مشکلاتی روبرو گردد، مرشدی دانا و باتجربه که اسرار این سفر را بداند و بر غیب و شهود آن احاطه داشته باشد، و مجاز به کشف نقاب از پاره‌ای امور خفیه برای کسانی که جهت طی طریق آماده شده‌اند، باشد.

۱- از سید حسن الهی نقل شده است که ایشان - قدس سره - سفارش خواندن کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه و «جامع السعادات» شیخ نراقی را می‌نمودند، اما از هنگامی که به این کتاب دسترسی پیدا کردند، سفارش خواندن این کتاب را و یا استنساخ آن را می‌نمودند، که بعدها بین شاگردان و یاران ایشان این عمل متداول گشت. گویا کتاب را در کتابخانه آل کاشف الغطاء یافته بودند، کتابخانه‌ای که کتب بسیار نفیس خطی در آن یافت می‌شود، «۱» و باستناد گفته اخوی سید مهدی قاضی، ایشان - قدس سره - پاره‌ای از کتب شیخ محی الدین ابن عربی را که محتوی پاره‌ای علوم غریبه است در این کتابخانه یافته است.

۲- برای ایشان - قدس سره - مهم نبود که این کتاب به سید مهدی بحر العلوم منسوب است یا به دیگری، زیرا ایشان در این کتاب اندیشه‌های روشن و ثابت و شکل یافته‌ای را در زمینه عرفان می‌دیدند، پس آن را بعنوان کتابی راهنما برای یاران و شاگردان توصیه می‌نمودند تا بر طبق راه‌های ارائه شده در آن حرکت کنند، البته این مانع آن نمی‌شد که در مورد پاره‌ای دستورات و اعمال سختگیرانه که در آخر کتاب بر دوش سالکان راه می‌گذارد مخالفت نمایند و اجازه عمل به آنها را ندهند، شاید هم به همین دلیل است که شارح آن رساله (مرحوم آیت الله طهرانی - مترجم) بعید دانسته‌اند که این دستورات جزء اصل کتاب باشد، بلکه آنها را از اضافاتی دانسته‌اند از سوی استنساخ‌کنندگان یا اینکه آنها را از جمله توصیه‌هایی دانسته‌اند که حاشیه‌نویسان، وسیله آسان نمودن راه وصول به هدف دانسته، و به متن اصلی اضافه نموده‌اند، البته با این توصیه که باید قبلاً از استاد راهنما اجازه گرفت.

(۱) - این کتابخانه در نجف بوده است ولی اکنون، با توجه به حکومت بعثیها، معلوم نیست به چه سرنوشتی دچار شده است.

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۲۳

۳- دیگر از اموری که باید به آنها اشاره نمود و در کتاب مورد بحث موجود است استمداد از عناصر برجسته طبیعت است

مانند ستاره «عطارد» جهت رسیدن به مقصود که مورد قبول فقهای عظام نیست، زیرا این گونه تفکرات با اندیشه وحدانیت مابینت دارد، بلکه بیشتر با اندیشه بت پرستی شباهت دارد، یعنی تفکراتی که به وجود نیروهای فوق العاده و توانا اعتقاد دارند، در حالی که اسلام این نوع تفکرات را نفی نموده است، و قدرت لایزال را فقط و فقط در ذات مقدس الهی می داند؛ زیرا گفته اند روی آوردن به هرگونه موجودی غیر از خداوند متعال، به عنوان موجودی مستقل و فارغ از سیطره واجب الوجود مطلقا غیر جائز است، مگر آنکه آن موجود را از نشانه های قدرت خداوند متعال بدانیم، حال چه ستاره عطارد باشد یا هرگونه موجود دیگر، و یا توجه به نفوس انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام. در عین حال باید توجه داشت که شرع مقدس توسل جستن به نفوس قدسیه پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام را برای طلب کمک از خداوند مجاز دانسته است، نه کمک طلبیدن از ستارگان، اگرچه به نیت مظاهر الهی باشند، زیرا غرض این است که ارتباط انسان با نفوس کامل باشد نه سنگ و سایر جرمهای آسمانی، تا احیاناً این کمک خواستنها به بت پرستی تبدیل نشود؛ اما در هر حال انسان به تفکر در طبیعت و آفرینش عالم هستی و عظمت و جلال و شکوه آن، همچنین تفکر درباره حقیقت وجود خود و سیر و غور در عوالم آن دعوت شده است، ولی در هر حال باید غور در این امور زیر نظر استاد صورت گیرد، زیرا راهنمایی های او است که سالک در راه صحیح قرار می دهد.

۴- و از اموری که بسیار در این «رساله» مورد توجه قرار گرفته است شرح مراحل انکشاف، و رهایی از قید مادیات در عین بیداری و هوشیاری است، مطلبی که میزان وضوح آن را در هیچ جای دیگر در این حد ندیده ام؛ آنچه را او در این «رساله» شرح می دهد چنان است که خواننده احساس می کند برای نویسنده اتفاق افتاده است، اما برای دیگری ممکن است بصورتی دیگر اتفاق بیفتد؛ حالاتی خارج از چارچوب هایی که مردم عادی به آن خو گرفته اند، حالاتی که ممکن است سالک نتواند آنها را تحمل نماید، مگر به کمک استاد ماهر خود که این راه را طی نموده و از مخاطرات آن آگاهی داشته باشد؛ اما خوشبختانه شارح «رساله» در نقل قول و نظرات علما در توضیح این

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۲۴

مراحل و حائلهای جنبی مختلفی که برای سالک رخ می دهد موقوف بوده اند، البته مراجع و منابعی که مصدر و مرجع ایشان بوده اند اهمیتی ندارد بلکه مهم آن است که بااستناد این اقوال آن حالات را تأیید نموده اند، همچنین پیامدها و حدود آنها را.

۵- دیگر، آنهایی که خداوند متعال دلهای با ایمان آنها را آزموده، آن گاه دل آنها را با نور ایمان روشن کرده است، آنها از مرزهای مادیات گذشته اند، و از عهده زمان و مکان هم برآمده، و دیگر از لذائذ مادی و بدنی و بهره مند شدن از نعمت های ظاهری چشم پوشیده اند، و آنها را با نعمت های معنوی و نامحدود نفسانی عالی معاوضه نموده اند، نعمت هایی که هرگز فنا و زوالی ندارند و بهره مند شدن از آنها برای هرکس فراهم نیست. ما فقط وظیفه داریم لباس تقوی و مجاهده، در شناخت امور فقهی به تن کنیم و در حد امکان در چشم پوشی از لذائذ مادی ظاهری، و روی خوش نشان ندادن به این خانه موقتی دنیوی، و برحذر بودن از هر چیزی که دامن ما را آلوده می کند، و ظاهر آنها ما را از دانستن باطنشان غافل می سازد تلاش کنیم، و هوشیار باشیم که زینت دنیائی سایه ای است برطرف شونده، و خیالی بیش نیست. این «رساله» که به سید بحر

العلوم منسوب است برنامه کار صالحان و نیکوکاران را ارائه می دهد و چه بسا ما را از آن، در این جهت، نصیبی نباشد، اما درک معانی و شناخت برنامه ها و دقت و تعمق در آنها و نیکو فهمیدن آنها موجب شادمانی روح و گشودن دل ما می گردد، و ما را به آنچه که خداوند برای بندگان نیکوی خود مهیا نموده است راغب می سازد، یعنی آسایش و پاداش دنیا و آخرت برای بندگان خالص خود، تا شاید بتوانیم از بخشی از این نعیم خدادادی بهره مند گردیم، و از این پاداش الهی متنعم، زیرا که راه برای همه خواستاران باز است.

۶- آری این «رساله» با وجود حجم کوچکی که دارد، بطور موجز شامل آخرین و جدیدترین آراء عرفانی نیز می باشد، چه نظری و چه عملی، و قدر مسلم آنست که بعد از «صدر المتألهین» و شکل گیری آراء ایشان (رضوان الله تعالی علیه) در مجامع علمی و انتشار اندیشه های ایشان در مسائل پیچیده فلسفی، مانند «أصالة الوجود»، «وحدة الوجود»، «حرکت جوهری» و «خلود و بقاء همراه معبود» و غیره، تالیف یافته است.

و حسب ظاهر مؤلف از «طائفه امامیه» بوده است، و از شخصیت های برجسته ایشان

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبایی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۲۵

در زمینه عرفانی، و بیشترین استناد ایشان، در بیان عقاید خود، به آیات قرآنی است، و احیاناً به فرمایشات حضرت پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام از طریق متفق علیه هر دو طایفه، و هرگز از این روش دور نشده است؛ و بخاطر همین مزایا و مزایای دیگر، ایشان - قدس سره - و یاران و شاگردان فرهیخته او، آن را به عنوان مونس زمان خلوت خویش، برای خویش، انتخاب نموده اند، و چه بسا اتفاق می افتد که مشاهده می کردم که دو تن یا بیشتر از ایشان، با خوشنودی فراوان، مشغول بحث و تبادل نظر درباره مطالب آن بوده اند، و بنابراین باید اذعان نمود که «رساله» مورد بحث از جمله کتب ممتاز در زمینه برنامه ریزی و نشان دادن راه به سالکان یا طالبان سیر و سلوک به شمار می رود، تا جایی که می تواند انسان را از بسیاری کتب مطول در این زمینه بی نیاز سازد، و راه نجات و سعادت را به او نشان دهد، خدا رحمت کند مؤلف بزرگوار آن را.

و السلام علی عباده المخلصین ۱۳۸۴/۶/۳ سید محمد علی قاضی نیا عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی کرج

آیت الحق شرح احوالات سید علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی (ترجمه)، ج ۲، ص ۲۲۷
تمثال حضرت آیه الله العظمی حاج سید میرزا علی قاضی، در سن ۶۰ تا ۶۵ سالگی

